

MONDE A GAGNER KAZANILACAK DÜNYA KAZANILACAK DÜNYA

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

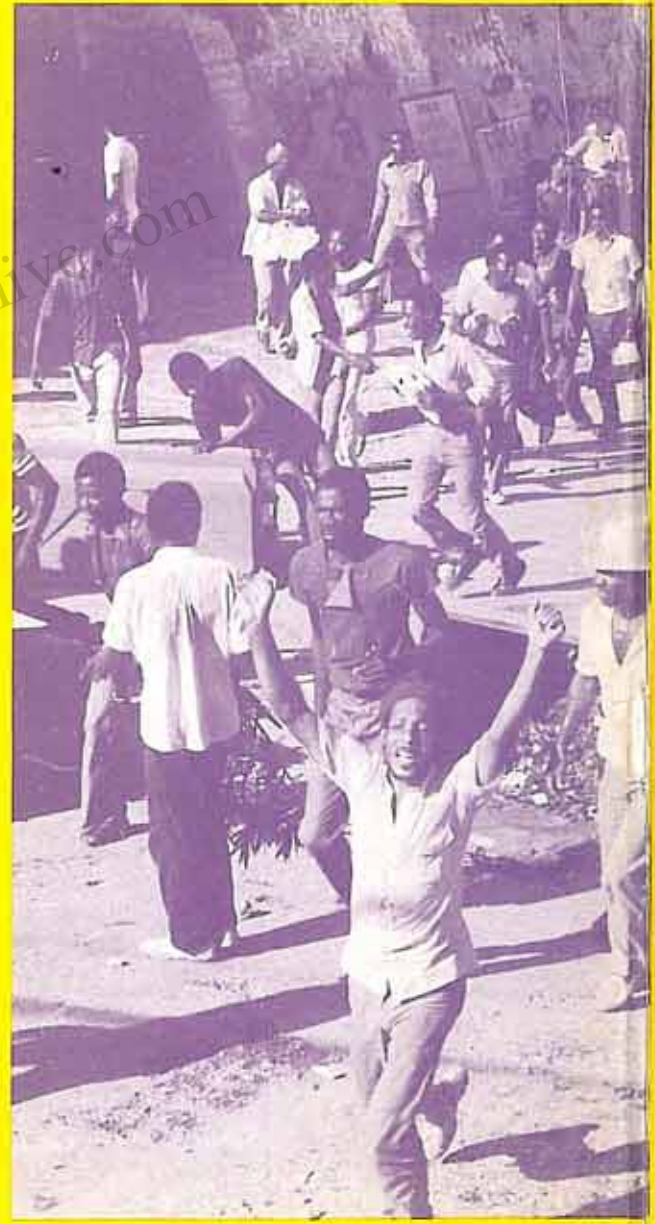
۱۳۶۵/۶

برای فتح

برای فتح



هائیتی : قلع و قمع  
تازه آغاز گشته است!

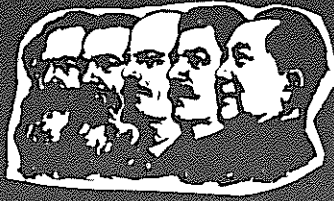


پرو: کی میرود ز خاطر  
خون روان یاران



МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

برولتارها در این میان چیزی  
جز زنجیرهای پستان را از دست نمی دهند،  
آنها جهانی بولی فتح دارند



۱۳۵۶/۶

هاییتی

- ۴ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!  
بحران درهاییتی و وظایف انقلابیون -
- ۶ نوشته گروه انقلابی انترناسیونالیستی هاییتی  
فراخوان به جنبش انقلابی هاییتی از سوی  
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هاییتی و  
۱۶ حزب کارگران هاییتی  
مردم می خواهند خود سر رشته امور را در  
۱۸ دست بگیرند - گفتگویی با حزب کارگران هاییتی
- پرو
- کی می رود ز خاطر،  
۲۴ خون روان بیاران  
۲۷ شعله ها به استان پونو سر می کشند  
طنین بانگ حمایت از جنگ خلق در پرو  
۲۹ در تمام قاره ها  
گزیده های از سخنرانی ارائه شده در  
۴۴ کارزار جهانی پنج سال جنگ خلق در پرو  
۴۶ کمیته ج ۱.۱ به کارزار پرو درود می فرستد

"سنگردرخشان نبرد"

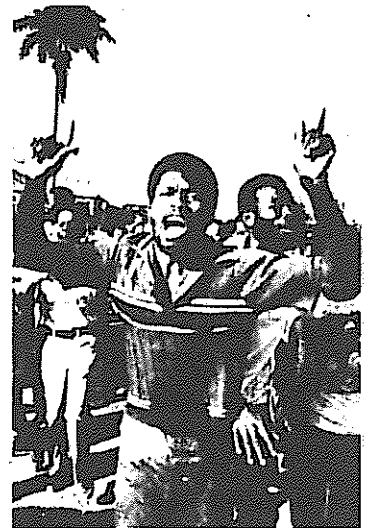
- ۲۸ بیانیه کمیته ج ۱.۱ درباره کشتار رفقایمان در زندانهای پرو  
"روز قهرمانی" - قطعنامه  
۲۲ کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
- به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!  
۴۲ مصاحبه با یک انقلابی افغان  
۴۸ رومانی: از کمونیسم طاس کبابی تا  
۵۸ ریاضت کشی کاپیتالیستی  
۶۴ سلاح انتقاد، بررسی کتاب

پرو



قهرمانی صدها اسیر جنگی انقلاب  
بی درمواجهه با کشتار، در سراسر  
پرو و جهان طنین افکن گشت .  
در اینجا به انتشار قطعنامه -  
هی کمیته مرکزی حزب کمونیست  
پرو و کمیته ج ۱.۱، بهمراه  
تحلیلی از پنج سال جنگ خلق  
و اوضاع جاری می پردازیم.

هاییتی



نظم کهن بلرزه در آمده است .  
آنچه حال هوای توده ها نشان  
نمیدهد، از پانصد و بیست و  
است مارکسیست - لنینیستها  
و رحال اتحادند و طرحهایی جهت  
دامن زدن به جنگ خلق را  
به بحث می گذارند.

# جهانی برای فتح را مشترک شوید



از کردستان

تا کلمبیا -

مردم سراسر جهان ،

جهانی برای فتح را می خوانند،

جهانی برای فتح بزبانهای

انگلیسی ، فارسی ،

اسپانیایی ، ایتالیایی ، وترکی

در دسترس شماست .

بهای هر نسخه از شماره های

گذشته : ۲ پوند

(آمریکای شمالی : ۴ دلار )

جهانی برای فتح

هر سه ماه یکبار انتشار میابد .

حق اشتراك برای ۴ شماره معادل ۷ پوند یا ۱۵ دلار آمریکا - پست هوایی

نرخ های تجارتي و مؤسساتي بحض تقاضا ، در اختیار شماست .

لطفاً برای آغاز اشتراك خود ، نام ، آدرس پستی ، چك و تعداد نشریه را به آدرس

زیر ارسال کنید :

BCM World to Win  
London WC1N 3XX, U.K.  
Attention: Subscriptions

For North American subscriptions, write to:  
Revolution Books, 13 East 16th St, New York, NY 10003  
U.S.A.

ब्रिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

برای فتح

عالمی

UN MUNDO QUE GANAR 他們獲得的將是全世界

جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیو-  
نالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۲، که بسیاری از احزاب  
و گروههای مارکسیست - لنینیست را از سراسر جهان کردهم  
آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ، ارکان  
رسی ج . ا . ا . نبوده و صفحاتش بروی تمام کسانی که در  
نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع در این سوی سنکر هستند ، باز  
خواهد بود .

جهانی برای فتح هم اکنون به زبانهای انگلیسی ،  
فارسی ، ایتالیائی ، اسپانیائی و ترکی موجود است .

### گامی به پیش نهد!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگان نمی تواند  
وظایف خویش را به انجام رساند . ما به نامه ها ، مقالات ،  
و انتقادات شما نیاز مندیم و آنها را با خوشوقتی پذیرا مییم .  
نوشته ها باید یک خط در میان تایپ شوند . بعلاوه ، برای آنکه  
این مجله را در اکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، در دسترس  
قرار دهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع ( من جمله از طریق  
کانالهای تجارتي ) مجله هستیم . ما به کمک های مالی آنان  
که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درک می کنند ، نیاز -  
مندیم . این هم شامل کمکهای فردی است و هم تلاش آنهایی که  
مسئولیت جمع آوری کمکهای مالی برای این مجله را به دوش  
می گیرند . چکهای اهدائی و حواله های پستی خود را به نام :  
A WORLD TO WIN ارسال دارید .

تمام مکاتبات و چیزهای دیگر را به آدرس پستی ما

ارسال دارید .

آدرس ما :

BCM World to Win,  
London WC1N 3XX, U.K.

МІР ВІГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

MONDE A GAGNER UN MUNDO QUE GANAR DÜNYA KAZANILACAK DÜNYA KAZANILACAK DÜNYA KAZANILACAK

# هائیتی : قلع و قمع تازه

دیکتاتوری دوالیه، یعنی "مقام ریاست جمهوری دائم العمر" که از سال ۱۹۵۷ از پدر به پسر انتقال یافته بود، بناگاه پایان پذیرفت. هفتم فوریه، زمانیکه یک هواپیمای نظامی تدارکاتی آمریکا ژان کلود دوالیه و بقایای نبش قبرشده پدرش را به تبعیدگاه برد، این امر بوقوع پیوست. DECHOUKAGE قلع و قمع (تلاش توده ها برای "ریشه کن کردن نظم کهنه) آغاز گشته بود. دوالیه ایستها و تونتون ما- کوتها TONTON MACOUTES (آدمکشان مسلح دوالیه) از مواضع قدرتشان در جامعه به بیرون رانده می شدند، بسیاری از آنها توسط خیل توده هادر خیابان ها محکوم و اعدام گشتند.

دومسئله رامیتوان با قاطعیت ابراز کرد: نخست اینکه، طبقات حاکمه هائیتی در بی نظمی بسر می برند و نیروهای مسلح که ستون فقرات دولت محسوب میشوند بطرز فاحشی تضعیف شده اند، این در حالیست که توده ها مصمم هستند که تعرضشان را به پیش برند. دیگر اینکه، اگر توده های میلیونی سلاح بدست نگیرند و قدرت کهنه راسرنگون نسازند و کار خلاصی از تسلط امپریالیسم، روابط نیمه فئودالی و سرمایه بوروکرات را بسا

جهان برای فتح ۱۳۶۵/۴



# آغاز گشته است!

استقرار يك دولت انقلابی برهبری پرولتاریا بانجام نرسانند، در آن صورت از هر طریقی که شده طبقات ارتجاعی و آمریکا - که در هائیتی، چه در مفهوم منطقه ای و چه بین المللی در معرض خطر بیشتری قرار گرفته - قدرت خونبار خود را دوباره تحمیل خواهند نمود و به انتقام جوئی برخوانند خاست.

شرایط عینی برای انقلاب در هائیتی بسیار عالی است، همچنین شرایط بسیار عالیتری جهت ظهور يك حزب متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسدون (در ارتباط با جنبش انقلابی انترناسیو - نالیستی) وجود دارد، حزبی که می تواند همه انقلابیون پرولتری اصیل هائیتی را حول خود گرد آورد، حزبی که از طریق به پیش بردن يك جنگ دراز مدت خلق متکی بر توده ها و بخصوص دهقانان که اکثریت عظیمی از سکنه هائیتی را تشکیل می دهند، خود را در رأس خیزش توده ها قرار خواهد داد.

فراخوان مشترك به م. ل. های هائیتی که از طرف گروه انقلابی انترناسیونا - لیستی هائیتی GRIA و حزب کارگران هائیتی PTH به پیش گذاشته شده يك گام برجسته در این جهت است.



# بحران در هائیتی و وظایف انقلابیون

## نوشته گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی (گریا)

ضعیف هستند و نظامشان حتی با آنهمه ستم و خشونت نظامی آسیب پذیر است. آنها بنا خاستند و دم میمونی که دوالیه به آن می-نازید را بریدند و بدین ترتیب امپریالیستها و طبقه حاکم را مجبور نمودند تا دوالیه نوکر صفت را از راحتی و آسایش کاخ ملی دور کرده و به تبعید بفرستد تا یک خونخوار نظامی - غیر نظامی جایگزینش گردد. امپریالیستها و طبقه حاکم بسرای آنکه جلوی آسیب و زیان را بگیرند و توده ها را بفریبند مجبور به این حرکت شدند. اما توده ها اغفال نشده و نبرده علیه این خونخوار مهر دوالیه ایستی خورده را ادامه داده اند، نبرد علیه خونخواری که توسط مرتجعین برای ادامه "امر شواب" سرکوب توده ها - که دوالیه میپالگی - هایش در بیست و نه سال گذشته بخوبی انجامش داده اند - جایگزین شده است.

### تقاطع تاریخی دو راه

در این گرهگاه ملی تاریخی، هائیتی بر سر یک دوراهی تاریخی قرار دارد، جاییکه دومسیر به فراخی در مقابل انقلاب هائیتی گسترده است. یکی مسیر گذشته است، مسیر کهن ستم، رنج، گرسنگی، کشتار جمعی کودکان، جهالت و استثمار ممتد..... این مسیری است که امپریالیستها و طبقه حاکم هائیتی وعده میدهند. دیگری، مسیر آینده و انقلاب، مسیر قطع سریع اعضای فاسد و مبتلا به فتنه پراپی ارگانیک ملی می باشد. این مسیر میتواند برای همیشه نقطه پایانی بر تمامی رنج،

می کنند مسائل را از بالا تغییر دهند. اما توده های تحت ستم نیز وجود دارند، یعنی پرولتاریا، دهقانان، بخشهای فقیر خرده بورژوازی، طبقاتی که بیشترین رنج را تحت نظم موجود متحمل میگردند. اینها منافعی که در دگرگونی کامل جامعه نهفته است و نه در فرم و تغییرات رنگ و لعابدار از بالا اعمال شده. منافع آنها در یک انقلاب تمام و کمال دمکراتیک نوین از پائین به رهبری پرولتاریا نهفته است. انقلابی که در آن نیروهای ارتجاعی بطور فخر آمیز سرنگون گردند.

### توده ها سازندگان

### تاریخ هستند

طی سه ماه گذشته توده های تحت ستم هائیتی نه تنها تاریخ را ساختند، بلکه آن را تغییر دادند. آنها علیه دیکتاتوری ارتجاعی موروئی رژیم بیبی دوک، بهترین نماینده طبقه حاکم و امپریالیستها که تقریباً سی سال بر مردم حکم رانده و سرکوبشان کرده بود، با خاستند، رژیم بیبی دوک را با اعمال روز از قدرت کنار زدند و دیکتاتوری را مجبور به فرار از کشور کردند. توده ها دقیقاً در دوره ای رژیم را با قدرت کنار زدند که حکومت سر - کوب خود را علیه آنان افزایش داده و ادعا می کرد که "به سفت و سختی دم میمونی است". توده ها با مبارزه شان بسسه مرتجعین ثابت کردند که چقدر آنها

هائیتی با بزرگترین بحران تاریخ خویش مواجه گشته است، مبارزه طبقاتی چرخش بیسابقه ای بخود گرفته، اینجاست نقطه ای است که تمامی تضادهای اعصار گذشته جامعه هائیتی به گره ای آویخته اند و راه حلی سیاسی را طلب میکنند. در این گره گاه ملی-تاریخی، در این موقعیت، انقلابی، تمامی طبقات بحرکت درآمده اند. در میان خود سنتز میکنند و سعی می نمایند تضادها را در جهت منافع طبقاتی خودشان حل کنند.

در این دوره انقلابی جامعه بسه دو اردوگاه بزرگ تقسیم شده: در یکطرف کسانی قرار دارند که برای بقای ساختار موجود می جنگند، و بدین وسیله استثمار، ستم، بدهبختی و رنج اعصار را برگرده توده ها تداوم می بخشند و در طرف دیگر کسانی ایستاده اند که به سرنگونی مدافعان وضع موجود و درم شکستن ساختار کنونی و جایگزینی آن با ساختاری در خدمت منافع طبقاتی اشان حکم می کنند. این دو اردوگاه - ارتجاع و انقلاب - نیز خود به اجزاء دیگر تقسیم شده اند. در اردوی ارتجاع سرسختانی وجود دارند که تنها راه خرد کردن مبارزه توده ها را خشونت می دانند و از طرفی افرای نیز هستند که در عین ضروری دانستن اعمال خشونت، معتقدند، فریب، یعنی فرسرم جزئی نیز یک سلاحی نیرومند می باشد. اردوی انقلاب نیز به دو گروه تقسیم گردیده است: بورژوادمکراتها و بخشهایی از خرده بورژوازی که خواهان دگرگونی قسمی سریع در نظم حاضر هستند و سعی

بدبختی، استثمار، ستم، گرسنگی و جهالت توده ها بگذرد.

بنابراین آشکار است که خطرات هم برای طبقه ارتجاعی و هم انقلاب توده ها بسیار می باشند. همین ضرورت است که امپریالیست‌ها و نوکران بومسی آنان را مجبور می نماید غضبناک و پسر حرارت تلاش کنند تا با مانور دادن خود را از این بحران بیرون کشند. مرتجعین اکنون در موضع دفاعی قرار دارند. آنها می کوشند تا بر عتاق کجی ضربه ای که از سوی مبارزه توده ها نوتش جان کرده اند خلاص گردند و اکنون در پروسه دوباره جمع کردن سربازان ارتجاعی شان جهت یک ضد حمله هستند. برای این حمله شیوررجع می زنند و تمامی کمیرادورها و کمیرادورهای مشتاق را به صف می کنند. تمامی آدمهای حقه باز و شارلاتان خود را احضار می کنند تا جراحی کوچکی بروی میمونی که دمش بامبارزه توده ها بریده شده بعمل آورند و بدین ترتیب سرعت دم میمون را بحال اول برگردانده، جانور را تقویت کنند و آن را سوار بر دوش توده ها نگهدارند.

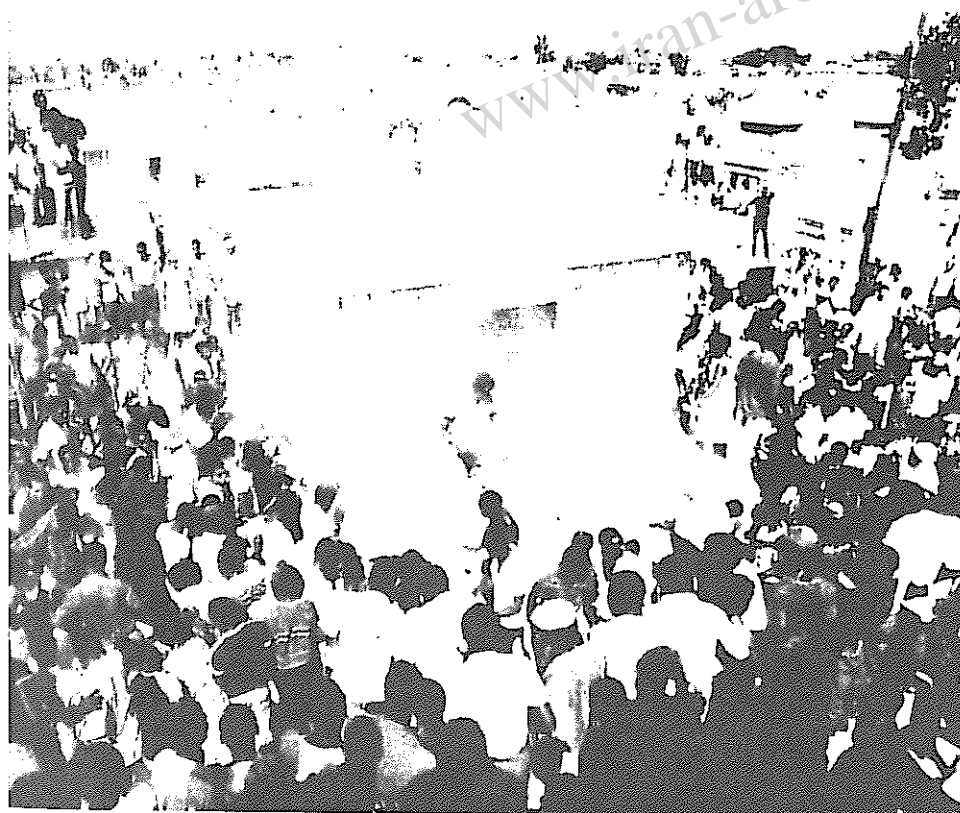


توده ها، مجبه دوائیه ما را پائین می کشند

اما تظاهرات توده ای و دیگر اقدامات مخالف خونخای غیرنظامی — نظامی به روشنی نشان می دهد که توده های تحت ستم از حمل کردن این میمون بر دوش خود خسته هستند. بعکس، مردم با مبارزه شان تلاش می نمایند لاشه سنگین میمون را از دوش خویش به زمین انداخته و سر از تنش جدا سازند. توده ها نیازمند دگرگونی انقلابی نظم موجود بر سر اندازی طبقه حاکم، درهم شکستن ساختار نومستمره و پایان بخشیدن به سلطه امپریالیستی بر کشورشان هستند.

## آیا این وظیفه ای ممکن در زمان کنونیست؟

انجام این وظیفه قطعاً در این گرمگاه ممکن است. اما اوضاع انقلابی موجود یعنی ضعف مرتجعین در تلاش برای کنترل اوضاع از یک طرف و شدت مبارزه توده ها از طرف دیگر اگر به حال خود گذاشته شود به دگرگونی انقلابی و کسب قدرت توسط توده های تحت ستم نخواهد انجامید. چیزی که می تواند چنین پروسه ای را رهبری کند یعنی حزب پرولتاریا و رهبری پرولتری در این مبارزات، در حال حاضر وجود ندارد.



مقبره "پاپادوک" در آینه



این حقیقت دارد که پرولتاریا و متحدانش - دهقانان - خرده بورژوازی ، جوانان و دیگر عناصر انقلابی - در صحنه حضور دارند و علیه دوالیه ایسم و تمامی نظم ارتجاعی مبارزه می کنند. این نیز حقیقت دارد که پرولتاریا و دیگر نیروهای انقلابی بخشی از نیروهایی هستند که خواهان حقوق دمکراتیک و آزادی سیاسی می باشند. اما حقیقت دیگر این است که پرولتاریا طبقه ای که همراه با متحدانش تنها نیروی است که می تواند بی محابا مبارزه را تا به آخر به پیش برد - فاقد حزب، برنامه، شعار و پرچم مستقل خود در میدان است. بنابراین پرولتاریا و متحدانش اکنون به دنبال شعار و پرچم سایر نیروهای طبقاتی حرکت می کنند، نیروهایی که منافشان آنان را از سر انجام رساندن تمام و کمال مبارزه علیه دوالیه ایسم و دگرگونی دمکراتیک نوین باز می دارد.

بدین ترتیب در این دوره بی سابقه فرمت انقلابی، این خطر نیز وجود دارد که مبارزه در اختیار فریبکاران طرفدار امپریالیسم و فرمیستهای قرار گیرد که برای کسب رهبری این مبارزات باهم رقابت کرده سعی می نمایند تضادها را از بالا حل کنند. برای جلوگیری از وقوع این امر، حزب پرولتری می باید هم اکنون ساخته شود، وظیفه تمامی مارکسیست - لنینیستهای انقلابی کار کردن بر سر ای ساختن هر چه زودتر این حزب است. تا بدین ترتیب برنامه ای را برای انقلاب پیش گذارد و جنگ خلق را که پرولتاریا و متحدانش می بایست برای سرنگونی دشمنان طبقاتی خود برآوردند آغاز نموده، قدرت را کسب کند و دیکتاتوری دمکراتیک خلق را بر طبقات ارتجاعی برقرار سازد. همانگونه که مائوتسه دون رهبر انقلاب چین جمع بندی کرد: "اگر قرار است انقلابی باشد، می باید یک حزب انقلابی وجود داشته باشد. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزبی بر اساس تئوری انقلابی مارکسیستی - لنینیستی و به شیوه انقلابی مارکسیستی - لنینیستی، رهبری طبقه کارگر و توده های وسیع مردم در راه شکست دادن امپریالیسم و سگهای زنجیری اش امکان پذیر نیست." بنا بر این امر، حائز کمال اهمیت است که تمامی انقلابیون مارکسیست - لنینیست و همه میهن پرستان که علاقمند و قنوع انقلابی در جهت منافع پرولتاریا هستند،

برای بعهده گرفتن وظیفه ساختمان حزب پرولتری قدم پیش گذارند و مبارزه پرولتاریا و متحدانش را بسوی پیروزی رهبری نمایند.

این دوره انقلابی فرصتهای بسی سابقه ای را برای ساختن حزب پرولتری بوجود آورده است. زیرا ما در نقطه چرخش تاریخی در تاریخ جنبش انقلابی هائیتی بسر می بریم، جاییکه میلیونها نفر در خیابانها علیه نظم ارتجاعی کهن به مبارزه بر خاسته اند و بسیاری پدیده های نوین و نیروهای تازه ظاهر گشته و پیش می آیند. این نیروهای تازه نفس جسورانه قدم به صحنه تاریخ می گذارند، آنها می خواهند به عرش اعلی یورش برند و زمین و آسمان را همزمان بر زیر سؤال کشند. شتایفی نیرومند در میان این نیروهای نوین برای سرنگونی آنچه کهنه است، برای دگرگون کردن جهان و به همراه آوردن آنچه نواست وجود دارد. این زندگی نوین منبع انرژی و سرزنده بودن است که جنبش انقلابی را استحکام بخشیده و تقویت می کند. در نتیجه، مارکسیست - لنینیستهای انقلابی، افراد جنبشهای پیشین و نیروهای انقلابی پراکنده ناگهان با مبارزه جوشیبا و وظایف جدیدی رویرو می گردند. دوره در مقابل ما قرار دارد: یا بر خاستن بسوی این مبارزات، یعنی ارائه یک آلترناتیو انقلابی که بتواند نیروهای نوین را بسوی انقلاب کانالیزه کند، یا اینکه در مرحله کنونی بصورت محافل کوچک پراکنده خودمان باقی بمانیم و کار محلی و آماتور که مسلماً از تاریخ عقب خواهد ماند را رهبری کنیم.

بدین ترتیب بخاطر اینکه انقلابیون مارکسیست - لنینیست برای وظایف نوین و مبارزه در جهت درک اوضاع انقلابی و به جنگ آوردن آن بپاخیزند و نیروهای انقلابی جدید را جهت یک انقلاب رهبری کنند، پیش از هر چیز باید شیوه های کار جهت گیری و نحوه نگرش خود را تغییر دهند. شاید درک روشنی از آنچه هم اکنون بوقوع می پیوندد، و نیروهای گوناگونی که برای قدرت رقابت می کنند تدوین کنند. ثالثاً، باید بر اساس این درک، برنامه ای حزبی که بتواند مبارزه توده ها را تا یک انقلاب تمام و کمال هدایت کند، فرموله نمایند. رابعاً، باید یک برنامه استراتژیکی و تاکتیکی مطابق مرحله مبارزه و انقلاب تدوین کرده و به پیش گذارند. برای انجام این وظایف نمی توانیم به سادگی متوسل

به فرمولهای حاضر و آماده شویم، بلکه می بایست از تحلیل مشخص شرایط موجود در بحران جامعه مان حرکت کنیم.

### شرایط مشخص موجود

### درهائیتی امروز

بحرانی که وجود دارد تمامی بخشهای فاسد جامعه را عریان می کند. این بحران تمامی بحرانهای سابق را که در این قرن بوقوع پیوستند، هم از نظر شدت و هم وسعت، کوچک می شمارد. هیچ بحرانی تاکنون بدین صورت موقعیت موجود، ساختار نومستعمره ای و طبقه حاکم را تهدید نکرده است. این بحران جوانب بسیاری دارد که آنرا از بحرانهای سابق متمایز می نماید.

از یک جنبه، این بحران در دوره پیش از جنگ در جریان است. در دوره ای که امپریالیستهای تلاش می کنند بلوک جنگی خودشان را تحکیم نمایند، بخاطر موقعیت استراتژیک هائیتی، امپریالیستهای آمریکائی که بر این کشور سلطه دارند بشدت گرفتار نگرانی بوده و نهایت سعی خود را به عمل می آورند تا این بحران را تحت کنترل در آورند. بعلاوه طبقه حاکم هائیتی که مدت ۲۹ سال از طریق اعمال دیکتاتوری فاشیستی و ستم - کارانه (که با خشونت هر عقیده مخالف و ناراضی توده ها را درهم شکست) "ثبات" برقرار کرده، کنترل اوضاع را از دست می دهد و مجبور به پذیرش موضعی دفاعی گشته است. قبلاً، در هیچ دوره ای از این قرن، ستدیدگان برای مبارزه با حاکمیت ارتجاع بطور سراسری بیسازم نخاسته بودند، و از آنجاییکه امپریالیستها در موقعیت پیش از جنگ قرار دارند، اختیارات و آزادیهایشان محدود است. بدین ترتیب امپریالیستها در وضعیت ضعیفتری نسبت به دوره ۱۵ - ۱۹۱۰ می باشند. آنروزها آنها بعنوان یک قدرت امپریالیستی ظاهر شدند و کشورهای آمریکائی را تبدیل به نومستعمره می کردند. در حال حاضر امپریالیستهای ضعیفتر از دورانی هستند که در ۱۹۴۶ تازه از جنگ جهانی پیروز بیرون آمده سرمایه رابلور جهانی سازماندهی می کردند، و یا حتی ضعیفتر از سال ۵۷ - ۱۹۵۶ که به اندازه کافی نیرومند بوده بحران را به نفع خودشان حل می کردند.

بعلاوه این وضع زمینه را برای تعمیق

وامیربالیستها قادر بودند آن مبارزه را شکست دهند و اوضاع انقلابی را تحسنت کنترل در آورند و قیقا عدم حضور پرولتاریا و حزبش و بعلاوه (مانگونه که قبلا ذکرش رفت) موقعیت قویتر امیربالیسم آمریکادر آن زمان بود.

در ۱۹۴۶ بحران دیگری ظاهر گردید. لوسکو رئیس جمهور وقت، کمیرادور دورگه می خواست بعد از سپری شدن دوره ریاست جمهوری در قدرت باقی بماند. در ارتباط با قانون اساسی بحرانی تکوین یافت و به یک مبارزه توده ای تبدیل گشت. این مبارزه نظامیان را جهت برکناری اجباری لوسکو به انجام کودتا برانگیخت. و بدین ترتیب خونناقدت را بدست گرفت. توده ها بهیژه سکنه پایتخت، فعالان علیه لوسکو، که به او بچشم یک دیکتاتور نگاه می کردند، به مبارزه برخاستند. اما بخشهای دیگری از طبقه حاکمه و خرده بورژوازی تحت نفوذ کمیرادور هائیتی حضور فعالانه داشتند. (بخشهایی که توسط دورگه های حاکم بیرون از قدرت نگاه داشته شده بودند) این نیروها قادر بودند توده ها را در پشت پرچم، شعار و برنامه ارتجاعیشان بحرکت در آورند. آنها عمدتاً با تنزل مبارزه علیه لوسکو بسط مبارزه حول رنگ پوست، یعنی مبارزه تیره پوستان هائیتی علیه دورگه ها، فریب توده ها را آغاز کردند. شعار اصلی آنها "قدرت سیاه" (شعاری که بعداً نیز در سال ۱۹۵۷ بوسیله دوالیه مورد استفاده قرار گرفت) بود، با این شعار ارتجاعی آنها بخش عمده ای از پرولتاریا و توده ها را پشت بیرق خود کشیدند، و بدین ترتیب مبارزه توده ها را با زدودن محتوای آن (وپنهان کردن ماهیت تضادهای خودشان با بخش کمپو ادور در قدرت که توسط لوسکو نمایندگی می شد) به انحراف کشاندند. تذکر این نکته لازم است که برخلاف بحرانهای گذشته هائیتی، در آن دوره یک پرولتاریای هرچند کوچک در حال پدیدار شدن بود و دوحزب باصلاح کمونیست در صحنه حضور داشتند. P.S.P. - (PARTI Social - Popolair حزب سوسیالیست خلق) و PCH (Parti Communist Haiti) حزب کمونیست هائیتی. این احزاب، اگر چه در گفتار ادعا می کردند احزاب پرولتری هستند، اما در واقع احزابی خرده بورژوازی بودند که ترویج فرسوم، سازش طبقاتی و یارمانتاریسم را میکردند.

یعنی زندگی را بر توده ها سخت کردن و محدود ساختن منابع معیشت و درآمد موجود. با قرار گرفتن تمام این فشارها در کنار رژیم فاشیستی دوالیه که بردرجه سرکوبگری خویش می افزود، هائیتی مانند یک دیک زودپز در برابر دیدگان امیربالیسم و شوکرانش منفجر شد. بدین ترتیب عوامل درونی و بیرونی بحران حاضر را از بحرانهای سابق متمایز می کنند.

### شرح مختصر بحران های گذشته

ظهور اوضاع انقلابی در هائیتی برای نخستین بار در قرن حاضر طی سالهای ۱۵ - ۱۹۱۰ بوقوع پیوست. در آن دوره، دهقانان بی زمین در شمال هائیتی مبارزه مسلحانه ای را علیه ملاکین و حکومتهای ارتجاعی مختلفی که آن طبقه را نمایندگی می کردند، به پیش می بردند. مبارزه دهقانان تمامی نظام فئودالی که بعد از جنگ استقلال ۱۸۰۴ ظاهر شد را به خطر انداخت. بدین جهت امیربالیسم آمریکامجبور شد برای درهم کوبیدن توده های دهقان و خلع سلاح کردنشان، و برای تبدیل هائیتی به یک نومستمره، دست به مداخله نظامی بزند. امیربالیسم یک دستگاه دولتی شامل ارتش، پلیس، قوانین قضائی برپا کرد و برای نگهداری و حفظ ساختار نومستمراتی و جهت دفاع از منافع کل طبقه حاکم هائیتی، از جمله طبقه کهنه و ارتجاعی فئودالی که دهقانان برای براندازیش به جنگ برخاسته بودند، طبقه بورژوا-کمیرادور را تحکیم نمود.

اگر چه در آن دوره، اوضاعی انقلابی موجود بود و توده های دهقان مسلحانه با مرتجعین می جنگیدند، اما هنوز نمی توانستند از اوضاع سودجسته و آنرا به یک انقلاب پیروزمند تبدیل نمایند. آنچه که تمامی این مبارزه به آن ختم شد فقط اندکی فرس، تغییری در حکومت، و صرفاً جایگزینی گروهی از مرتجعین با مرتجعین حاکم بود. بعنوان یک واقعیت تاریخی مبارزه آنها نمی توانست به چیزی بیشتر از آن منتج گردد، زیرا همانگونه که مائو در گفتگو در باره دهقانان چینی گفت، دهقانان قرنهای قبل برای حق خود جنگیده اند، اما تا ظهور پرولتاریا و حزبش مبارزه دهقانان نمی توانست موفقیت آمیز باشد تا آنجا که به دوره ۱۵ - ۱۹۱۰ هائیتی مربوط میشود، می توان گفت یکی از دلایل اینکه طبقه حاکمه

بحران سختی که به جامعه هائیتی چنگ انداخته مهیا کند. درد و دهه گذشته تغییرات شگرفی در هائیتی صورت گرفته است. امیربالیسم نفوذ بیشتری کسوده و سیما اقتصادی و سیاسی کشور را در شهر و روستا تغییر داده و می توان گفت که هائیتی تقریباً آزمایشگاهی برای تجربیات امیربالیستها تبدیل گردیده است. آنها "مناطق تجارت آزاد" برپا کرده اند یعنی جائیکه کارخانجات کارگر بسیاری با سرمایه گذاری خارجی (در اتحاد با برخی سرمایه داران هائیتی)، اکثراً زنان ربا دستمزدی بسیار نازل استخدام می کنند، وسوها و تولیدات را به آمریکا و دیگر کشورهای امیربالیستی باز میگردانند. نهادهای امیربالیستی بزرگی مانند سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول (U.S.A.I.D., A.C.D.E. و غیره در ساختن بنادر جدید، سدهای هیدرولیک، جاده های اصلی و غیره سرمایه گذار بهائی عظیم کرده اند تا در استثمار هائیتی به بهترین وجه از آن سود جویند. این تغییرات ساختن جاده و غیره در روستاها و زبدها مشقت خانه ها (SWEATSHOP کارخانه های که کارگران را وادار به کار طولانی با دستمزد کم می نمایند - م) در پیوسته پرنس) منجر به ازم کسختگی بندها و اعوجاج اقتصاد هائیتی شده و سبب سلب مالکیت زمین از هزاران هزار دهقان گردیده است. این وضع یک مهاجرت مضاعف بوجود آورده: مهاجرت داخلی از روستاها به شهرهای اصلی و مهاجرت خارجی به جزائر کارائیب و آمریکای شمالی. برای مدتی مهاجرت خارجی به عنوان یک سوپاپ اطمینان عمل کرد: تسکین وضعیت داخلی، اما طی سالهای ۱۹۸ تحت "طرح راه آبی کارائیب" دولت ریگان، بحران موجود بواسطه دو عامل از پیش وخیم گشته است. اولاً تأکید بر رشدی جهت گیری صادراتی در مناطق روستائی، که - به همراه نابودی شریرا نه تقریباً تمامی صنعت خوک پروری دهقانان و جایگزینی خوک پروری های بزرگ سرمایه داری - منجر به سلب مالکیت و غصب بیشتر و وسیعتر زمینها گردیده، و ثانیاً امیربالیستها سوپاپ اطمینان را بسته اند یعنی تقریباً دهقانان را از ترک هائیتی باز داشته اند. فراتر از آن، صندوق بین المللی پول برنامه سختی را کمر بندها را تحویل کرده و حکومت را مجبور به بالا بردن قیمت مواد غذایی اصلی و جیره بندی بنزین نموده است. این

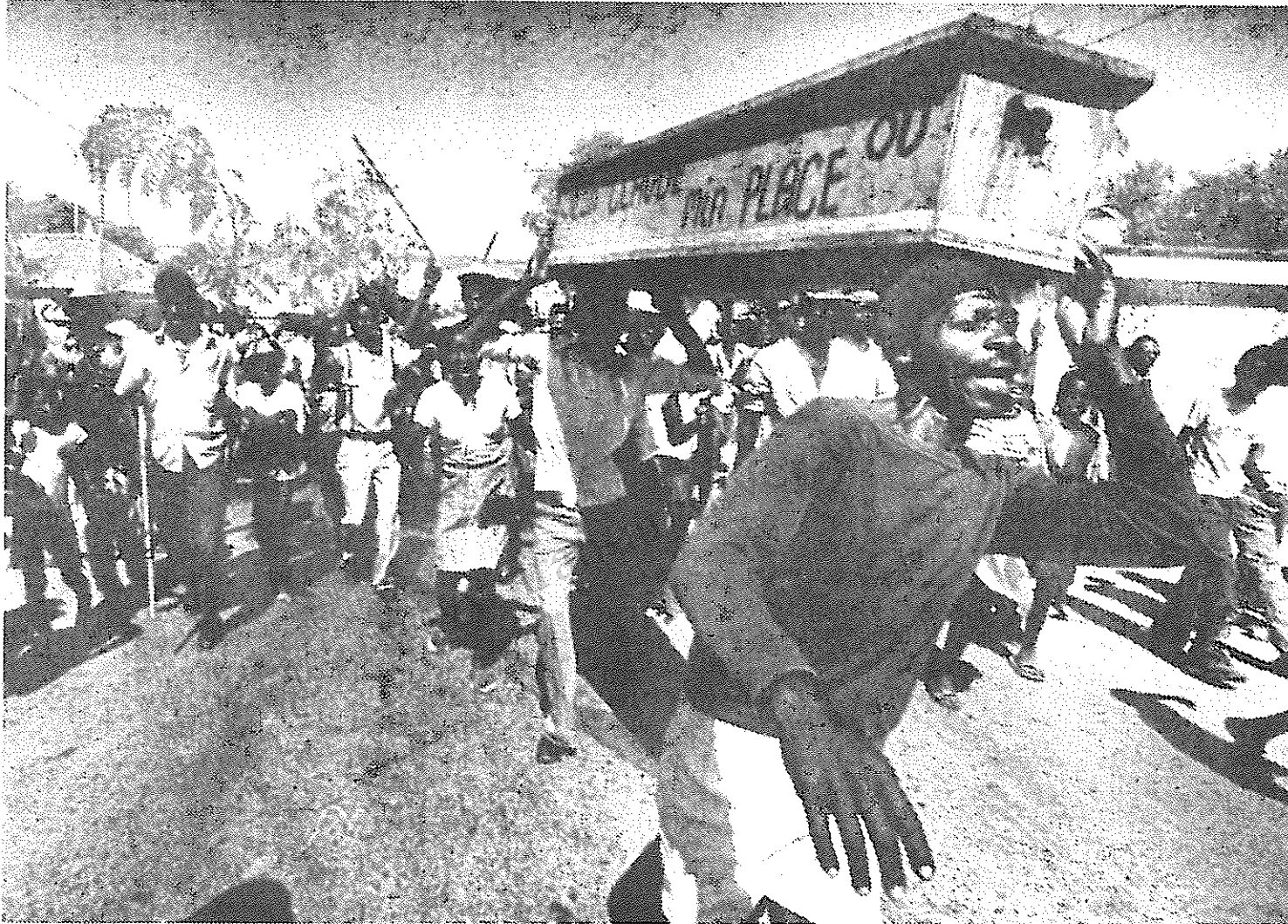
بدین مفهوم، این برنامه از آنها جیسری نظیر دیگر احزاب بورژوازی موجود ساخت آنها بارها کردن هدف انقلاب سرولتری و تسلیم کردن پرولتاریا و متحدانش به بورژوازی، به آخر خط رسیدند.

در سال ۵۷-۱۹۵۶ بحران دیگری

بحدی دچار تفرقه گردید که طرفداران گفت و سخت کاندیداهای مختلف درون ارتش با یکدیگر یا به عرصه کشمکش کوتاه شیبه به جنگ داخلی نهادند.

این بار نیز پرولتاریا و متحدانش در میدان بودند و فعالانه مبارزه می کردند، اما باز هم از رهبری سیاسی و حزب خبری

ستکشان و بخاطر براه انداختن آن مبارزه، این فرصت انقلابی را از پرو-لتاریا سلب کرد. بدین ترتیب طبقه حاکمه قادر گردید موقعیت را تحت کنترل درآورد و دیکتاتوری خود را بسر ترده ها تحکیم کند. طبقه حاکمه توانست نظم ارتجاعی خویش را مستقر سازد، نه



راهپیمایی در پورتوریکس - برتابوت نقل قولی از دوالیه نوشته شده: "اینجا مکان من است!"

تکمین یافت تقریباً برای یک سال ناپندگان مختلف طرفدار امپریالیسم از بخشهای گوناگون طبقه حاکمه برای رسیدن بقدرت دست به رقابت خشن با یکدیگر زدند. در آن دوره قدرت در دست چند خونتای نظامی چرخید و هزاران نفر از مردم هائیتی تحت بهانه برقراری نظم و قانون بقتل رسیدند. طی آن دوره شکاف درون صفوف طبقه حاکمه بطور رخیمی تعمیق یافت و ارتش که بیطلسرف انکاشته میشد تحت تأثیر رقابت موجود

نبود. همه چیز بسادگی در اختیار مرتجعین قرار گرفت تا توده ها را بدنبال شعارها و برنامه هایشان بکشانند. این بار نیز طبقه حاکمه از -نظله رنگ پوست به عنوان نقطه مرکزی جدال استفاده کرد. جنگ برادرکشی که طبقه حاکمه درمیان خود براه انداخت شکافهای بسیاری را سبب گردید، که از طریق آن مبارزه انقلابی همه جانبه توده ها امکان فوران داشت، اما فقدان بسک حزب و برنامه انقلابی برای رهبری

به این خاطر که قوی بود بلکه بخاطر ضعف نیروهای انقلابی و عدم حضورشان در مبارزه، در جریان این مبارزه، دوالیه باکمک سازمان سیا و ارتش به مسند قدرت نشست. دوالیه دقیقاً همان کسی بود که طبقه حاکم در آن دوره تریدید و بحران محتاجش بودند. او به محض آنکه رسماً کارش را آغاز کرد، برنامه خود را بر اساس دکترین دوالیه ایست مطرح نمود، و برای اینکه به امپریالیستها طبقه حاکمه هائیتی اطمینان بدهد که همان

توده های هائیتی علیه خاندان دوآلیه و ماکوتها تهدیدی برای ساختار مستعمراتی و طبقه حاکمه بحساب می آید. اگر در حال حاضر لبه تیز مبارزه رژیم فاسد دوآلیه و ماکوتها را نشانه گرفته بخاطر آن است که اینها مشخص ترین هدف و بهترین نمایندگان کل نظام و طبقات ارتجاعی هستند. اما در ماهیت امر مبارزه بیک مبارزه طبقاتی است که بزودی از مشخص ترین هدف فراتر رفته و تمامی مرتجعین را نشانه خواهد گرفت. امپریالیستها و طبقه حاکمه هائیتی به این امر آگاهند، بوجه همین خاطر است که سراسیمه می کوشند بر مبارزه توده ها سرپوش گذارند و از دوآلیه فاصله بگیرند. یک نمونه روشن این تاکتیک در مقاله هرالدر تریبون درج گردید که در آن یکی از سخنگویان دولت ریگان ادعا کرد "دوآلیه تنها موضوع مورد اختلاف بود و موردی استثنائی در منطقه محسوب میشد، او تنها کسی بود که مردم از او نفرت داشتند". این حرفها تماما تخیلات مدبوحانه امپریالیستی را بیان میکند، واقعیت امر جز این است. توده هابطور سیستماتیک ماکوتها را پیدا می کنند، سربایشان را قطع میکنند، برای محاکمه آنها دادگاه خلقی برپا مینمایند، خانه هایشان را آتش می زنند و خواهان با اردنکی بیرون کردن همه ماکوتها از دولت موقت می باشند، و پس علیهذا این روشن است که امپریالیستها میل دارند مبارزه توده ها را تنها به دوآلیه محدود سازند، اما این بار اوضاع مطابق میل آنها پیش نخواهد رفت. حتی خونتائی که آنها سرکار آورده اند تا جای دوآلیه را بگیرد (توده ها آنرا فتوکپی دوآلیه می خوانند)، به محض روشن شدن جوهر واقعی اش (یعنی خسوت ماهیت ارتجاعی اش) در زیر حمله قرار گرفته است. روشن است که نیروهای ارتجاع در موضع دفاعی هستند و تلاش می کنند با مانور مبارزه توده ها را کنترل نمایند. اما این بار شانس آنها کمتر است زیرا توده ها بیشتر و بیشتر آنها را بعنوان دشمن طبقاتی، بمثابه شرکای دوآلیه و مدافعان دوآلیه، شناسائی می کنند.

## مبارزه میان دو جهت گیری در اردوی مخالفین

در اردوی انقلاب دو جهت گیری وجود دارد: جهت گیری بورژوا دمکراتها

از میلیونها نفر سلب مالکیت زمین کنند. دوآلیه ایسم دروازه های کشور را بروی مشقت خانه های امپریالیستی باز کرده آنها اجازه داد که توده ها را برای دستمزد روزانه ۲/۶۴ دلار استثمار کنند، و برگشت آزادانه ارزش اضافی را به کشورهای امپریالیستی ممکن گردانند. دوآلیه ایسم نفوذ کشاورزی صنعتی امپریالیستی را به روستاها تامین کرد و اجازه داد که USAID تمام خوکه های دهقانان را قصابی کند تا هشت خوک پروژ معظم بشیوه سرمایه دارانه تأسیس گردد، دوآلیه ایسم از حاصلخیزترین زمینهای دهقانان سلب مالکیت کرد تا نیروی برق مشقت خانه های امپریالیستی را در پورتو پرنس تهیه کند، دوآلیه ایسم اجازه داد هزاران بیکار بی زمین و دهقانان گرسنه توسط شرکتهای اساسی امپریالیستی به ازاء لقمه ای نان استخدام شوند. دوآلیه ایسم آنقدر آزادی به USAID بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و دیگر مؤسسات اعطاء کرد تا برنامه های سفت کردن" کمربند بر شکمهای گرسنه" را به اجراء در آورند و بیخود نبود که صندوق بین المللی پول از هائیتی بعنوان یک الگوی نمونه از چگونگی اجرای برنامه کمربند" یاد کرد. دوآلیه ایسم هم چنین ارتش بوروکراتهای خرده بسورژوارا قادر ساخت که با غارت ثروت کشور و دوشیدن بیرحمانه توده ها به زندگی انکلی خود ادامه دهند.

با ارزشترین خدمت دوآلیه ایسم به طبقات ارتجاعی آن بود که بوسیله دستگاه سرکوبگر، ابزار شکنجه، ارتش سیاهچالها و..... بوسیله ارساب و گروگان گرفتن توده ها، آنها را برای ۲۹ سال مجبور به زندگی تحت شرایطی نکت بار و استثمار نمود - ۲۹ سال "ثبات و صلح" برای امپریالیستها و طبقه حاکم. اما این شیوه سرکوبگرانه و تروریستی توسط امپریالیستها و طبقه حاکمه که برای دورانی طولانی توده ها را خاموش ساخته و ثبات را برقرار نموده بود، اینک بضد محدودیتهای مردم عمل می کند و برای مرتجعین نتایجی معکوس ببار می آورد. سرکوب و عملکرد تروریستی طبقات ارتجاعی مقاومت را در میان توده ها را برمی انگیزد و ساختار نومستمراتی را که کسل طبقه حاکمه بر آن قرار گرفته اینک در حال فرو ریختن است. بر این زمینه است که مبارزه

فرد مورد نظر آنهاست، اعلام کرد که می خواهد از هائیتی، پورتوریکوی دوم بسازد. دوآلیه همچین تئوری "دوقشر ممتاز" خرد را فرموله و مطرح کرد، که دعوتی بود برای سازش میان حاکمان.

## دوآلیه ایسم: اقدامات افراطی برای دوره بحران

دوآلیه ایسم چیست؟ دوآلیه ایسم شکل خاصی است که دیکتاتوری طبقه حاکمه در یک اوضاع بحرانی بخود میگیرد. این یک ایدئولوژی فاشیستی است و شیوه های فاشیستی فشار بر توده ها جهت تسلیم کردنشان را، بیکار می گیرد. این دیکتاتوری در خدمت منافع تمامی طبقه حاکمه و حامیان امپریالیستی آنها میباشد. دوآلیه ایسم روشی بود که بخاطر درهم کوبیدن هر شکل از بروز مخالفت در میان پرولتاریا، دهقانان و دیگر بخشهای جامعه هائیتی تکوین یافت. طبقه حاکمه با ترور محض و ستم عربان تمامی حقوق دمکراتیک اساسی و انسانی توده های هائیتی را که قبلاً از طریق مبارزه خویش کسب کرده بودند، از آنها ربود. حکومت با استفاده از جوخه های مرگ که به تونترن ماکوت T. Macoutes معروف گشتند تمامی سازمانهای توده ای را نابود کرد.

دوآلیه ماکوتها را بوجود آورد، اما این آمریکا، اسرائیل و دیگر دولتهای مرتجع امپریالیستی بودند که آنها را تعلیم داده و مسلح کردند. ماکوتها بوجود آمدند تا وضعیت موجود را حفظ کرده و از منافع طبقات دارا حمایت نمایند. کل طبقه حاکمه هائیتی و تمامی امپریالیستها از ترور و جنایات ماکوتها منفعت بردند.

تحت تسلط دوآلیه و دوآلیه ایسم دیکتاتور و هیپالگانش تنها کسانی نبودند که منافع کشور را به جیب می زدند بلکه هائیتی در کل بهشت هیئت حاکمه و اربابان امپریالیستان بود. دوآلیه ایسم هائیتی را به یک جهنم واقعی برای توده ها تبدیل کرد، و همزمان اجازه داد که کل طبقه حاکمه با آزادی مطلق توده ها را استثمار کرده، در شرکت با کمپرادورهای میلیونها دلار از قبیل توده ها انباشت نمایند. دوآلیه ایسم اجازه داد که طبقه ملاکین ارضی دهقانان را تا سرحد گرسنگی چاقیده و بی دغدغه از مجازات،

## تاکتیک های انقلابیون

### در گرهگاه کنونی

#### چه باید باشد؟

در گرهگاه حاضر ما نباید از مبارزه طبقاتی توده ها دور بمانیم، ما نباید بگذاریم بورژوازمکراتها و دیگر نیروهای غیر پرولتری رهبری مبارزه برای حقوق دمکراتیک و پایان دادن به دوالیه ایسم را بدست بگیرند. ما باید دقیقاً در مرکز این مبارزه فرار بگیریم و برای رهبریش به جدال برخیزیم تا بتوانیم اثر بیشتری به جلو سوق دهیم. در این زمینه تمام مارکیست - لنینیستهای انقلابی باید از همه مطالبات دمکراتیکی که بحال توده های تحت ستم مفید باشد حمایت نمایند، حتی اگر این مطالبات بوسیله بورژوا - دمکراتها و سایر نیروهای غیر پرولتری نیز پیش گذاشته شود. در عین حال، ما جهت گیری از "بالا" و فرمبستی آنان را رد کرده و مورد انتقاد قرار می دهیم. همچنین این وظیفه ماست که از پیشگام شدن توده ها برای گرفتن سررشته امور در دست خود حمایت بعمل آوریم، بنابراین ما باید قاطعانه از "عملیات قلع و قمع" حمایت کنیم و حتی در آن شرکت نمائیم. زیرا مبارزه برای نابود کردن ماکوتها یک مبارزه بحق و یک ابتکار انقلابی توده هاست. ما همچنین باید از اقداماتی مانند دادگاه خلق که در گون و بریسا گردید و دویت ماکوت را بخاطر جنایت هایشان علیه توده ها به زندان محکوم کرد (حمایت کرده و تکامل بخشیم، باید زمانیکه توده ها ماکوتها را از سوراخ موشهایشان بیرون می کشند این امر را مورد پشتیبانی قرار دهیم، باید از دانش آموزانی که از بازگشت به نظام پوسیده دبیرستان خودداری می نمایند و در عرض خواهان رفتن و سواد آموختن به توده ها هستند، حمایت کنیم.

علاوه بر حمایت از پیشگامی و مبارزه توده ها، باید در نظر داشته باشیم که کام - های مثبت توده بخودی خود به انقلاب منتهی نخواهد شد. پرولتاریا و حزبش ( که وظیفه ساختن آن بجای خود باقیست ) در حال حاضر مبارزه را رهبری نمی کنند، و اگر پرولتاریا این مبارزه را رهبری نکند سایر طبقات خواهند کرده. ایسمن نیروها هم اکنون سعی دارند تا توده ها را مهار زنند. برخی همین حالا به توده ها

جمع آورد. آیا می توان تصور کرد خونتسا قصد محو ماکوتها را دارد، یعنی محو "گره های وحشی" یا تمام ماشین سرکوبی که برای سرکوب توده ها و حفاظت از منافع طبقه حاکمه و امپریالیستها مناسب است؟ از نقطه نظر حفظ برتری طبقاتی انجام چنین کاری غیر منطقی خواهد بود. از زاویه آن منافع طبقاتی که خونتسا به عنوان مدافعش روی کار آمده، این یک خودکشی خواهد بود! بدین دلایل است که خونتسا به ماکوتها پناه میدهد، راه گریز امن به خارج از کشور را برای برخی شان فراهم می کند و حتی به بعضی ماکوتها بیونیفورم ارتشی می پوشاند!

منظور ما از این حرف این نیست که خونتسا بسیار قوی است. در واقعیت امر بدون توجه به امیال و آرزوهای خونتسا آنها مجبورند تا توجه به عینیت خشم و مبارزه توده ها را در نظر بگیرند، ایسمن واقعیت که خونتسا قادر نشد به لوك دزی بزرگ اجازه ترك کشور دهد نشان ای از ضعف آنها و همچنین قدرت مبارزه توده هاست که بر وقایع تأثیر می گذارد. هیچ بعید نیست که بخاطر فشار توده ها خونتسا حتی بعضی از ماکوتها را به محاکمه بکشاند. اما خونتسا رونوشت مطابق اصل رژیم دوالیه است و هرگز ماشینی که برای خاموش ساختن توده ها و حراست از منافع امپریا - لیستها و طبقه حاکمه هائیتی برپا شده را خرد نخواهد کرد. خونتسا و بورژوازی و نیروهای امپریالیستی که آنها نمایندگیش می کنند، نمی توانند یک انقلاب تمام و کمال را علیه امپریالیسم رهبری نمایند، تنها پرولتاریا می تواند زنجیرهای امپریالیسم را در هائیتی پاره کند، و نه تنها به وجود ماکوتها بلکه به حیات کل ماشین سرکوب پایان دهد.

شک نباید داشت که نه خونتسا، نه کمپرادورهای رنگارنگ و دنباله روانشان که برای نمایش انتخاباتی برنامه ریزی شده صف کشیده اند، نه کلیسا، نه نیرو - های بورژوازی که اکنون مبارزه ضد دوالیه ایسم را رهبری می کنند نمی تواند این مبارزه تا آخر به پیش برند یعنی حقوق کامل دمکراتیک، نابودی کل دوالیه - ایسم و یک نظم دمکراتیک نوین و بطور ریش ای گسست از امپریالیسم را برقرار سازند. تنها پرولتاریا می تواند راهبر توده ها، بویژه دهقانان که منافع اصیلی در بیرون کردن امپریالیسم و بنا نهادن انقلاب دمکراتیک نوین دارند، باشد.

و سایر نیروهای خرده بورژوا که خواهان انجام فرم از بالا هستند، جهت گیری پرولتاریا و متحدانش که خواهان دگرگونی کل جامعه از پائین می باشند.

در حال حاضر حتی خرده بورژوازی و بورژوازمکراتها هم از نامفی Namphy و خونتای نظامی می خواهند تا تمام دوالیه - ایستها را از ارتش و حکومت بیرون کنند، ماکوتها را منحل نمایند، به حکومت نظامی پایان دهند، شکنجه گاهها را بزار شکنجه ها را محو سازند، مقامات فاسد را به محاکمه کشانند، وویزای خروج و ورود را برای همه هائیتی ها حذف کنند و تسلیح علیهدا.

این مطالبات بدون توجه به اینکه کدام طبقات آنها را مطالبه می نمایند، می بایست توسط تمامی مارکیست - لنینیستهای انقلابی مورد حمایت و تقویت قرار گیرند، حتی اگر این مطالبات از سوی نیروهای بورژوازمکرات و خرده بورژوا مطرح شده باشد. اینها حقوق دمکراتیک و صحیح و اصیلی هستند که به پرولتاریا و دیگر توده های تحت ستم منفعت خواهند رساند و مطالبات درستی هستند برای این مرحله از مبارزه و انقلاب که می باید در هائیتی به پیش برده شود - یعنی انقلاب دمکراتیک نوین. اگر چه ما از هر خواست دمکراتیک عادلانه توده ها در این دوره حمایت می کنیم، اما نمی توانیم این تصور را مورد حمایت قرار دهیم که خونتای طرفدار امپریالیسم حقیقتاً می خواهد کشور را دمکراتیزه کرده و مطالبات دمکراتیک توده ها را بر آورده نماید. در واقع ما شاهد آنیم که هر امتیازی از سوی خونتسا تنها در نتیجه مبارزه خود توده ها داده می شود، مثال روشن آنکه، حتی برای تغییر پرچم سیاه و سرخ دوالیه ها برنگ آبی و سرخ، توده ها می بایست به خیابانها بریزند. در واقع، خونتسا به این خاطر پرچم سیاه و سرخ را بعد از رفتن دوالیه پائین نیابورد که این پرچم، پرچم آنها نیز هست؟ آنها برای ۲۹ سال با سلاح خود از آن دفاع کرده اند. پس مسلم است که خونتسا به میل خود با مطالبات دمکراتیک مردم موافقت نخواهد کرد، اگر چه، از سوی دیگر، بخاطر فشار توده ها به برخی از این مطالبات تن خواهد داد. اما حتی زمانی که خونتسا بعضی از این مطالبات را اعطاء می کند تنها بدان خاطر است که برای خود وقت بخرد و توده ها را به تسلیم کشانده یا قادر شود خود را محکم کرده و دوباره سربازان خود را برای سرکوب توده ها

طریق جنگ خلق بدست گرفته و سپس دیکتاتوری دمکراتیک خلق را بردشمنان طبقاتی شان اعمال نمایند. برای انجام این کار، حزب پرولتری باید رشد کرده و برنامه ای را فرموله کند که بتواند پرولتاریا و متحدانش را برای پیروزی رهبری نماید.

حزب باید با هدف رهبری پرو - لتاریا و متحدانش جهت برپائی جنگ خلق رهبری توده ها برای انجام يك انقلاب تمام و کمال و سپس کسب قدرت، ساخته شود. برنامه حزب نباید تنها جوابهایی برای چگونگی قدرت گیری پرولتاریا داشته باشد. این برنامه همچنین باید دعوتان را برای حل تضاد کهنه ضد ملاکین رهبری نموده و جوابهای مشخص برای شروع انقلاب ارضی برپایه اتحاد کارگران - دعوتان فراهم بیاورد.

بمثابه يك راهنما و چارچوب برای تشکیل چنین برنامه ای، ما خوشوقتیم که از جمعیتی تجربه جنبش کمونیستی بین المللی رابه شکل "بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" بهره مندیم و باید حداکثر استفاده را از آن بعمل آوریم. بنیادیترین مسئله در مورد این بیانیه دست آوردهای عظیم مائوتسه دون می باشد، که تئوری وی، همانگونه که "بیانیه" اشاره می کند، "نقطه رجوع برای تدوین استادانه استراتژی و تاکتیکها" در کشورهای نظیر هائیتی می باشد.

برای ساختن هرچه سریعتر چنین حزبی انقلابیون نمی توانند از مبارزه ای که توده ها هم اکنون براه انداخته اند

کنار بمانند، بلکه باید فعالانه در آن شرکت جویند، مابایدیک استراتژی دوجانبه اتخاذ کنیم: (الف) متشکل کردن صفوف خود، مرزبندی استوار و قاطع میان علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه - دون و ریزیبونیسیم، بالا بردن آگاهی سیاسی توده ها توسط سوسیالیسم، فرموله کردن استراتژی و تاکتیکهای درست برای هر مرحله از انقلاب، کشاندن توده های انقلابی تحت پرچم ایدئولوژی شعار و برنامه پرولتاریا.

(ب) در حالیکه علم مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون را به میان پرولتاریا می بریم باید از آنها بیاموزیم. همچنین بیاموزیم که به آنها نگاه کنیم و به آنها ایمان داشته باشیم. ما باید همچنین از مطالبات توده ها برای حقوق



برچسی که توسط تغافلر کنندگان اهل هائیتی در نیویورک حمل می شد.

چنین امری، مبارزه مان را فزونی بخشیم ما باید بجنگیم تا حزب پرولتری و پرچم مستقل آن را برپا داریم، برچسی که مطالبات و برنامه حزب جسورانه بر آن ثبت گشته است. این وظیفه نمی تواند بتعویق افکنده شود. همین حالا باید کار را شروع کرد.

### وظایف فوری انقلابیون

#### مارکسیست - لنینیست

وظیفه اصلی انقلابیون مارکسیست - لنینیست کار کردن برای رهبری پرولتاریا و توده های تحت ستم هائیتی است که تضادهای چند قرن جامعه هائیتی را در جهت منفعت طبقاتی خودشان از طریق انقلاب مسلحانه حل نموده و قدرت را از

می گویند که اعمال آنها وحشتناک است. اینروزها مردم به آرامش و پایان دادن به خونریزی و امثالهم دعوت می شوند. به توده ها می گویند که ماکوتها، طبقه حاکمه و نیروهای سرکوبگر برادرشان هستند و نباید از آنها متنفر باشند، بلکه آنها را مورد لطف و بخشش قرار دهند. در واقع آنها به توده ها می گویند که همه آنچه ای که در حال حاضر بدان نیاز دارند کمی فرم است و بس.

ما مارکسیست - لنینیستهای انقلابی و تمامی میهن پرستان آگاه نباید اجازه دهیم که این واقعه صورت گیرد. ما نباید به این نیروها اجازه دهیم که مبارزه توده ای را تبدیل به يك مبارزه رفویستی بکنند. ماباید برای جلوگیری از وقوع

دمکراتیک و آزادی سیاسی حمایت کنیم. در عین حال نگرش آنها را وسعت داد و برای حمله نهائی به استحقاقات دشمن آماده شان نمائیم. بر این زمینه از مردم کاملاً حمایت می‌کنیم و از همه می‌خواهیم که برای مطالبات ذیل بجنگند:

- (۱) مبارزه برای از بین بردن ماکوتها از پائین، و جلوگیری از پیوستن دوباره آنان به دستگاه ارتجاعی دولتی. بعلاوه، حمایت از مبارزه علیه "گربه های وحشی" و دیگر بازوان سرکوبگر دولت.
  - (۲) خلع ید و زندانی کردن تمامی ماکوتها و دوالیه ایستها از حکومت، بخش دولتی و نیروهای مسلح.
  - (۳) آزادی بیان، آزادی بحث و مناظره کامل در مورد تبدیل جامعه هائیتی به یک جامعه عادلانه.
  - (۴) حق کارگران برای تشکیل اتحادیه ها و حق دهقانان جهت سازماندهی.
  - (۵) حق نشر ادبیات.
  - (۶) حق احزاب سیاسی جهت سازماندهی.
  - (۷) برچیدن شکنجه گاهها و ابزار شکنجه.
  - (۸) اقامه قانون ضد کمونیستی ۱۹۶۹.
  - (۹) حق تمامی مردم هائیتی برای ورود و خروج از کشور بدون ویزا.
  - (۱۰) پایان دادن به سلب مالکیت زمین از دهقانان در روستا.
  - (۱۱) لغو پروژۀ محروم کردن ۲۰ درصد کشور از تولید مواد غذایی.
  - (۱۲) استرداد تمام زمینهاییکه در عرض ۲۹ سال گذشته از دهقانان غصب شده است.
  - (۱۳) استرداد دوالیه و خانواده اش و برگرداندن تمامی پولهای سرقت شده از مردم.
  - (۱۴) عقب نشینی ۳۳ کشتی جنگی امپریالیسم امریکا از سواحل هائیتی.
  - (۱۵) حمایت از بریائی دوباره کارخانه قوطی کنسرو سازی و پرداخت خسارت به آن. این شرکت در حال حاضر در دست جمهوری دومینیکن است.
- نابود باد برده داری در جمهوری دومینیکن! باید برهنگان روشن باشد که این ۱۵ مطالبه پایه ای برای تشکیل حزب نیستند. امساختن و پرداختن برنامه برای دوره آینده باقی مانده است. اما مطالبات فوق، خواسته های پایه ای جنگی برای موقعیت جاری می باشند. در حالیکه طبقه حاکم و اربابان امپریالیستی شان همه تلاش مدیریتانه خود را برای خاموش



زن سقا در حال فروش آب در بازار پورتویرنس

و همانگونه که ما، هم‌زمانیکه چپس  
مانند هائیتی امروز، در آستانه طغیان  
قرار گرفت، گفت:

"در اندک زمانی صد ها میلیون  
دعقان در استانهای مرکزی، جنوبی و شمالی  
چین چون طوفان سهمگین، چون گردبادی  
تند، بانبروی بس قدرتمند و سرکش بیا  
خواهند خاست و هیچ قدرتی را، هر قدر هم  
که عظیم باشد، برای بازداشتن آنها  
نخواهد بود. آنها تمام زنجیرهایی که دست  
و پایشان را بسته است، خواهند گسست و  
در شاهراه آزادی به پیش خواهند شتافت.  
آنها تمام امپریالیستها، دیکتاتورهای  
نظامی، مأمورین فاسد و مختلس، مستبدین  
محلی و متنفذین شریر را به گور خواهند  
سپرد. دعقانان تمام احزاب انقلابی،  
تمام رفقای انقلابی را در برهه آزمایش  
قرار خواهند داد تا آنها را قبول کنند  
یا طرد نمایند. سه آلترناتیو وجود دارد:  
یا باید در پیشاپیش دعقانان حرکت کرد  
و آنها را رهبری نمود یا اینکه در عقب آنها  
ماند و با اوطار انتقادشان کرد و یاد  
برابر آنان ایستاد و با آنها مخالفت نمود؟  
هر چینی آزاد است که یکی از این سه  
شق را برگزیند، ولی سیر رویدادها شما  
را مجبور خواهد کرد که هر چه زودتر  
انتخاب کنید."

این عبارات دقیقاً در برگیرنده  
آن چیزی است که ما باید انجام داده و  
این باید دیدگاه ما در لحظه تاریخی کنونی  
باشد. پیش بسوی دیکتاتوری دمکراتیک  
نوین طبقات انقلابی به رهبری  
پرولتاریا - رفقا - پیش بسوی آن!

سازمان یافته به هائیتی بازگردیم تا  
پروسه ساختمان حزب پرولتاریا و شعله-  
ور نگهداشتن مبارزه توده ها را سریعاً  
به پیش بریم. حلقه بسیار مهم برای  
انجام این دو وظیفه در حال حاضر وجود  
آوردن یک روزنامه انقلابی، همانگونه  
که در فراخوان ما شرح آن رفته است،  
می باشد.

رفقا! در حقیقت این یک لحظه  
تاریخی و مهیج است. بیائید زمان را در  
یابیم، بیائید این موقعیت انقلابی را به  
یک انقلاب تبدیل نمائیم. ما این نوشته  
را با سخنان لنین و ماو خاتمه می دهیم:  
"انقلاب جشنواره ستدیدگان  
و استعمارشدگان است. در هیچ زمانی  
بهتر از زمان انقلاب، توده های خلق  
در وضعیتی قرار ندارند که بعنوان  
سازندگان یک نظم اجتماعی نوین  
فعالانه قدم پیش گذارند. اگر با معیار  
تنگ نظرانه ای که یک آدم بی ذوق در  
مورد پروسه بطنی و تدریجی بکار می  
برد قضاوت شود، در چنین زمانهائی  
مردم قابلیت معجزه کردن دارند. اما  
رهبران احزاب انقلابی نیز باید، در  
چنین دوره ای، وظایف خود را همه جانبه -  
تر و جسورانه تر ارائه دهند و شعارشان  
باید بتواند همیشه جلوتر از ابتکار انقلابی  
توده ها قرار گرفته بمثابه یک شعله  
راهنما به آنها خدمت کند. باید بتواند  
ایده آل سوسیالیستی و دمکراتیک ما را با  
تمام عظمتش آشکار نماید و نزدیکترین و  
مستقیمترین راه را برای پیروزی نهائی،  
کامل و مطلق نشان دهد."

کردن و نقطه پایان گذاردن بر مبارزه  
توده ها به عمل می آورند، ما انقلابیون  
باید تا به آخر برای روشن نگهداشتن  
شعله مبارزه توده ها نبرد کنیم، زیرا هر  
اندازه بحران رشد می یابد فرصت بیشتری  
برای یک انقلاب خواهد بود و شانس بیشتری  
جهت رشد قابلیت جنگی توده ها و ما برای  
انجام انقلاب نصیبمان خواهد  
ساخت. لنین با آموخت "پرولتاریا نجات  
خود را در اجتناب از مبارزه طبقاتی نمی-  
جوید بلکه با تکامل آن، وسعت بخشیدن  
به چشم اندازش، با آگاهی طبقاتی اش و  
سازمان و عزم حزبی به آن دست می  
یابد. کسی (کمونیستی) که به وظیفه  
مبارزه سیاسی کم بها می دهد از مدافع  
حقوق و آزادی مردم بودن به یک منشی  
تردیونیون تبدیل می شود. کسی (کمونیستی)  
که به وظیفه پرولتاریا در یک انقلاب  
بورژوا دمکراتیک کم بها میدهد از یک  
رهبر انقلاب مردم به یک رهبر صرف  
اتحادیه کارگری آزاد تبدیل می گردد."  
رفقای انقلابی! بیائید مدافعان  
حقوق و آزادی خلق باشیم. بیائید رهبران  
انقلاب خلق باشیم. بیائید در مبارزه  
طبقاتی شرکت جوئیم تا تصویر عالی تری  
از تشکیلات و اراده مبارزاتی پرولتاریا  
و ستدیدگان را ارائه دهیم. با چنین  
روحیه ای است که همه انقلابیون و میهن-  
پرستان آگاه را به مبارزه برای تشکیل  
حزب و "غیرقابل کنترل" نگهداشتن  
بحران فرامی خوانیم. بنابراین همه ما  
که در تبعید بسر می بریم باید با جد و  
جهد از یک طریق برنامه ریزی شده و





# فراخوان به جنبش انقلابی:

هائیتی بر سردروای قرار گرفته است. هر روز مردمان بیشتری به خیابانها سرازیر می شوند و برای کسب خواسته های خویش مبارزه می کنند. اما چگونه میتوان به امیدها و رویاهای ژرف خلق هائیتیسی برای آزادی و رهائی راستین جامعه عمل پوشاند؟ دروای تمامی برنامه های گوناگون در پاسخ کاملا متضاد به این پرسشها وجود دارند، که هر کدام به آینده ای بسیار متفاوت منتهی می گردد.

ما پاسخ اساسی ذیل را بعنوان نقطه عزیمت برای عمل و اتحاد میان تمامی انقلابیون راستین و همین پرستان آگاه پیشنهاد می کنیم:

۱- انقلاب دمکراتیک نویسن:

یک راه در مقابل روی داریم که به گذشته تعلق دارد. طرفداران این راه با بوق و کرنا فرمی چند را پیشنهاد می کنند، اما وابستگی نواستعماری هائیتی به آمریکا (و دیگر قدرتهای امپریالیستی) را همچنان دست نخورده باقی می گذارند. هواداران این خط - از "بازین" گرفته تا "پوچ" همگی از ضرورت انتخابات و پارلمان دم می

زنند. اما آنان حتی کلمه ای در مورد درهم شکستن ارتش ارتجاعی، که همواره حافظ منافع زمینداران بزرگ، نجبا، و سرمایه داران خارجی خواهد بود، بر زبان نمی رانند. جدل آنان بایکدیگر بر سر آنست که چه کسی باید زمام امور هائیتی را در دست گیرد، اما همگی توافق دارند که توده ها نباید قدرت را به کف آورند!

دومین راه همانا مشی انقلاب راستین است. هدف انقلاب کنونی هائیتی بسک انقلاب دمکراتیک نویسن است که در آن کلیه بقایای فئودالیسم از بین روند، تمامی ساختاری که موجب تداوم وابستگی به امپریالیسم است ویران گردد، و یک قدرت کیفیتاً نویسن دولتی در دست طبقات انقلابی بمنصه ظهور رسد. هواداران این مشی از مبارزه در حال خروش توده ها حمایت می کنند، و ارتقاء آنرا بسط یک انقلاب علیه طبقاتی که باعث عقب افتادگی هائیتی و سود بردن از قبل آن هستند و خون و عرق خلق را در مشت مرتجعین و امپریالیستهای ریزند، خواستارند. این انقلاب برای کسب رهائی

حقیقی، و نه فقط تعویض اربابان امپریا لیست بایکدیگر، بلکه بوسیله موازیسن و مفاهیم انقلاب دمکراتیک نویسن [نه پیشگامی مائوتسه دون در انقلاب چین] هدایت گردد، و باید آن مفاهیم را با توجه به شرایط خاص هائیتی بکار گرفت. این انقلاب دمکراتیک نویسن بخودی خود سوسیالیستی نیست. اهداف آن عبارتند از امحاء مناسبات وابستگی ساختاری به امپریالیسم و نابودی روابط نیمه فئودالی در روستاها و طبقات و نهادها می که حافظ و حامی آنها هستند. این انقلاب، برای تضمین عدالت قطعی و حتی درهم شکستن اساس آن مناسبات، باید از همان ابتدا خود را وظیفه مند پیشروی بیشتر به بسک مرحله سوسیالیستی بنماید.

۲- "خلق بدون ارتش خود، هیچ ندارد." این گفته مائوتسه دون یک حقیقت برجسته است. آزادی حقیقی صرفاً می تواند با جنگ توده ها بدست آید. هرگونه طرح و تدبیری در جهت باصطلاح "انقلاب مسالمت آمیز" و یا اتکاء به عملیات قهرمانانه گروهی کوچک، تنهایی تواند باعث عقب نشستن

# از سوی گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی (گریا)

و

## حزب کارگران هائیتی (بی.تی.اچ)

در جهت تأثیر گذاری و ارتقاء مبارزه جاری، با هدف برپاساختن مبارزه مسلحانه به قصد کسب قدرت در کوتاهترین زمان ممکن، باید میان همه کسانی که بر این نکات توافق دارند تماس سازمان یافته و مداوم برقرار گردد.

و ثانیاً، آن اتحاد سیاسی و سازمانی لازم برای تشکیل حزب فعالانه توسعه داده شود، که حلقه کلیدی این روند نیز عبارت است از: مباحثه و مبارزه سازمان یافته حول یافتن یک برنامه صحیح برای انقلاب هائیتی.

رفقا! از نهایی که بیشتر گرفته اند، بیشتر نیز طلب می شود، جهان با چشمان باز هائیتی را می نگرد، آنچه که انجام می دهیم تنها برهائیتی بلکه - حتی با اهمیتی بسیار برتر - بر تمامی کسره ارض تأثیر برجای خواهد نهاد. زمان طلب می کند که اختلافات جزئی را کنار نهاده و بر سر اصول متحد شویم و در برابر این - مقابله حقیقتاً تاریخی بپا خیزیم. ●

وقت رادریاب!

لحظه رادریاب! به پیش با انقلاب!

گیرد فرصت مناسب جاری برای انقلاب در هائیتی دوام همیشگی نخواهد داشت. در حالی که آمریکا و ارتش هائیتی جهت بخون غرقه کردن انقلاب آماده می شوند، جایز نیست که ماحتی دقیقه ای را بیهوده تلف کنیم! چرا که باید حزبی بزرگ بنیان مستحکم بنا شود، این حزب بویژه باید با گرایش بسوی شوروی، کوبا، آلبانی، چین کنونی و ...، یاسوسیال دموکراسی، مرزبندی کند و در عوض، این حزب باید در سطح بین المللی بدان نیروهای توجیه کند که در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مجتمع شده اند، از آن جمله حزب کمونیست پرو (در رسانه های گروهی بنام "راه درخشان" شناخته شده است) که در حال حاضر جنگ خلق را در پیرویه پیش می برد. بخاطر فروریت در تشکیل این حزب و رهبری روند انقلاب به پیش، ما پیشنهاد می کنیم که نیروهای انقلابی هائیتی - افراد، محافل و گروههای متشکل - جهت گیری سیاسی خود را حول چهار نکته فوق قرار دهند و بر اساس این سمت گیری سیاسی است که:

انقلاب کرده، همه انقلابیون باید این مسئله را درک کنند و از همین حالا استراتژی و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه توسعه ای مناسب انقلاب در هائیتی را فرموله نمایند. ۲- ستون فقرات انقلاب دموکراتیک نوین، اتحاد میان پرولتاریا و جماعت وسیع و تحت ستم دهقانان می باشد. اما کسب پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین منوط به جنگ خلق بر پایه یک جبهه واحد متشکل از تمامی طبقات خلقی که منافع آنان در گرو سرنوشتی نظم حاضر است، می باشد و وظیفه رهبری وحدانی این جبهه واحد که اتحاد کارگر - دهقانان هسته مرکزی آنرا بوجود می آورد، بردوش پرولتاریا است - طبقه ای که هیچ تکیه گاهی در نظم حاضر ندارد و آینده ای آزاد از هر گونه ستم و استثمار را نمایندگی می کند.

۴- طبقه کارگر برای بدوش گرفتن این وظایف تاریخی، نیازمند حزب پیشرو خویش، بر پایه مارکسیسم - لنینیسم - و اندیشه ماوتسه دون، است. نیاز به تشکیل چنین حزبی با تأکید خاص عاجلی طلب می شود. این کار باید در اسرع وقت صورت

# مردم می خواهند خود، سر رشته امور را بدست گیرند

## گفتگویی با حزب کارگران هائیتی (پی.تی.اچ)

این متن ویرایش شده مصاحبه ایست که بایکی از اعضای حزب کارگران هائیتی انجام گرفته است. ج. ب. ف.

آنها درباره "بحران" فریاد می کشند، گوئی این بحران امر بدیست لیکن برای مردم بحران کنونی، امر خوبی است. آنان تظاهرات می کنند و خواست خود را ابراز می دارند و این امر بسیار خوبی است.

ارتجاع قادر شده تا حدودی مانع از رشد بیشترین بحران و حالت موجود در میان توده ها گردد. همانطور که می دانید، کلیسای کاتولیک بسیار نیرومند است آنها برای باز نگهداشتن امور از رشد بیشتر تلاش بسیار سختی می کنند. مجامع پروتستان نیز همین کار را انجام میدهند. هم اکنون مجموعه طبقات حاکم یک کارزار فوق العاده سخت ضد کمونیستی تراه انداخته اند. ماهیست که تمامی کلیسای پروتستان در باره خطر کمونیسم صحبت می کنند. نه از خطر تونتون ماکوتها و دوالیه پستها که هنوز در قدرت هستند، بلکه از خطر کمونیسم، درمر کلیسائی کثیشان داشا در باره اینکه چقدر تحت کمونیسم بودن بد است و در مورد وجود برده داری در کوبا و سایر کشورها موعظه می کنند. این یک کارزار هماهنگ است که کلیسا، رسانه های گروهی و امثالهم در آن شرکت دارند و بهیچوجه خودبخودی نیست. آیا امکان دارد که تمام کلیساها بدون دستور از بالا بطور خودبخودی همزمان کاری را به طریقی یکسان انجام دهند؟

آنها می گویند کمونیسم یعنی اینکه اگر شما دو جفت شلوار دارید، من یکی از آنها را بر می دارم. این دروغهای احمقانه ای است که بطور هماهنگ تکرار می کنند. آنها مضار زندگی در کشورهای تحت کمونیسم را بر می شمارند و سپس به مردم اخطار می کنند که "کمونیستها در میان شما هستند و در خفا کار می کنند - مواظب باشید زیرا آنها می خواهند جنبش شما را غصب کرده و شما را به بردگی بکشانند". و علی القاعده توده ها می بایست جهت اجتناب از این بردگی جنبش "قلع و قمع" Dechoukage و تظاهراتی که برای ازجا کردن ریشه رژیم دوالیه صورت می گرفت را متوقف سازند.

تظاهرات و قلع و قمع، تمامی دوالیه پستهای درون حکومت، ارتش، بورژوازی و هر جای دیگر که ممکن است

سیح مردم، یا به یک معنی اشتیاق توده ها برای درگیر شدن در پروسه سیاسی، دلیل اساسی سرنگونی دوالیه در ۷ فوریه ۱۹۸۶ بود. چنین اوضاعی در آستانه سرنگونی دوالیه و متعاقب آن وجود داشت و اینک نیز مشخصه پر اهمیت برای اوضاع سیاسی حاضر است. توده های هائیتی بیا می خیزند. آنها در امر سرنگونی دوالیه شرکت جستند و همچنان نیز در صحنه باقی مانده اند.

موضوع تنها سرنگونی دوالیه و استقبال توده ها از این امر نیست. مردم نقش عظیم در این سرنگونی بازی کردند و هنوز هم برای خواستهایشان مبارزه می کنند. این مسئله ای است که ارتجاع هائیتی و امپریالیسم را بوحشت انداخته، زیرا توده ها بیدارند و عرصه مانور را برای مرتجعین تنگ می سازند.

مردم هوای تظاهرات خیابانی را در سر دارند. آنها خیال ندارند دست بدامن حکومت و نیروهای مسلح شوند تا برایشان کاری انجام دهند، آنها می خواهند خود اقدام کنند. مردم نه تنها از خوننای نظامی می خواهند که تونتون ماکوتهای جانی (Macoute پلیس امنیتی سرکوبگر رژیم دوالیه - م) را به محاکمه کشد، بلکه خودشان ماکوتها را شکار کرده به خیابان می آورند، به محاکمه می کشند، محکومشان می سازند و نابودشان می کنند. این واقعیت که توده ها می خواهند خود سر رشته امور را بدست گیرند بینهایت برای درک اوضاع سیاسی جاری حائز اهمیت است.

تمایل به اقدام و به خیابانها ریختن درمیان توده ها بهیچوجه از ۷ فوریه فروکش نکرده، اگرچه ممکن است جزر و مدهایی داشته و در تمام لحظات بطور یکسان در اوج نبوده باشد. ارتجاع سعی می کند مردم را متوقف سازد، خوننا، نیروهای مسلح و حتی بخش قابل ملاحظه ای از نیروهای کلی کلیسا که در سرنگونی رژیم دوالیه شرکت کردند اکنون صحبت از زمان "بخشایش" می کنند کلیسا می گوید بجای شکار و کشتن جانیمان، مردم نیازمند "صلح" هستند. برای آنان تحت رژیم دوالیه بحرانی وجود نداشت، اما اکنون که دوالیه سرنگون شده و توده ها در خیابانها حاضرند



مردم تونتون ماکوتی را مجازات کرده اند

### کشتار فوردیمانش

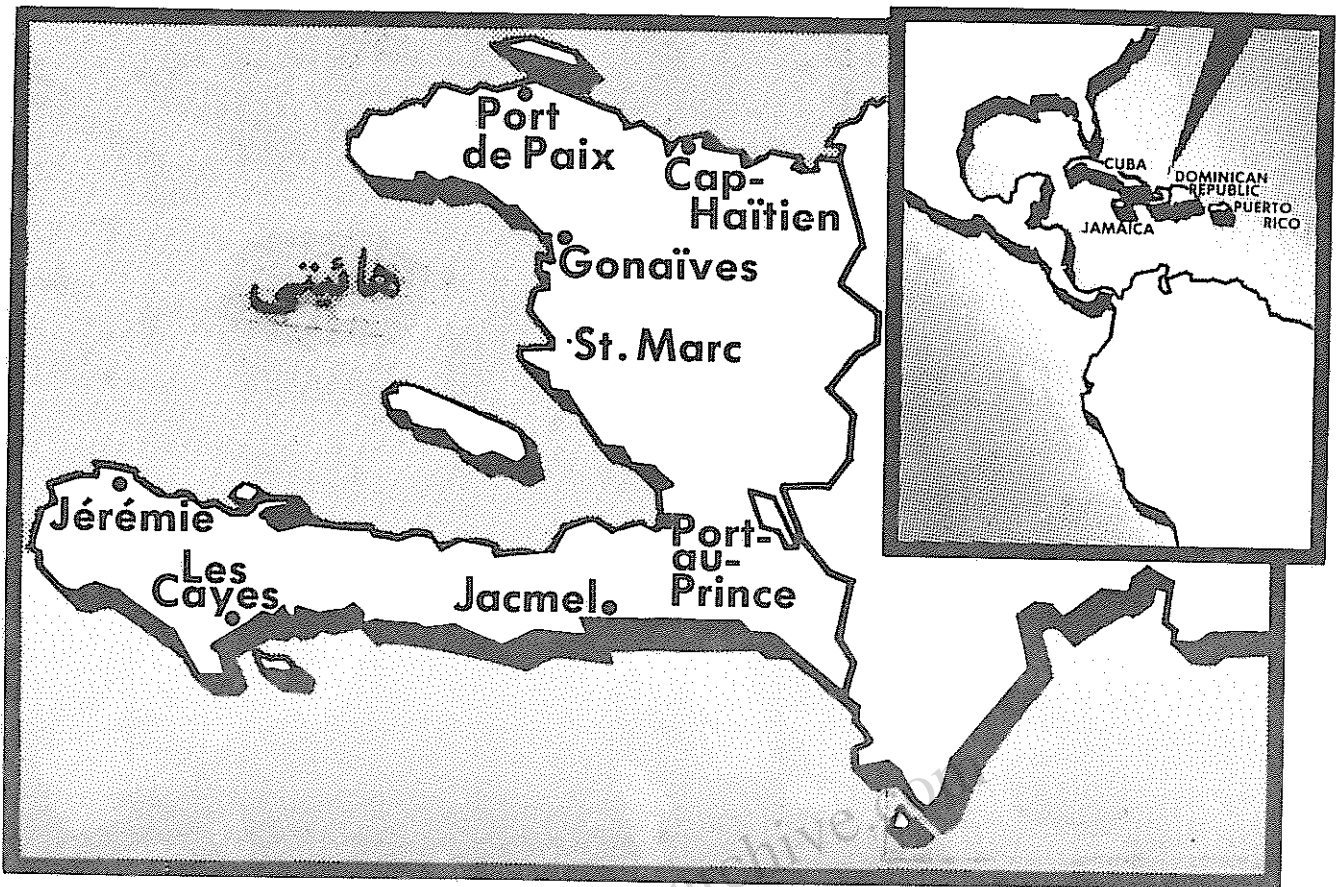
گروهی از توده‌ها و اعضا دون پایه کلیسا به ابتکار خود تصمیم گرفتند بخاطر هزاران زندانی سیاسی که در سالهای حاکمیت دوالیه در خیابانها یا سایر نقاط فوردیمانش کشته شده بودند، شب یادیوی توده ای برگزار کنند. برنامه یادیوبد به قرار زیر بود: شنبه شب همه مردم در سراسر کشور بیاد کسانی که در زندانها یا خانه‌ها کشته و یا "ناپدید" شده بودند قرار بود دور هم جمع شوند، قهوه بنوشند، دومیخو و ورق بازی کنند و گپ بزنند. آماری در باره تعداد کشته شدگان در دوران دوالیه در دست نیست - برخی می گویند این تعداد به ۲۰۰۰ یا ۵۰۰۰ نفر بالغ می شود.

عده ای در خانه هایشان کشته شدند برای نمونه ماکوتها به خانه دانشجویان می رفتند. آنها دانشجویان را در خیابانها دستگیر نمی کردند، بلکه به خانه هایشان می ریختند، جوانان را بیرون می کشیدند و در مقابل تمامی اعضا، خانواده به گلرله می بستند، سپس همه کسانی را که در خانه زندگی می کردند، والدین، فرزندان، شوه‌ها و حتی سگ خانواده را در مقابل آتش گلرله قرار می دادند. سپس خانه را سوزانده و ویرانه ای را به حال خود رها می کردند، برای اینکه به هر پدر و مادری مجاب شود که فرزندش نباید در سیاست دخالت کند. بدین جهت فشار خانواده بر دانشجویان خیلی شدید بود.

اوایل سالهای ۱۹۶۰، تعدادی از آنها که برای آموزش

بیدار شوند اهداف قرارداده است توده‌ها می خواهند آنها را بیزیر بکشند و بپیم از آن دارند که این نیروها دست نخورده باقی بمانند. در روزهای اول بعد از سقوط دوالیه، "همسه" با قلع و قمع و بریر سثوال کشیدن تونتون ماکوتها - تنها رده‌های پائین آنها - توافق داشتند. زمانی که رژیم مشاهده کرد که قلع و قمع ادامه دارد مردم ماکوتها را از مناصب بالا، نظامی و غیر نظامی، حتی از میان نیرومندترین اقشار بورژوازی یائین می کشند، تصمیم گرفتند که به این کار پایان دهند. در ابتدا ارتش و برخی از عناصر بورژوازی قادر گردیدند در جنبش شرکت جویند و به دستگیری ماکوتها - تنهایی اهمیت ترین آنها یعنی ماکوتهای محلی و نه رؤسای آنان باری نمایند بیشتر ماکوتهاشی که: را اولین روزها کشته شدند اشخاص کله گنده ای نبودند، زیرا کله گنده‌ها از بخشودگی بهره مند گشتند رؤسای ماکوت بول و محل برای مخفی شدن در اختیار داشتند. زمانی که ارتش بر اشغال می آمد تنها برای آن بود که آنها را به محلی امن تر ببرد ارتش غالباً این کله گنده‌ها را دستگیر می کرد تا آنها را به محل امنی در پارک ملی برد، پارک ملی در واقع زندان نیست، در آنجا به آنها خوب غذا می دهند و تلویزیون هم در اختیارشان قرار داده اند.

مانورهای مرتجعین تاحدوی رشادین جنبش را مانع شده، اما حتی تمامی این تحریکات هم قادر به متوقف ساختن جنبش نیست. قتل عام ۲۶ آوریل فوردیمانش Fort Dimanche یک تحریک بزرگ بود.



فوردیمانش بطور مشترك بوسیله پلیس ملی و ماکوتها اداره می‌شد. این زندان يك حیاط وسیع مشرف بر دریا دارد، گاهی اجساد زندانیان به دریا انداخته می‌شد، و گاهی در حیاط زندان دفن می‌گردید. این زندان سمبل شکنجه و قتل در هایتی بود. قبل از روز مراسم، در سراسر کشور خواست بستن فوردیمانش بالا گرفته بود، آنجا بجای زندان باید تبدیل به يك موزه شود تا نسلهای آینده بتوانند از آن دیدن کنند و در مورد گذشته بیاموزند.

بدین گونه بعد از مراسم اعیان ربانی، مردم برای راهپیمایی بسوی فوردیمانش حرکت کردند. آنجا افرادی از تمام طبقات، از حمیرآبادها، طبقه میانی اطراف شهر، زنان، مردان، کودکان وعده ای کیش و راهبه هم گسرد آمده بودند. ماکوتها منتظر بودند تا زمانی که جمعیت به فوردیمانش رسید از کینگاه به آن حمله ور شوند. هدف آنها حادثه افروزی و به کشتن دادن مردم بود تا بدین ترتیب حکومت مقررات منع عبور و مرور وضع کرده و مراسم یادبود ملی را که قرار بود آن شب برگزار شود قدغن کند. و این چیزی بود که اتفاق افتاد. ماکوتها بر راهپیمایان آتش گشودند و پلیس که شامل دوایله ایستها هم می‌شد، شروع به تیر اندازی بسوی جمعیت کرد با این بهانه که آنجا هنوز يك زندان است و تظاهرکنندگان می‌خواهند به آن حمله کرده و خود درهایش را تخته کنند. آنها بقصد کشت مستقیما بسوی جمعیت تیر اندازی کردند. خوننا این واقعه راهبانه ای برای ممنوع کردن هر تظاهرات و گردهمایی قرارداد.

نظامی به خارج رفته بودند همگی در بازگشت دستگیر و کشته شدند. رئیس کمیسیون نظامی حزب رویزیونیست، Puch، مردی که متهم به کشتن این افراد به داخل کشور بود، يك ماکوت از آب درآمد. رژیم، دانش آموزان دبیرستانی را به تماشای مراسم اعدام واداشت.

بسیاری دیگر دور از انتظار در زندان یادارکنسار جاده ای بقتل رسیدند یا بسادگی "ناپدید" گشتند. اجساد آنان در کنار جاده هاراشد، بهادر گورها و گودالهای عادی انداخته شد. بنابراین اگر بر حسب اتفاق کسی ناپیدمی گشت مطمئنا برای مدت طولانی نمی‌شد فهمید. برایش چه اتفاقی افتاده یا ممکن بود هرگز چنین چیزی روشن نشود. ممکن بود بعد از مدتی تعدادی زندانی آزاد شوند و هیچکدام از آنها فلانی را ندیده باشند، در آن صورت می‌شد نتیجه گرفت که وی مرده است، اما هرگز اطمینان کامل حاصل نمی‌شد. اوتازه رفته بود، و اگر او رفته بود، مردم حساب می‌کردند که بهتر است درباره اش صحبت نکنند زیرا ماکوتها باید او را برده باشند.

حال مردم می‌خواستند برای تمامی کشته شدگان يك روز ملی سوگواری داشته باشند، مراسمی که نه تنها در پورتو پرنس بلکه در تمام شهرها و اکناف هایتی برگزار شود. صبح روز شنبه يك مراسم توده ای در پورتو پرنس جریان داشت. محیط کلیسا كوچك بود اما نزدیک به ۱۰۰۰ نفر در آن تجمع کردند. آنها از پلیس برای تظاهرات در مقابل فوردیمانش، که معروفترین زندان هایتی و محسب نگهداری زندانیان سیاسی است، اجازه گرفته بودند.

سیاهان و رنگین پوستان دور که را به خود گرفته، یعنی میان بورژوازی دور که و ملاکین سیاه در واقع این مبارزه ای بود میان دو طبقه ارتجاعی بر سر آنکه کدام یک بر قدرت دولتی هژمونی داشته باشد. دوالیه بیشتر نماینده ملاکین بود تا بورژوازی، و بعد از قدرت یابی، بورژوازی را مجبور به پذیرش خود کرد. گفته می شود که در آن زمان ۲۰ خانواده میلیونر در هائیتی وجود داشت، حال آنکه در زمان سقوط دوالیه این تعداد به ۲۰۰ افزایش یافت. علت این بود که بورژوازی در کل دوالیه ایست شد. خانواده های تازه ثروتمند شده بسیاری هستند که بخشی از بورژوازی شده و به دوالیه وفادار بودند و دوالیه این تئوری را تبلیغ میکرد که هائیتی به بورژوازی سیاه نیاز داشت تا بتواند با بورژوازی دور که مقابله نماید. دوالیه، کل جنبش سیاهان را (Negritude Movement) بکار گرفت، این جنبشی مروج اندیشه نیاز هائیتی به یک رئیس جمهور سیاه، بورژوازی سیاه و کشیشان سیاه بود. اگرچه دوالیه این را قدرت سیاه نامگذاری کرد، اما در اساس این قدرت ملاکین و دیگر مرتجعین بود. پیش از دوران حکومت دوالیه، بورژوازی برای مدتهایی مدیدنسبت به ملاکین وزن بیشتری در قدرت دولتی داشت، و اینکه چه کسی رئیس جمهور بود، تأثیری در ماجرا نداشت، اما آنچه بعد از قدرت یابی دوالیه اتفاق افتاد این بود که بخش عظیم بورژوازی دوالیه ایست شد. با همه اینها او ۲۹ سال وقت داشت تا افراد خود را به درون بورژوازی و تمامی بخشهای دولت و زندگی اجتماعی بکشاند و بقیه بورژوازی نیز ۲۹ سال وقت داشت تا با او کنار بیاید. دوالیه در ابتدای برقراری رژیمش جهت کسب عوامفریبانه محبوبیت و جلب بورژوازی که در موضع مخالفت وی قرار داشت، میلیشیا و ماکوتها را به عنوان سازمان سیاهان فناتیک بوجود آورد. او شماری لنین را استخدام کرد، به آنها قدرت داد و علیه مخالفین بورژوازی خود بکار گرفت. اولین نو آموزان میلیشیا، اکثراً دزدان و اوباش روستاها و شهرها، بودند. البته دوالیه به آنها نمی گفت که این تعلیمات برای قتل عام مردم است، بلکه می گفت، این اسلحه را بگیرید و اگر هر فرد ثروتمندی، هر بورژوازی، سعی کند مرا بر اندازد، باید از من دفاع کنید. کاسه لیسانی به استخدام دولت درآمدند که بیشتر عمر خود را در زندان گذرانده بودند. به آنها گفته شده بود که این اسلحه را بگیرید و رئیس فلان شرکت را دستگیر کنید، چرا که مخالف دوالیه است. بدین طریق بیبی دوک گروهی فناتیک بوجود آورد که بخیال خودشان علیه ثروتمندان می جنگیدند. آنها بزودی متوجه شدند که علیه توده ها می جنگند، گرچه در ابتدا این جریان کارا کتر دیگری داشت.

### گسترش اهداف

در ابتدا، طی روزهای نخستین خیزش توده ای، هدف جنبش خودبخودی به ماکوتها محدود می شد. مردم ماکوتها را شکار می کردند، کتک می زدند و می کشتند. این اقدامات بود که به جنبش هائیتی چهره ویژه ای می داد. ارتجاع می اندیشید که می تواند جنبش را از پیشروی بیشتر باز دارد و حتی بعضی عناصر بورژوازی در آن شرکت

حکومت در باره عاملان تحریک صحبت کرده و ماکوتها و کمونیستها را عاملان تحریک تیراندازی معرفی کرد. حقیقت جز این بود. در همان زمان، شایعاتی مبنی بر اینکه دوالیه ایستها در ارتش در صدد کودتایی علیه خونتاستند وجود داشت. شاید حقیقت این بود. لیکن دلایل متقاعد کننده ای وجود داشت که این شایعات بوسیله خود خونتاست پخش شد تا بدین ترتیب مردم بجای مخالفت، به حمایت از خونتاست بر خیزند. گوئی مردم مجبورند یا یک خونتاست نظامی برگزینند یا خونتاست ماکوت. هنوز دولت در باره خطر یک کودتای ماکوت صحبت می کند. این احتمال را نمی توان از نظر دور داشت زیرا هنوز دوالیه ایستها و ماکوتهای بسیاری در رهبری ارتش وجود دارند اما در عین حال، خونتاست از چنین تبدیدی بعنوان ماثور استفاده می کند. مردم می گویند خونتاست به هیچ وجه خوب نیست و همه این افسران در خدمت دوالیه بودند و این یک خونتاست دوالیه ایستی است. خونتاست در پاسخشان مطرح می کند که شاید بعضی از افسران ارتش دوالیه ایست بودند اما حداقل تندروترین دوالیه ایستها نبودند. دوالیه ایستهای بدتر از آنها هم وجود دارند که در خونتاست شرکت ندارند. تلاش خونتاست موجود بر آن است که با ترساندن مردم از یک خونتاست بدتر، خود را بر مسند قدرت نگهدارد.

### دشمن شدیداً تضعیف گشته است

نیروهای مسلح مشتمل بر ۶۰۰۰ پلیس و ۲۰۰۰ سرباز در سه گردان، همگی در پایتخت، سازمان یافته اند. یکی در کاخ ملی، یکی در فوردهالین (Fort Desalines) و دیگری گردان ضد شورش تحت عنوان "گربه های وحشی". نیروی دریایی یک قایق و ۲۰۰ ملوان دارد. عملاً نیروی هوایی موجود نیست. زمانی بیش از پنجاه هزار ماکوت وجود داشت، که نیروی مسلح اصلی بود، اما حالا اکثر آنها اخراج شده اند. دوالیه ارتش را تکه تکه کرد، آنرا کوچک نگه داشت و آنهایی را که به شخص او وفادار بودند بدان راه داد. او اشخاصی را ژنرال کرد که خواندن و نوشتن نمی دانستند زیرا افراد وفادار اینچنینی نمی توانستند امید جانشینی خود با دوالیه را در سر بیورانند. در مقابل ارتش، ماکوتها را شکل داد و گسترده ساخت. بخاطر آنچه گفته شد، اکنون دولت بسیار تضعیف گردیده است. پایادوک از زمان به قدرت رسیدن، تابه آخر نماینده ملاکین بود او نماینده آشکار این طبقه بود و زمانیکه در انتخابات ۱۹۵۷-۱۹۵۶ به قدرت رسید، کاندیداهای دیگر نماینده بورژوازی بودند بخشی از بورژوازی از دوالیه حمایت و بخشی دیگر با او مخالفت کرد. در ژوئن ۱۹۵۷ ارتش قدرت را بدست گرفت و انتخابات سپتامبر ۱۹۵۷ را سازمان داد، اما درون طبقات حاکمه و نیروهای مسلح شکافهایی وجود داشت. اکثریت بورژوازی مخالف دوالیه بود انتخاباتی مسخره در سپتامبر برگزار شد که مسئولیت سازماندهی آنرا یک سر کرده نظامی دوالیه ایست بعهده داشت. زمانیکه هائیتی از فرانسه مستقل شد تا به امروز، مبارزه ای میان ملاکین و بورژوازی در هائیتی وجود داشته است. در مقاطعی این مبارزه شکل مبارزه میان

کردند، اما قلع و قمع آنها را تضعیف کرد، توده هسا کماکان ابتکار عمل را از دست نداده اند، و خواست قلع و قمع بزرگترین ماکوتهای درون ارتش و خونتای هر روز قویتر می شود. جنبش قلع و قمع در شهرها شروع شد، اما به سراسر کشور از جمله روستاها گسترش یافته است. در نواحی پیرامون شهر، جنبش مردم اقدام به تعقیب ماکوتهای محلی را با تعرض به تجار بزرگ ادامه داد. مردم می گفتند که اینها افرادی پست فطرت و کلاش هستند. سپس عزل مقامات غیر نظامی آغاز گشت. جوانی از مبارزه طبقاتی و نبرد برای کسب قدرت سیاسی در جنبش توده ای تبلور یافت.

نکته اینجاست که اگر جنبش خلقی ادامه یابد، و نه فقط کلاً ماکوتهای دون پایه بلکه سرازتن مقامات عالیرتبه آنها، از جمله افسران عالیرتبه ارتش و بورژوازی بزرگ جدا کند، در آن صورت رژیم رادچاری بی ثباتی خواهد نمود. قلع و قمع خطری برای همه طبقه حاکمه و نظامشان است. قلع و قمع در آغاز، علیه ماکوتها نشانه گرفته شده بود و اغلب برای دستگیری این یا آن ماکوت، با افسران ارتش نیز اتحاد صورت می گرفت. مردم برخی از ماکوتهای کوچک را می کشند و ارتش بهیچوجه به این کار اهمیتی نمی داد. مردم بخوبی می دانستند که افرادی در یونیفورم نظامی و برخی از افسران، ماکوتهایی هستند که دوالیه به درون ارتش فرستاده بود، بنابراین در این میان ناحیه بدنبال بعضی ماکوتهای بلند پایه نظامی می کشند، آ. را اسیر می کردند و به یادگتک می گرفتند. آنها ماکوتهایی که افسر ارتش یا از مقامات کلیسا بودند را مضروب ساختند. حتی اسقف لیگونده که یک ماکوت بود نیز از خشم مردم در امان نماند. این اسقف پسر عموی همسر دوالیه، میشل بنت بود و معمولاً با سایر اعضاء خانواده دوالیه در کاخ ریاست جمهوری بسر میبرد.

همانطور که گفتیم، ارتش بسیار ضعیف است و طبقات حاکم از این می ترسند که جنبش قلع و قمع آنها بیشتر تضعیف نماید. برخی از افسران جوان علاقمندند که از شر افسران کهنه کاری که ماکوت هستند خلاص شوند تا بتوانند در حرفه و مقام خود پیشرفت کنند، و آمریکا موافق این است که برخی از عیانترین ماکوتها درون نیروهای مسلح کناره بروند. اما نه همه آنها و نه حتی اکثریشان، چرا که آمریکا برای سازماندهی دوباره نیروهای مسلح به آنها نیاز دارد. نقشه آمریکا این است که ابتدا نیروهای مسلح را مجدداً سازماندهی نماید و سپس انتخابات را برگزار کند تا بدین ترتیب هر کسی را که مایل باشد بر سر کار گذارد. آنها اکنون خواهان برگزاری انتخابات نیستند چون موقعیت هنوز به اندازه کافی تحت کنترل آنها نیست. نیروهای مسلح قلب دولت محسوب می شوند.

مواردی بوده که خونتای نظامی، رئیس یک مؤسسه خدمات اجتماعی یا یک تشکیلات اقتصادی را عزل نموده و افراد خوبی را بجای آن منصوب کرده است و کارمندان آن مؤسسات و شرکتها گردهم آیی هایی داشته و فردا انتخاباتی دولت را بعلت دوالیه ایست بودن مسردود دانسته اند. اتفاق افتاده که وزیر افری رامنصوب کرده اند و در مقابل کارمندان دست به اعتصاب زده اند. در اداره

پست، تمامی کارمندان یک گردهمایی توده ای داشتند، مدیر خود را انتخاب کردند و دولت را مجبور به پذیرش او نمودند. بدنبال این واقع، دیگران نیز همین روش را در پیش گرفتند. در شرکت تلویزیون دولتی، کارمندان نه تنها خواهان برکناری دوالیه ایستها، بلکه خواستار یک خانه تکانی و تجدید سازماندهی کامل گشتند. آنها می گفتند که بعضی اشخاص ساعت یازده صبح سر کار می آیند و ظهر آنجا را ترک می کنند و ماهی سه هزار دلار می گیرند، در حالی که زنان نظافتچی اداره ماهی ۲۵ دلار حقوق دریافت می کنند. آنها می خواستند نقطه پایانی بر این نابرابری بگذارند.

### ضربه به قدرت ارتجاعی در روستا

این جنبش به روستاها نیز کشیده شد. مردم می خواستند بخشداران را قلع و قمع کنند، آنها را از دفاتر شان بیرون بریزند و محاکمه نمایند. مناطق روستائی به بیش از پنجاه بخش تقسیم شده است. بخشداران از مقامات بالای پلیس هستند، و نه مقامات غیر نظامی. آنها مقامات نظامی هستند که خارج از پاسگاههای پلیس کار می کنند. یونیفورم نظامی می پوشند. مقامات نظامی، شهرداران، و قضات همه از این قماشند. آنها مردم را در پاسگاهها محاکمه می کردند و سپس به زندان یا پرداخت جریمه نقدی محکوم می نمودند. اغلب بخشداران از بزرگترین ملاکین بخش یا از ماکوتها و کاهن های جادوگر هستند. مدت های مدیدی است که مردم خواهان جابجائی بخشدار با شورای بخش بوده اند. دوالیه مجبور شده بود قسمت جدیدی به قوانین روستائی اضافه کند که به موجب آن بخشدارها با شوراها تعویض کردند. اما این هرگز به عمل در نیامد. جنبش قلع و قمع بخشدارها را نیز زیر ضربه قرار داد. در مناطق روستائی مردم آنها را به محاکمه می کشند و گاهی آنها را می کشند. گاهی اوقات جنبش های دمقانی خواهان آنند که نماینده آنها جایگزین بخشدار سابق کرده در همین ارتباط، جنبشی علیه کاهنان جادوگر که الزاماً همه شان بخشدار نیستند، وجود

دارد. به مفهومی جنبش قلع و قمع، هوانگان های یعنی کاهنهای جادوگر را بیشتر زیر ضربه قرار داده تا بخشداران را. این حرکت معلول دلایل خود بخودی نبوده و موضوع بحث انگیزی است. همه بر سر این مسئله توافق دارند که هوانگانها بعلت دوالیه ایست بودن باید به محاکمه کشیده شوند، زیرا جنایتکارند. اما گاهی اوقات جنبش بطور کلی فقط علیه هوانگانهاست. گسترش برخورد میان پیروان سحر، که مذهب عامه محسوب میشود، و پیروان کلیساهای کاتولیک و پروتستان، امری بسیار خطرناک است، زیرا خطر جنگ مذهبی در هائیتی را رو می آورد. این کلیسای کاتولیک و مهمتر از آن، کلیسای پروتستان است که به این مسئله دامن می زند. سازمان سیا از این قضیه برای به انحراف کشاندن جنبش توده ها از یک مبارزه سیاسی به یک جنگ مذهبی استفاده می کند. برخورد های مذهبی در هائیتی سابقه ای طولانی دارد. در این میان عده ای سعی کرده اند مذهب خارجی را در مقابل مذهب بومی مرجح جلوه دهند و به این ترتیب وابستگی فرهنگی را بیشتر کنند. اعتقاد

روستائی است و مسئله ملی هائیتی اساساً يك مسئله دهقانی می باشد. مسئله تنها این نیست که دهقانان اکثریت قاطع دارند، بلکه نابرابری اجتماعی میان دهقانان و دیگر طبقات اجتماعی بحدی عظیم است که مانند دو کشور کاملاً مجزا بنظر می رسند. تفاوت میان دهقانان و طبقات ارتجاعی بسیار عظیمتر از چنین تفاوتی در بسیاری کشورهای دیگر است، و این در خصوص تفاوت میان دهقانان و کارگران کارخانجات نیز صدق می کند. طبقات حاکم حتی این دهقانان را بعنوان اهل هائیتی هم حساب نمی کنند. آنها دهقانان را آفریقائی می نامند، ترگوئی اینها آفریقائی هائی هستند که از قضا در هائیتی بسر می برند. استانداردهای زندگی بینهایت نابرابر است، و ما از کشوری حرف میزنیم که در آن استانداردهای زندگی در کل بسیار پایین میباشد. شکاف بین دهقانان و دیگر طبقات در همه جهت، حتی زبان، عظیم است. طبقات فوقانی فرانسوی صحبت می کنند و زبان آموزشی بیشتر فرانسوی است، در حالی که ۸۵٪ مردم بهیچوجه فرانسوی حرف نمی زنند.

### طبقات روستائی و مطالباتشان

کامی اوقات گفته می شود که بعد از کسب استقلال هائیتی، در آنجا اصلاحات ارضی صورت گرفت، اما این حقیقت ندارد. برای مثال، دهقانان در "ژاکه" هیچ زمینی ندارند. زمینهای که در آن قهوه، کاکائو و غیره کاشته شده، همه در دست ملاکین بزرگ است، و دهقانان هیچ چیز ندارند. اگر هم زمینی در دست آنها باشد، لم یزرع است و بس. خواست زمین در میان دهقانان خواستی بسیار قوی است. دهقانانی هم که زمین دارند در کل نمی توانند روی آن کار کنند، زیرا اینها اغلب زمینهای قطعه قطعه شده اند. دهقان هائیتی از هرگونه سیستم آبیاری، بدر و در واقع از همه چیز محروم است. ملاکین و بورژوازی روستا تراکتور دارند اما دهقان جزیک تیغه مخصوص و یک کج پیل چیزی در دست ندارد. کج پیل وسیله اصلی در کشاورزی هائیتی است. در هائیتی هم زمیندار بزرگ می بینیم و هم زمیندار کوچک. هر جا که زمین خوب است، ملاکین بزرگ تسلط دارند، در این نقاط زمین در دستان آنها تمرکز یافته و دهقانان اکثراً مجبورند بروی زمینهای ملاکین بزرگ کار کنند. دهقانان عمدتاً در نقاطی صاحب زمینهای کوچکی هستند که بهیچوجه حاصلخیز نیست، بنابراین زمین برای کشتن خواسته ای مهم محسوب می شود. بخش مرکزی هائیتی (جائیکه در آنجا دهقانان صاحب زمین اندکی بوده و همچنین کیفیت این زمینها بالاست) منطقه ای است که شاهد قویترین برخوردهای ارضی است، زیرا ملاکین و وکلای آنان راه هائی را برای بیرون کشیدن زمینها از دست دهقانان پیدامی کنند و دهقانان در مقابلشان بیا می خیزند. دهقانان بیل و کلنگ بدست با ملاکین مبارزه می کنند، اغلب این خیزشها با سرکوب و حتی کشتار مواجه می گردند، اما این مانع خیزش بی دربی دهقانان نمی شوند. در حال حاضر دهقانان به مصادره زمینهای برخاسته اند که خصوصاً ماگوتها آنرا غصب کرده بودند. برای مثال در جنوب غربی هائیتی، که به مناطق روستائی دومینیکن متصل است یا در تیوت Thiot دهقانان منتظر رأی دادگاه برای

به سحروجادوبخشی از فرهنگ مردم است. این مذهبی ملی است. در حالی که کاتولیسم و بویژه پروتستانیس ره آوردی از خارج می باشد. بنابراین بورژوازی برای آنکه هویت مردم را بزند باید همیشه مسیحیت را راجح شمرده و ادعا میکند که هر کسی مسیحی نیست تنهایت پرستی بدوی بشمار می- آید و تغییر کیش به مسیحیت تنها راهی است که هائیتی می توانسته از آن طریق بخشی از تمدن غرب گردد. البته کل ساختار، اعتقاد به سحروجاد و پیوستگی بسیاری به دوالیه داشت، اما این دلیل مخالفت بورژوازی و سازمان سیا با آن نیست، ماگوتهای فراوانی در کلیسای کاتولیک وجود دارند، کشیشان بسیاری که مردم را به قتل رساندند، و هنوز در کلیسا هستند. آنها هیچگاه دستگیر نشدند. اسقف اعظم یک ماگوت صد درصد بود ولی حکومت خیال دستگیر کردنش را ندارد. اکثریت کشیشان ایوانگلیک نیز ماگوت بودند و با سازمان سیا همکاری می کردند. آنها مسلحانه شباهه قتل و کشتار مردم دست می زدند. حال هیچکس آنها را دستگیر نمی کند. پس چرا باید کاهن های جادوگری که حتی دوالیه ایست هم نبودند را گرفت و کشت؟ جنبش قلع و قمع باید در بی دستگیری تمامی روحانیون دوالیه ایست، هوانگانها، کشیشان و واعظان باشد، اما در حال حاضر این جنبش نباید هوانگانهای را که دوالیه ایست نبودند هدف قرار دهد. اعتقاد به ساحری همانقدر در هائیتی حق موجودیت دارد که مذاهب غربی. جنبش قلع و قمع در روستاها خلا قدرت ایجاد کرده است. قدرت دولتی تنها در شهرها وجود دارد، روستاها مورد مشاجره هستند، قدرت کهن در حال نابودی است. در بعضی نقاط هیچ قدرتی وجود ندارد. در نقاط دیگر مردم شهرداران خود را برگزیده و حکومتهای غیر نظامی محلی خود را برپا کرده اند. در چند نقطه قدرت در دست مردم است. برای مثال در بعضی مناطق تمام تصمیمات مهم از طریق برگذاری گرد- هائی توده ای و ابراز نظرات همگانی اتخاذ می شود. این حرکت بویژه زمانی صورت گرفت که سازمانهای دهقانی برپا گشتند و زمانی که همین سازمانها بخشداران قدیمی را سرنگون کردند. درجه توان این گروههای دهقانی که بسیار متغیر است، عاملی بینهایت مهم در رشد و تکامل انقلابی روستاهای باشد. پیش از آنکه دوالیه سرنگون شود گروههای دهقانی مبارزه را در چند نقطه بسط داده بودند. اما در جریان سقوط دوالیه و متعاقب آن، دهقانان فقیر و میانه حال و کارگران روستا سرعت خود را سازمان دادند. سازماندهی سریع سازمانهای توده ای نکته بینهایت مهمی است. این سازماندهی شامل گروههای دهقانی، اتحادیه- های صنفی، سازمانهای دانشجویی، زنان و جوانان می شود. در برخی نقاط این گروه ها جنبه ای از قدرت خلق را در خود دارند. آنها با یکدیگر تماس دارند، به بحث می نشینند، بر سر هر چیز مشترکاً تصمیم گیری می کنند. آنها بخشداران قدیمی را درهم کوبیدند و با بخشداران جدید کلنجار می روند، و به گردهمایی و مبارزه بر سر تمامی جوانب زندگی اجتماعی ادامه می دهند.

هم اکنون دهقانان نقشی بسیار مهم بعهده دارند. آنها ۸۵٪ جمعیت هائیتی را تشکیل می دهند و بنابراین می بینید که وزنه مسلمی محسوب می شوند. هائیتی اساساً يك کشور



واگذاری زمین نشدند. آنها خود زمینها را مصادره کردند. اغلب پیش آمده که بخشداران فرار را بر فرار ترجیح داده و دهقانان بعد از کردهائی زمینها را تحت کنترل خود درآورده اند. از این مناطق ماکوتهای بزرگی فراری شدند. املاک این ماکوتهای اغلب از طریق دزدی حاصل شده بود. اینک دهقانان معمولاً بطور فردی روی این زمینها کار می کنند و هرچندگاهی تیمهای همیاری تشکیل می دهند. اشکال مختلف تیمهای همیاری سنتاً در سراسر کشور وجود داشته و از این طریق، برداشت محصولات و دیگر جنبه های تولید بطور مشترک انجام شده است. اما علاوه بر این تیمها دهقانان سازمانهای جدیدی را، نه تنها برای پیشبرد امر تولید بلکه برای دفاع از خود تشکیل داده اند. چنین سازمانهایی در سطح گسترده شکل می گیرند، و کوششهایی نیز برای تشکیل فدراسیونهای ملی و یک سازمان سراسری به عمل آمده است. [۱] زمان با این اقدامات، خود را از شر بخشداران خلاص می کنند. آنها برای آنکه مسائلشان در سطح کشوری مطرح شود و مطالبات خود را که عمدتاً حول خواست زمین است، جامه عمل ببوشانند، این سازمانها را تشکیل میدهند.

در حال حاضر مسئله خوکها بی نهایت مهم گشته، زیرا برای دهقانان کشتن یک یا دو خوک به معنای تنها راه به دست آوردن مقداری پول است. این کار سنتاً بمعنای پس انداز شان است. اما چند سال پیش آنغولانزای خوکی شایع شد و تمامی خوکها را کشت، و نسل جدید خوکهائی که عرضه شده به نوعی غذای مخصوص احتیاج دارند، غذایی که بسیار گران تمام می شود و دهقانان باید نسبت به هزینه تغذیه خود پول بیشتری به تغذیه چنین خوکهائی اختصاص دهند. علاوه بر این خوکها به درمان و غیره نیز نیاز دارند که دهقانان احتمالاً نمی توانند از عهده آن بربایند. در کشوری که توده ها توانائی خرید گوشت را ندارند، در جایی که آنها از پروتئین محرومند، آمریکا در حال توسعه یک بنگاه کشاورزی غول آسا است تا خوکها و دیگر احشام را انحصاری کند. این بنگاه، خوک و امثالهم را برای صادرات پرورش میدهند تا به نیویورک حمل شده، و در آنجا فروخته و خورده شوند. دهقانان میخواهند علیه این موقعیت شورش کنند اما حکومت نمی خواهد توجیحی به مطالبات آنان بنماید. حکومت بودجه را به کشاورزی صادراتی اختصاص میدهد.

برای مثال، در شالیزارهای برنج ویرت Verette دولت قصد احداث یک سد جهت تولید برق دارد. اگر آنها این سد را بسازند شالیزارها بزیر آب خواهند رفت. دهقانان علیه این برنامه مبارزه می نمایند. آنها می گویند، "اگر اندک پولی که دولت برای زمینهای ما پیشنهاد می کند را بپذیریم، در آن صورت دستمان به چه کاری بند خواهد شد؟ این پول برای خرید زمین در نقاط دیگر کافی نیست، آیا قرار است برای درو نیشکر به جمهوری دومینیکن برویم؟ یک جنبش دهقانی بزرگ علیه احداث این سد در جریان است. اقشار دیگری نیز در روستاها وجود دارند. زارعین سهم بر بسیاری هستند که در مقابل اجازه کاشت روی یک قطعه زمین، نیمی از محصول را به ملاک می دهند. بعد از آنها یک قشر بسیار مهم از کارگران روستا قرار دارد.

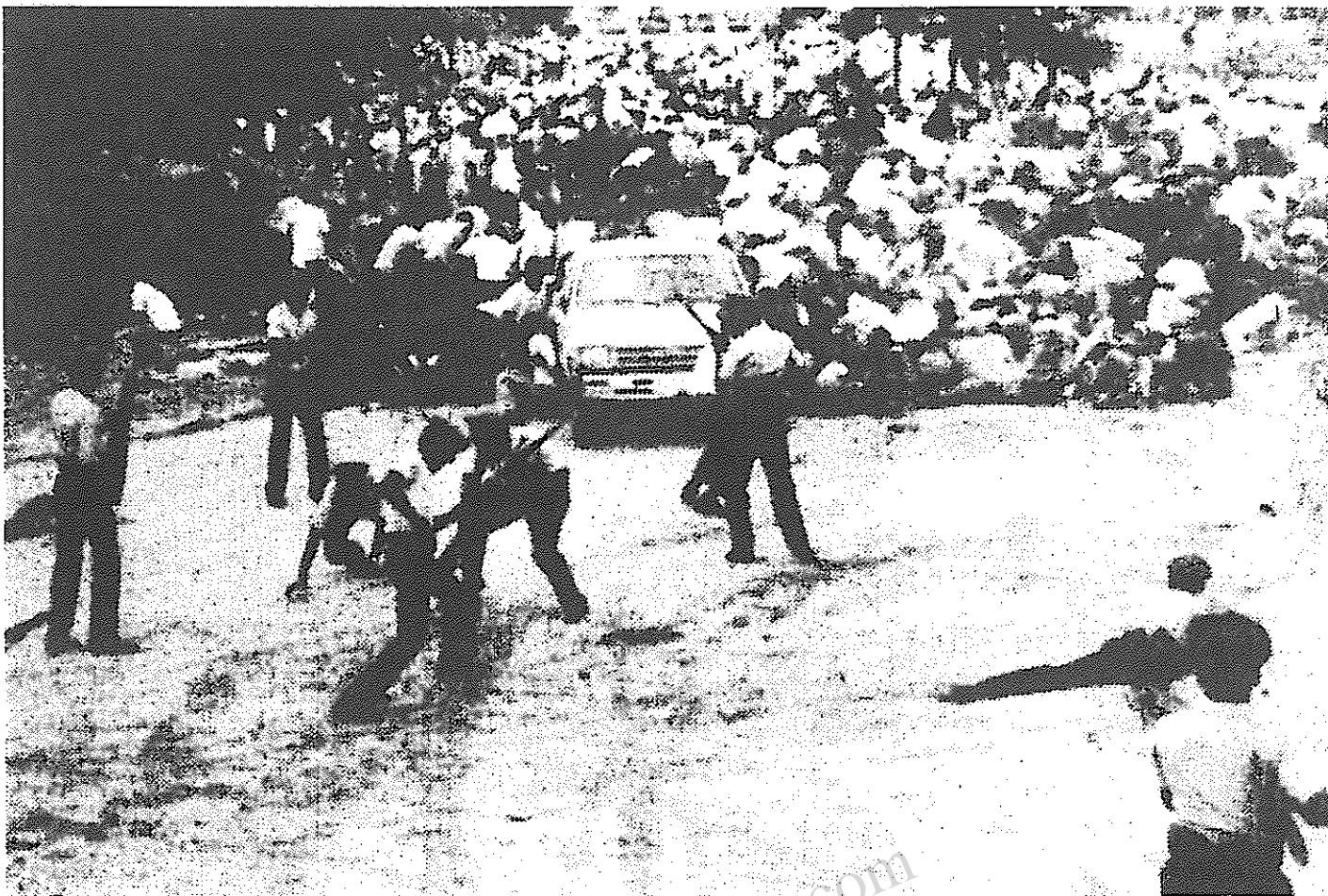
عده ای از آنها بخشی از سال را روی زمین خودشان کار می کنند و بخش دیگر را به اطراف کشور سفر کرده و برای ملاکین مختلف کار مزدی انجام میدهند. عده دیگری سراسر سال را در سفرند، آنها ابتدا بر روی یک محصول و سپس روی محصول دیگر کار میکنند. این بخش عظیمی از مهاجرت داخلی هائیتی را شامل میشود. این دو قشر بسیار بی چیز و فقیر، خیل عظیم دهقانان هائیتی را تشکیل میدهند.

تا درجه ای شما می توانید بگوئید که بخش بیشتر کار دایر در روستاهای هائیتی کار مزدوری است، و روابط میان کارگران و ملاکین روابط سرمایه دارانه است و نه روابط فئودالی، اما شما باید روشی را که ملاکین از آن طریق هم شیوه تولید فئودالی و هم سرمایه داری را بکار می گیرند و روابط متقابل میان آنها را در نظر بگیرید. در پایان قرن هیجدهم، بعد از آنکه بردگان علیه نظام برده - داری بپا خاستند و آنرا نابود کردند، فکر می کردند که صاحب زمین خواهند شد، اما در عوض، ژنرالهای ارتش انقلابی همه زمینها را گرفتند. چیزی بنام کومپیت Com bite بوجود آمد، یک سنت فئودالی که مستلزم بیگاری زارع سهم بر، روی زمین ملاک بود. یک روز بخصوص، تمامی دهقانان به زمین ملاک فرا خوانده می شدند. آنها آلات موسیقی بهمراه می آوردند و ملاک غذائی اندک و گاهی نیز یک نوع عرق به نام کله رن Clerin تهیه می دید. مردم تمام روز سخت کار می کردند و موسیقی آنها را به کار سریعتر و امید داشت. سپس آنها اندک غذا و عرقی خورده و به خانه می رفتند. همین است! این تمام چیزی بود که برای کارشان می گرفتند. آنها پولی دریافت نمی کردند، و چیزی از محصول دستشان را نمی گرفت.

شورشهای دهقانی علیه این نظام وجود داشت. در اوایل قرن هیجدهم یک خیزش عظیم دهقانی بوقوع پیوست. یک جنگ دهقانی، و این نظام بالاخره تضعیف گردید. مردم مقاومت در مقابل کومپیت (بیگاری) را آغاز کردند، تا اینکه در پایان قرن نوزدهم زمینداران را مجبور به پرداخت دستمزد نمودند. اما کومپیت هنوز وجود دارد. هر سه شکل استثمار، سهم بری و بیگاری در کنار هم موجود هستند. بالاتر از همه، این بخشداران و هوانگانها - کاهنان جادوگر - بودند که از سیستم بیگاری استفاده می کردند. آنها افراد بسیاری در دسترس داشتند که بیایند و بر روی زمینشان کار کنند، آنها برای هیچ.

## یک اقتصاد وابسته

عموماً، تولید هائیتی برای مصرف و بازار داخلی نبوده، بلکه برای صادرات است. محصول اصلی قهوه است: بخشی از قهوه در هائیتی مصرف میگردد ولی بخش بسیار عظیم آن به آمریکا و اروپا فرستاده می شود. همین مسئله در مورد کاکائو نیز صدق می نماید. تا همین اواخر هائیتی شکر صادر میکرد، اما اکنون تولید شکر آنچنان پائین آمده که باید مقداری نیز وارد شود. منافع طبقات حاکمه و دولت در بالا بردن تولید برای صدور نهفته است و نه برای مصرف داخلی. این موقعیت در ارتباط با وابستگی هائیتی است، بخاطر این واقعیت که اقتصاد هائیتی کاملاً وابسته به اقتصاد آمریکا بوده و در خدمت الزامات سرمایه



کشتار فور دیمانش

ذرت و حتی گندم خوشه ای را که ارزانتر است مصرف میکنند و مقداری هم موز سبز - در جمهوری دومینیکن مردم زیاد از موز سبز تغذیه نمی کنند، و آنرا غذای فقرا می - خوانند، اما در هائیتی این غذای گرانی بحساب می آید. در بعضی مناطق روستائی بخصوص در جنوب، مردم سیب - زمینی شیرین و گیاهی بنام ری یل ترییز Real Trees می خورند. شهر نشین ها می توانند از عهده خرید برنج بر - آیند اما در روستاها عموماً اینطور نیست. برای روستائیان حتی لوبیا هم گرانتر از برنج است. مصرف گوشت و تخم - مرغ یا شیر بندرت اتفاق می افتد. بنابراین تنها طریق کسب پروتئین استفاده از گندم خوشه ای است که بمیزان ناچیزی حاوی این ماده ضروری است.

مرگ و میر در میان نوزادان بسیار بالاست. عدم وجود تامین اجتماعی بدین معناست که برای گرسنه نماندن به هنگام کهولت باید تا میشود بچه دار شد. عموماً زنان در روستاها کارهای خانه را انجام میدهند، اما اغلب در مزارع نیز کار میکنند، و بخصوص در کارهای دادوستدی فعال هستند - زیرا این زنان میباشند که معمولاً تولیدات مزرعه و امثالهم را برای فروش به بازار می برند. تا - کنون در روستاها تشکیلات چندانی مختص زنان ایجاد نگردیده است. بسیاری از زنان در مناطق تجارت آزاد و کارخانجات کار میکنند، کارخانجاتی که تولیداتشان جهت صادرات است. برای مثال، کارخانه تولید شوپ بیسیال (هائیتی بیشتر تویهای بیسیال جهان، از جمله تویهای آمریکا را تولید می کند) یا کارخانجات الکترونیک، مونتاز رادیو و تلویزیون، تولید لباس و

آمریکائی می باشد. بدین جهت رهائی ملی هائیتی پیوستگی بسیار با اصلاحات ارضی و پاسخگویی به مطالبات دهقانان دارد. به مفهومی میتوان گفت که مسئله دهقانان هائیتی - جمعیت عمده هائیتی را دهقانان تشکیل میدهند - زمین است. بدون ارضاء مطالبات دهقانان در مورد زمین، هیچ رشد و تحولی در بازار داخلی نمی تواند باشد، زیرا اکنون آنها بسختی استطاعت مصرف کردن تولیدات هائیتی و کالاهای وارداتی را دارند. این خرده بورژوازی و بورژوازی است که مصرف کننده تقریباً همه آن محصولات می باشد. در عین حال، حتی صنایع موجود که می توانند جوابگوی مصرف داخلی باشند، بواسطه واردات در ورطه ورشکستگی قرار گرفته اند. برای مثال، صنعت کنسرو گوچه فرنگی در حال از بین رفتن است، زیرا حکومت هائیتی ورود کنسرو گوچه فرنگی از دومینیکن را آزاد ساخته و این صنعت در دومینیکن بسیار قویتر از هائیتی است. اینک کل صنعت گوچه فرنگی کشور در بحران قرار دارد. شرکت دومینیکنی ابتدا قیمتهای خود را پایین آورده، رقبای هائیتائی را شکست داد، و سپس قیمتها را بالا برد. در کل، واردات از جمهوری دومینیکن جایگزین صنعت هائیتی میشود و این بر مبنای توافقات میان حکومتهای هائیتی و جمهوری دومینیکن صورت پذیرفت. بدین ترتیب، توجیه حکومت هائیتی برای این اقدامات همکاری دو کشور جهت منافع مشترک فی مابین است. خود این مسئله سبب بوجود آمدن برخوردهائی میان جناحهای گوناگون بورژوازی هائیتی میگردد. مردم هر نوع برنج و

ترتیب درك توده ها يك گام به پیش برداشت. اما هنوز تنها تعداد اندکی عناصر پیشرو هستند که آمریکا را به عنوان هدف اصلی جنبش می بینند، و این مسئله هنوز در میان توده های وسیع جا نیفتاده است. ترویج و تبلیغ و مقداری زمان برای روشنتر کردن این مسئله ضروری خواهد بود.

جنگهای دهقانی که هائیتی بخود دیده نمونه هایی هستند که باید برای راهبری مبارزه کنونی مورد تحقیق و پیگیری واقع شوند. اکنون، مانند تاریخ گذشته هائیتی، دهقانان مجبورند برای جامعه عمل پوشاندن به مطالبات خود جنگ خلق را بر پا دارند. در ابتدای قرن نوزدهم، درست بعد از استقلال، اولین موج جنگهای دهقانی یعنی له پیکت Les Piquets براه افتاد که تا اواسط قرن نوزده، بویژه در جنوب، ادامه پیدا کرد. آنها يك منطقه پایگامی در جنوب بین له که به Les Cayes و ژرمی GEREMIE داشتند آنها قادر گردیدند برای چند سال این منطقه پایگامی را در کوهستان حفظ کنند، جایی که دشمن بخاطر نبود جاده و نامواری زمین بسادگی قادر به نفوذ در آن نبود. آنها ارتش و حکومت بی درپی را به مصاف طلبیدند و زمین را به زیر کشت بردند. چهار پنجم هائیتی کوهستانی است. در شمال نیز خیزشهای دهقانی له کاکوس Les Cacos تا پایان قرن نوزده وجود داشت، این جنبش نیز قادر شدند سال در مقابل دشمن بایستند. در ابتدای قرن بیستم يك ارتش چریکی دهقانی، مشتمل بر یازده هزار نفر دهقان برهبری شارلمانی پرالنا Charlemagne Peralta برای چندین سال با تجار و گران آمریکائی در شمال و مرکز هائیتی جنگیدند. شما میتوانید شارلمانی را با ساندینو در جنگ علیه تجاوز آمریکا به نیکاراگوئه مقایسه کنید. موقعیت در روستاها زیاد تغییر نکرده و هنوز هم مناطق زیادی هستند که از جاده های اندک برخوردارند.

بخاطر بحران اجتماعی امکان ضعیفی برای یاکگیری يك جنبش فرمیستی وجود دارد. دولت از برگرداری این یا آن شکل انتخابات دم می زند، اما ما فکر می کنیم بحران اوج خواهد گرفت و خیزشهای مردمی ادامه یافته و بمر یا زود قری تر خواهند گشت. انتخابات یا وعده انتخابات چیزی را حل نخواهد کرد. هیچ سنت انتخاباتی در هائیتی نبوده، هیچ کادر انتخاباتی و حزب انتخاباتی وجود ندارد. شناسنامه وجود ندارد. هشتاد درصد مردم هیچ هویتی ندارند و سایرین نیز کارت شناسائی شان فاقد عکس است. هیچ آمار و وجود ندارد و سالهاست که وجود نداشته و بدین خاطر دانستن تعداد رأی دهندگان هر محل معین یا تهیه لیست رأی دهندگان امکانپذیر نیست. سنت" این همیشه نیروهای مسلح بوده اند که انتخابات را سازمان داده و به سرانجام رسانده اند. ابتدا آنها بر سر آنچه میخواستند انجام دهند مبارزه می کنند و سپس برای قانونی کردن تصمیمات خود انتخابات قلابی براه میسازند. توده ها نیز هیچ سنت انتخاباتی نداشته و اکنون نیز خواهان انتخابات نیستند. زمانی که افراد گوناگون در مقابل توده ها قرار می گیرند خود را به عنوان کاندید معرفی می نمایند مردم به مخالفت با آنها برخاسته و میسازند.

غیره. این تولید از نزدیک با تولیدات آمریکا گره خورده، زیرا اغلب قطعات در آمریکا ساخته شده و برای مونتاژ به هائیتی فرستاده میشود و سپس دوباره به آمریکا ارسال می گردد. و اگر تا بحال محصولی از این قماش در بازارهای هائیتی یافت شده تنها بعد از صدور دوباره اش از آمریکا به هائیتی بوده است! گفته میشود بیش از ۶۰۰۰۰ نفر در مناطق تجارت آزاد کار می کنند که اکثریت آنها را زنان تشکیل میدهند. برای مدتی طولانی ایجاد اتحادیه های صنفی در این مناطق ممنوع بود، اما بویژه بعد از سقوط دوالیه اتحادیه های تشکیل شده که حقوق بیشتری را مطالبه نموده و به پای اعتصاب رفته اند.

### تکامل انقلاب، راه انقلاب

زمانیکه دوالیه سقوط کرد، توده ها فرصت شورش را بچشم دیدند، آنها قبل از سرنگونی دوالیه سربه طغیان برداشته بودند و قصد تظاهرات خیابانی داشتند. سایر طبقات این طغیانگری را آثار شمس می نامیدند. آنها می گفتند اگر اعتصابات زیاد شوند، کارخانجات بسته خواهند شد، و این سبب بیکاری می گردد و حالا می گویند اگر مردم زیاد اعتصاب کنند یانکی ها مداخله خواهند کرد، حرف توده ها این است که کارخانه داران پول هنگفتی دارند و باید بخشی از سودهای خود را بین مردم تقسیم کنند. این واقعیت هم وجود دارد که تعدادی از کارخانه ها بعلت فرار صاحبانش [از ترس مردم] به آمریکا تعطیل شده اند.

شورشگران تریب ودر واقع اولین طغیان از سوی بیکاران بود که در حصیر آبادهای شهرهای پورتو پرنس Port de Prince و Gonaives، کیپ هائیتی بین Cape Heitien و دیگر شهرها زندگی می کنند. بخش اعظم آنها دهقانان سابق هستند که برای جستجوی کار شهرها آمده اند، و بقیه نیز کارگرانی هستند که کار خود را از دست داده اند. بسیاری از آنها تجاری در اعتصابات و غیره دارند. از این جهت مبارزه به روستاها هم کشیده شده زیرا آنها از روستاها آمده اند و ارتباطاتی قوی با روستا دارند. اکنون در شهرها تمامی بخشهای مختلف کارگران فعال هستند. در ابتدای مبارزه علیه دوالیه، بعضی عناصر از میان توده ها که با جنبش چپ پیوستگی داشتند قادر گردیدند يك نقش پیشرو در میان خیزش خودبخودی بازی نمایند. در آنزمان بعضی از آنها برای مخفی کردن خودشان و اجتناب از سرکوب، برچهای کوچک آمریکادر تظاهرات حمل کردند. دیگران در ابتدا این حرکت را مورد انتقاد قرار دادند. همانطور که اوضاع متحول می گردید، توده ها که دیده بودند چگونه آمریکا بدلیلی مختص خود با دوالیه مخالفت کرده، بازی یانکی ها را دریافتند و دیدند که چگونه آمریکاسی کرد جنبشهای توده ای را

در خدمت منافع خود بکار گیرند و با افرازی از جنبش توده ای ارتباط برقرار کند. حتی قبل از سقوط دوالیه هم این پروسه آغاز گشته بود و بخصوص بعد از ایسن دوره ادامه یافت. مردم می توانستند ببینند که چگونه آمریکا طلب "آرامش" و حمایت از خونهای جدید می کرد. بدین

نبرد مشترك، تعلق داشتن به آن و لزوم پیوستن به آن حائز کمال اهمیت است. مبارزه خلق پرو، جنگ خلق و چگونگی ضربه زدن به طبقات حاکم پرو، درهائیتی بر سر زبانهاست، همچنین به آن بعنوان راهی که پرو - لتاریهای هائیتی و مردم باید در پیش گیرند نگاه میشود. تنها انتخاب، همان راه جنگ دراز مدت خلق است که پرولتاریای پرو آغاز کرده این راهی است که می تواند مبارزه پرولتاریا و مردم هائیتی را تکامل دهد. بنابراین تجربه جنگ خلق پرو از نزدیک درهائیتی مورد مطالعه قرار گرفته است. رهبری حزب کمونیست پرو بر این جنگ، خلق هائیتی و پرولتاریای بین المللی را سرشار از امید ساخته و میسازد.

### هائیتی، ایالات متحده و جمهوری دومینیکن

امپریالیسم آمریکا ممکن است با سربازانش دست به دخالت مستقیم برند، با از کشور دیگری بخواهد که چنین کند. دخالت اولیه آمریکا احتمالاً بطور غیر مستقیم و از طریق ارتش جمهوری دومینیکن خواهد بود، این ارتش ممکن است به نیابت از سوی آمریکا وارد هائیتی شود. اما این نمی تواند عامل مثبتی برای طبقات حاکم دومینیکن باشد. و این به جبهه متحد ضد امپریالیستی هائیتی توان و انگیزه مبارزاتی بیشتر بخشیده و قدرت مبارزه انقلابی هائیتی را دو چندان خواهد کرد. چنین تهاجمی از سوی دومینیکن مسلماً مسائل را در جمهوری دومینیکن نیز تغییر خواهد داد. هر جرقه انقلابی که در یک نیمه از این جزیره زده شود، نیمه دیگر را نیز به آتش خواهد کشید. جرقه های انقلابی هائیتی در جمهوری دومینیکن تأثیر بسیار زیادی داشته و هر جرقه انقلابی در آنجا نیز تأثیرات فراوانی بر تحولات هائیتی بجای خواهد گذاشت.

مشکل اینست که تا بحال این مسئله بیشتر در جنبش هائیتی درک شده تا در جمهوری دومینیکن. در آنجا مشترك بودن مبارزه ما با حسن نظر کمتری از سوی برخی توده ها روبرو شده است. در میان توده های جمهوری دومینیکن تا حدی دید نژادپرستانه نسبت به مردم هائیتی وجود دارد. اما بر نفوذ طبقات حاکم دومینیکن در میان طبقه کارگران کشور می توان فائق آمد، این عامل بسیار مهمی برای آینده مبارزه مشترك پرولتاریا در هر دو کشور می باشد. برای مردم دومینیکن هیچ انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد مگر در رابطه با انقلاب هائیتی، و بالعکس. صدها هزار کارگر مهاجر اهل هائیتی در جمهوری دومینیکن بصری برند و اینها عاملی بینهایت مهم هستند. یک شکل بروز مهم رویزیونیسم در جمهوری دومینیکن در نظر نگرفتن این کارگران ارضی بعنوان بخشی از پرولتاریای دومینیکن می باشد. رویزیونیستهای آنها را بعنوان خارجی بحساب می آورند. شکاف میان جایگاه اجتماعی بسیاری از کارگران دومینیکنی و کارگران اهل هائیتی در آن کشور، واقعیت عینی و بخشی از پایه عینی رویزیونیسم درون جنبش کارگری دومینیکن می باشد. بر - خورد نسبت به بخش های تحتانی پرولتاریا در جمهوری دومینیکن که از قضا اهل دومینیکن نیستند، خط تمایزی برای انقلابیون آنجاست، و کار در میان این بخش هانیز بخشسی بسیار مهم از امر تدارک انقلاب دومینیکن خواهد بود. ●

گویندما هیچ کاندیدائی نمی خواهیم. یک جنبش ضد کاندیدائی وجود دارد. مردم می اندیشند که دیر یا زود یک قیام علیه این وضعیت برپا خواهد گشت. این وظیفه انقلابیون است که به همراه توده ها این قیام را تدارک بینند. قیامهای دیگر و یک جنگ دهقانی و یک جنگ دراز مدت خلق اجتناب ناپذیر است. برای جهش از قیامها به جنگ دراز مدت خلق، باید تدارکات دیده شود تا این جنگ آغاز گردد. می بایست استراتژی نظامی مورد مطالعه قرار گیرد و سایر تدارکات مخفی برای درگیر کردن توده ها بررسی گردد.

### ساختن یک حزب مارکسیستی - لنینیستی

#### واحد

پروسه اتحاد نیروهای مختلف مارکسیست - لنینیست در جریان است. این پروسه ای است برای رسیدن به اینکه چگونه و بر چه پایه می باید متحد شد، بحث بر مسئله حزب، جنگ خلق، جبهه متحد و درون آن اتحاد کارگران - دهقانان، مسائلی هستند که برای رسیدن به درکی مشترك از چگونگی به پیش راندن تحولات مورد بحث و جدل قرار میگیرند. مسائل ایدئولوژیکی، از جمله ایدئولوژی حزب - یعنی مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون نیز باید مورد مباحثه قرار گیرد. در کل، اکثر آنهايي که در این پروسه اتحاد شرکت می کنند، اصولاً اندیشه مائوتسه دون را میپذیرند، گرچه برخی نیز هستند که اصولاً اندیشه - مائوتسه دون را رد نمی کنند ولی کیجیهای دارند که باید تصحیح گردد.

پیش از هر چیز مرز بندی با

PUCH

(Parti Unite des Communistes Haitiens)

مطرح است. این حزب معتقد است که امروزه انتخابات هدف مبارزه بوده و شکل مبارزه باید قانونی باشد. "پروچ" یک ایستگاه رادیویی در مسکو دارد که به زبان کرول Creole برای هائیتی برنامه پخش میکند و شورویها نیز از هیچ نوع کمکی به آنها دریغ نمی نمایند، آنها می خواهند از این طریق خود را در رأس جنبش توده ای قرار دهند. حداقل چنین وانمود کنند که آنها را رهبری می کنند. بنابراین مسئله انتخابات و مبارزه قانونی در حال حاضر یک خط تمایز و بسیار برجسته است. در قلب این مرز - بندی مسئله جنگ خلق قرار دارد.

جنبش مارکسیستی - لنینیستی در هائیتی سهم خود اندکی پیشرفت کرده، و گرايشی نیز برای مجزا انگاشتن آن از جنبش بین المللی و جهان وجود داشته است. زمانی که از وجود جنبش انقلابی انتر ناسیونالیستی و احزاب کمونیستی نوینی مانند حزب کمونیست پرو که در حال پیشبرد جنگ است، اطلاع حاصل شد، نیروهای مارکسیست - لنینیست هائیتی آنها بعنوان عاملی بسیار مساعد جهت پیوند مبارزه پرولتاریای هائیتی با مبارزه جهانی پرولتاریا و شرکت در نبرد بین المللی بحساب آوردند، تا بدین ترتیب پرولتاریای هائیتی بتواند مبارزه اش را بمثابة بخشی از مبارزه پرولتاریای سراسر جهان بسه پیش برد. برای مارکسیست - لنینیستهای هائیتی درک این

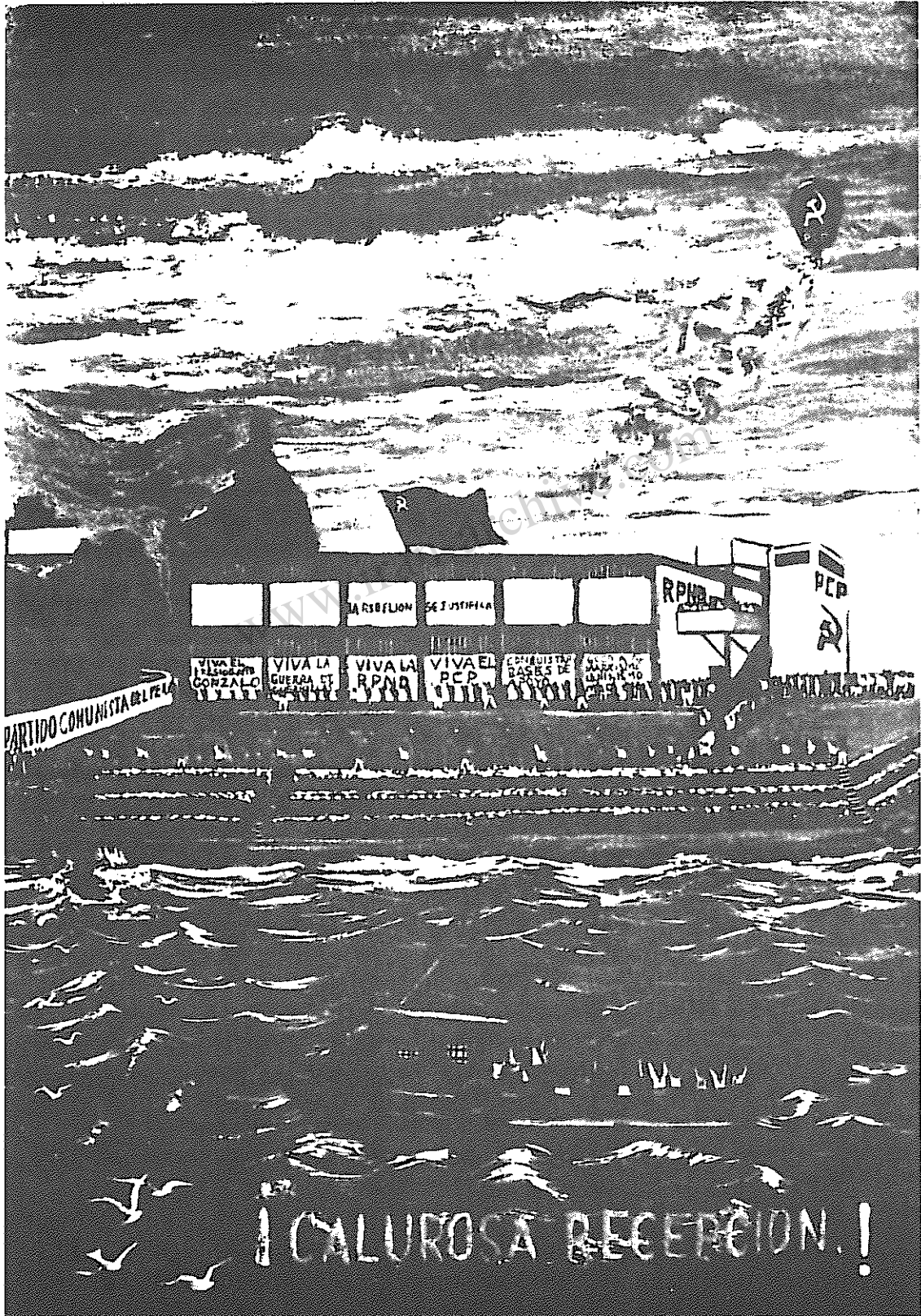
# سنگر درخشان نبرد

## بیانیه کمیته ج.ا.ا در باره کشتار در زندانهای پرو

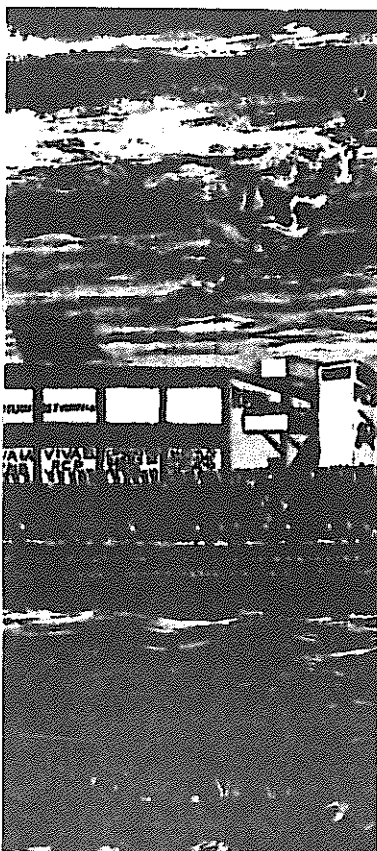
دولت دست نشاندهٔ پرو، تفنگداران دریائیش را با مسلسل های سنگین مسلح کرد و انواع و اقسام سلاح های ضدتانک، ناوهای هلیکوپتربر و کشتی-های توپدارش را برای سرکوب مبارزهٔ اسیران جنگی در زندانهای کالائو، ال فرونتون و لوریگانچو اعزام نمود. دولت گارسیا که نتوانسته است مشکل خود را با تبلیغات در خارج زندان و اختناق در درون آن حل کند، سعی کرد مظهر مقاومتی را که این زندانیان نمونهٔ آن شده بودند، با کشتنشان از صحنهٔ هستی پاک گرداند. این همان شیوه ای است که برای خاموش ساختن شعله های انقلابی که در سراسر جامعهٔ پرو زبانه می کشد نیز بکار می برد.

ما نمیدانیم چندتن از رفقایمان قربانی این جنایت شده اند، ما نمی دانیم چندتن از آنان در حال نبرد ب خاک افتادند و چندتن بعد از دستگیری تیرباران شده اند، اما می دانیم که این رفقا، برادران و خواهران طبقاتی ما بودند.

گرچه هرگز آنها را ندیده بودیم، اما آنها را با خطر خط حزبی که آنها چنین به رهبری آن وفادار بودند، می شناسیم. ما آنها را به نشان پرچم سرخ انقلاب پرو لتری که با حقیر شمردن مرگ بر فراز دیوارهای زندان، زیر آتش دشمن به تماشای جهانیان گذاشتند، می شناسیم. این جسارت مسردان و زانی است که حتی در سیاهچال های دشمن، سرشار از اعتماد بقدرت توده - های پرو برای آزادی خویشند و بر اهمیت که رهبری حزب کمونیست پرو، عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بر این انقلاب برای همهٔ دنیای فقر و بندگی دارند آگاهند. این جسارتی است متکی بر ماتریالیسم، و توانائی دیدن نمای آیندهٔ جهان بدون طبقات، از لابلای شلیک گلوله ها و مشقات



این نقاشی که در زندان لوریکانجو تهیه شده ، روز ملاقات رادر زندان ال فریونزون تصویر می کند. معنای نوشته زیر طرح چنین است : "ایک استقبال گرم".



و پیچشها و چرخشهای جنگی که آینده کمونیستی ما از درون آن ساخته می شود.

دولت پرو کوشش کرد که این کشتار را با این سخن که رفقای ما می خواستند "پرستیژ دولت پرو" را در آستانه برگذاری کنگره بین الملل سوسیالیستها در لیما بخطر بیافکنند، توجیه کند. مطبوعات ارتجاعی جهان این دروغ سخیف را که رفقای ما خود مقدمات قتل خویش بدست ارتش را فراهم آوردند، طوطی وار تکرار کردند. در واقع، چنانکه مطبوعات خارجی نیز اذعان داشتند، رژیم گارسیا از مدت های پیش نقشه این کشتار را طرح ریزی نموده بود. دولت گارسیا مشتاق بود قابلیت های ارتجاعی خود را به دولت آمریکا، به صندوق بین المللی پول و دیگر امپریالیست های که دولت پرو به آنها متکی است، نشان دهد. دولت پرو تعهدات قبلی خود را زیر پا نهاد، زندانیان را تحریک کرد و بخشم آورد و وقتی اسیران جنگی جورانه و مصمم واکنش نشان دادند، حمله دقیقاً طرح ریزی شده خود را به موقع اجرا گذاشت. دولت پرو خوب می دانست که بین الملل سوسیالیستها در کل این اقدام وی را که بمنظور قابل اتکاء نشان دادن گارسیا انجام می گرفت، تشویق خواهند کرد. اما با این جنایت، گارسیا و رژیمش فقط قبر خود را گودتر کنند، مقایسه میان جنایتکاری بزدلانه دولت و مقاومت و از خود گذشتگی بی پایان اسیران جنگی، فراخوان دیگری برای انقلاب در پرو و در سراسر جهان شده است.

با دست زدن به این جنایت، بعنوان پیش غذای شب نشینی سوسیا - لیست های دروغین و "رهبر مگران" تشنه بخون سراسر جهان و از جمله نمایندگان احزاب حاکم و اپوزیسیون های وفادار بسیاری از کشورهای امپریالیستی، دولت گارسیا یکبار دیگر نشان داد که مانند هر دولت ارتجاعی دیگر ناگزیر است حکومت و مناسباتی که حامی آن است را به هر قیمت محال فظت نماید. برای "پرستیژ" چنین دولتی هیچ چیز بدتر از نشان دادن "ضعف" در مقابل عزم راسخ ستم دیدگان نبود. بعد از کشتار دولت گارسیا مطابق سنت پرافتخار دیگر اعضاء و همپالگانش در بین الملل سوسیالیستها، از جمله اسرائیل، عملکرد سنتی دایر بر آنکه - ابتدا هر چه می توانی مردم را قتل عام کن و سپس برای فریب آنها که می خواهند براه دیگری غیر از مبارزه مسلحانه انقلابی اعتقاد داشته باشند، فراخوان تحقیقات بده! آیا این همان جوهره سوسیال دمکراسی در قدرت نیست که یکی پس از دیگری جنایات پنهانی را مرتکب شده و با پراکندن توهم جنایات بیشتری را ممکن می سازد؟

حکومت گارسیا اگر چه متصل به بلوک آمریکا است اما توسط دولت رویزیونیستی چین و نیروهای طرفدار شوروی نیز مورد حمایت قرار گرفته است. با این جنایت بار دیگر خط تمایز میان آنها که به امپریالیسم وسلطه

امپریالیستی کردن نمی گذارند، با نوکران و دست نشانگان و مدافعین (حتی مدافعین "رادیکال" و "چپ") سیستمی که چرخهای آن روزمره از خون میلیاردها انسان به گردش درمی آید، کشیده شده است، سیستمی که جنایات خونین بی حساب دیگری را در ابعاد بیسابقه در جنگی جهانی برای تقسیم مجدد امپراتوری ها تدارک می بیند، و تا بحال جنایات بی حسابی مرتکب شده که روزی باید حسابشان را پس بدهد.

این جنایت رژیم پرو و در مقابل آن، مقاومت و خشم و نفرت رفقای زندانی شاهی برتن حقیقت است که رژیم گارسیا و حامیان وی خواهان پاک کردنش هستند: این حقیقت که هیچ راه دیگری غیر از جنگ انقلابی بر رهبری پرولتاریا و حزبش نمی تواند وضع موجود را تغییر دهد - اگرچه چنین جنگی ممکن است در کشورهای مختلف دیرتر یا زودتر برپا شود. این حقیقت که فقط آن سیاست و ایدئولوژی که بوسیله مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون تکامل داده شده می تواند کارگران و دهقانان ستمدیده جهان را برای پیروزی در جریان چنین جنگی هدایت کند. هر جهان بینی دیگری که طرفدار امپریالیسم، فرمیسم یا سوسیال امپریالیسم باشد را توان چنین کاری نیست.

این پیشرفتهای بزرگ پرولتاریای انقلابی در پرو بود که دشمن را وادار کرد دست به عکس العملی زند که ماهیت تمامی نیروهای سیاسی ارتجاعی را که در برابر جنگ عادلانه خلق در پرو متحد شدند، بیشتر افشاء کند. مردم جهان از این تحولات در سهای بسیاری خواهند آموخت. مناطق پایگاهی سرخ در پرو، مناطق پایگاهی برای انقلاب جهانی پرولتاریائی هستند. پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان از روحیات و پیشرفتهائی که بوسیله این گردان طبقه ما در پرو بدست آمده احساس افتخار می کنند. این تحولات با تشدید نفرت طبقاتی و تقویت روحیه، بدانها الهام میبخشد و عزمشان را برای تسریع نابودی ارتجاع و امپریالیسم را سخ تر می نماید. ما می دانیم که انقلاب پرو در میدان نبرد پاسخی مناسب به این جنایت خواهد داد و با رفقای بخاک افتاده تجدید عهد خواهد کرد. و دیگر رفقای ما نیز در هر جا، با برپائی جنگ انقلابی یا تدارک آن، پاسخی درخور به این جنایت خواهند داد. چنانکه رفقا در زندان زنان کالائو با فریادهای رسا این شعار را به خارج زندان - حتی تا مدت ها بعد از کنترل ارتش - می رساندند:

"La Sangre Derramada Jamas Sera Olvidada"

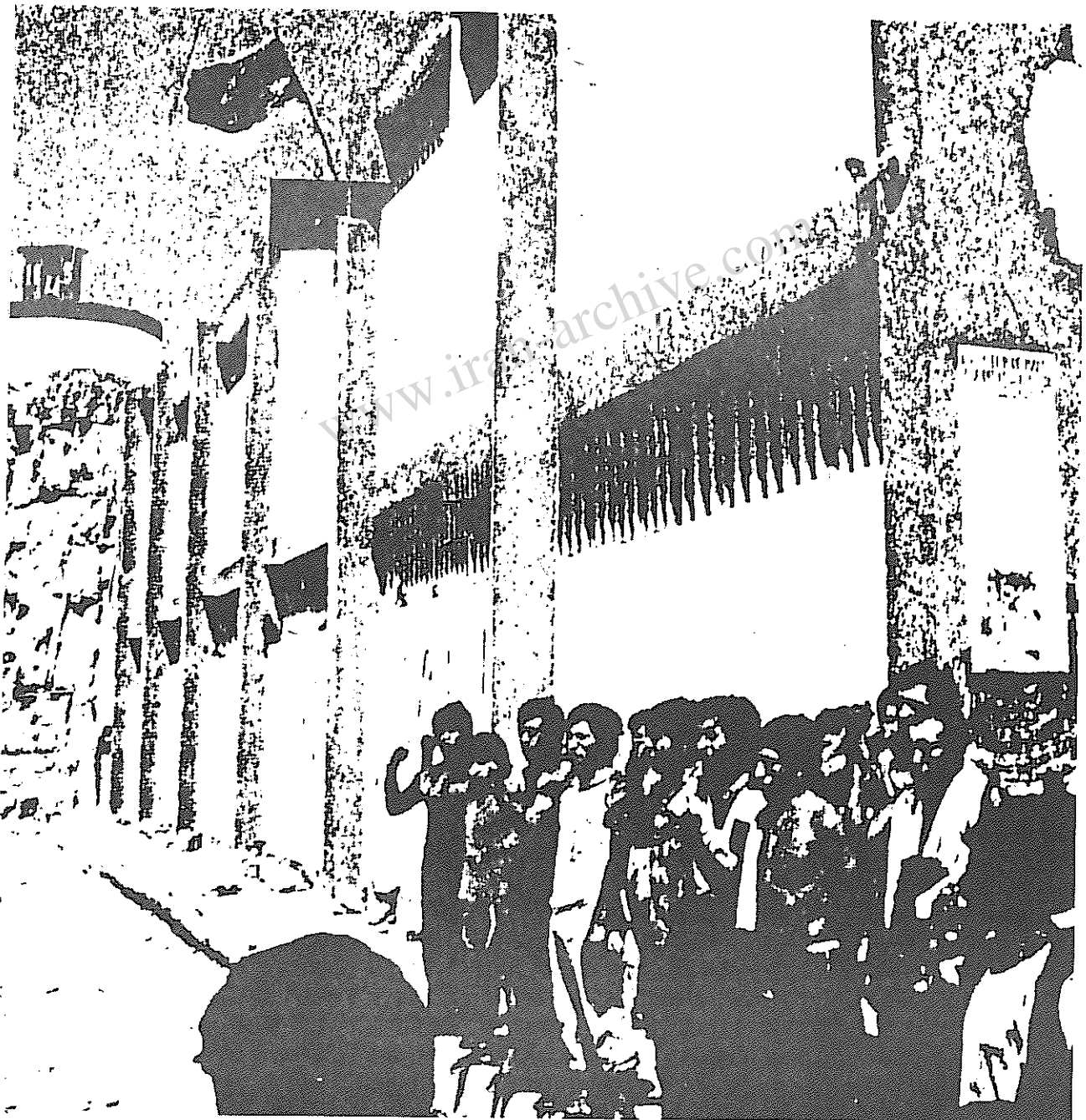
"کی می رود ز خاطر خون روان یاران"



# قطعه‌نامه

## کمیته مرکزی

### حزب کمونیست پرو



## "روز قهرمانی"

دولت ارتجاعی حزب آپرا APRA از همان ابتدا پای دولت پیشین نهاده و بسه قتل عام انقلابیون پیشبرنده جنگ خلق دست زده است، و با حمایت شدیداً عوامفریبانه و کمک ایپورتونیستهای پارلمانتاریست سعی در سرپوش نهادن بر این امر دارد، جنایات انجام شده توسط پلیس و نیروهای مسلح در آکومارکا، اومارو، بلاویستا، لوكلاپامپا، خوداثبات این امر است.

ارتجاع، افکار پلیدی علیه زندانیان جنگ در سر می پروراند و نابودی آنها را برنامه ریزی نموده این توطئه بطور مشخص در چهار اکتبر سال گذشته منجر به قتل فجیعانه و ناجوانمردانه سی جنگجو در زندان "لوریگانچو" گردید. این جنایت ناپسند بیشک بدون پاسخ نخواهد ماند. خلق قهرمان، خود عاملین این جنایت را به کیفر خواهند رساند.

در هجدهم ژوئن ۱۹۸۶ زندانیان جنگی در ال فرونتون، لورگانچو، و کالاشو علیه جنایت جدیدی که در راه بود بپا خاستند. آنها مکرراً و علناً قتل عامی که دولت و نیروهای مسلح تدارک می دیدند را در دادگاهها و در مقابل مسئولین دولتی افشاء می کردند. آنها در حمایت از انقلاب و دفاع از جان خویش بپا خاستند و بیست و شش خواسته برحق و مستدل مطرح ساختند.

در نوزدهم ژوئن دولت ارتجاعی حزب "آپرا" به رهبری "آلن گارسیا" نمایش مسخره با اصطلاح "کمیسون صلح" را براه انداخته و سپس عملیات انحرافی و ارتجاعی پاکسازی، بسیج نیروی زمینی، نیروی دریائی، نیروی هوائی و پلیس تحت فرماندهی مشترک، را در جهت انجام وحشیانه ترین قتل عام، کشتار صدها جنگجوی چریک و فرزند خلق، آغاز نمود. و یک بار دیگر جنگال خود را به خون جوشان آنها غشته کرد. بگذار آلن گارسیا و کابینه او، فرماندهی مشترک نیروهای مسلح و پلیس بر این ننگ ماندگار سرپوش نهند، خلق هرگز آنرا فراموش نخواهد کرد، و عاملین این جنایات را کیفر خواهد داد.

جنگجویان "ارتش چریکی خلق"، زندانیان جنگی، با اسم شب "شورش برحق است" قهرمانانه و شجاعانه جنگیدند و سرفصل تازه ای را در شجاعت، شهامت و قهرمانی کشودند و سرمشقی از برای تاریخ شدند. تنهایی جنگ خلق می تواند اینچنین نمونه هایی را تقدیم تاریخ کند. نوزدهم ژوئن برای همیشه بعنوان "روز قهرمانی" به ثبت رسیده. خون این قهرمانان، انقلاب را توانائی بیشتری بخشیده و آتش آنرا شعله ورتکر کرده، همچون پرچی عظیمی افراشته شده، و ندای فتح نهائی و اجتناب ناپذیر در جنگ خلق را با بانگ رسا رسداده است. مرگ افتخار آمیز این زندانیان جنگ خلق در میدان نبرد، با خونهای درم آمیخته که پیش از این نیز بر زمین ریخته شده است. ماکمونیستها، جنگجویان و فرزندان خلق، اراده خلل ناپذیر خود را اعلام می داریم که، راه درخشان آنان را دنبال میکنیم، و جنگ خلق را تحت پرچم ظفر نمون مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در جهت خدمت به انقلاب جهانی تابانجا که مشعل خاموشی ناپذیر کمونیسم بر سراسر گیتی پرتوافکن شود، سربلندتر از همیشه به پیش می بریم.

افتخار بر قهرمانان برخاک فتاده، زنده باد انقلاب!

کمیته مرکزی

حزب کمونیست پرو - ژوئن ۸۶

## کشتار در زندانهای پرو

زندان ال فرونتون، ۱۹۸۴.

# کی میروود ز خاطر



## خون روان یاران

قتل عام اسرای انقلابی جنگی توسط حکومت پرو، حرکتی بابرنامه و قصد قبلی بود. آنچه غیرمنتظره بود مقاومت استوارانه زندانیان بود که چندین روز با سربازان حکومتی که به قصد کشتن آنان آمده بودند، نبرد کردند. تقابل میان مقاومت قهرمانانه زندانیان و وحشیگری بزدلانه ارتجاع، هر چه بیشتر نقاب از چهره رژیم کاریستا کنار زده و آنرا تضعیف نموده و مبارزه انقلابی را بعیش راند.

فعالیت انقلابی صدها رزمنده در بند پرویک مشکل فزاینده و سخت سیاسی برای حکومت بوده است. در ۱۹۸۲، بعد از حمله شگفت انگیز ح.ک.پ. که منجر به آزادی صدها زندانی از زندان آیاکوچسو گردید، مقامات مسئول سیاست زیر نظر گرفتن انقلابیون مظنون در زندان مردان لوریکانچو نزدیک لیما، زندان زنیسان کالائو، و زندان جزیره فرونتون با فاصله ۱۰ کیلومتر از ساحل، را اتخاذ کرده اند. اگر مردم سراسر جهان

بدیدن این زندانها بیایند، احترام و تحسین خود را نشان ایننادگی زندانیان در مبارزه انقلابی شان (حتی در این شرایط) وعزم آنان برای تبدیل این اماکن به "سنگرهای درخشان نبرد"، خواهند نمود. آنها در این "سنگرهای درخشان نبرد" تعلیمات سیاسی، ایدئولوژیکی، فیزیکی و آفرینش هنر انقلابی و کارهای دستی را پیش بردند. این زندانها به مظهری از ورشکستگی سیاسی و مخنوی رژیم و ناتوانی فزاینده اش در خاموش کردن جنگ خروشنده خلق، بدل گردید.

رژیم به حالات متعددی در شکل حملات آشکارا مرکبار، که در چند سال گذشته بنجر به مرگ بسیاری از زندانیان کشت و همچنین بصورت آزار روزانه و کوشش برای درهم شکستن روحیه سلامتی زندانیان، دست زد. در ژوئیه ۱۹۸۵، همزمان با عملیات نظامی ح.ک.پ. در سراسر کشور، زندانیان جنگی کالائو، فرونتون، لوریکانچو نگهبانان رابه گروگان گرفتند و سلاحها - بشان را برداشته و برای خود سنگر کردند.

آنها از دولت خواستند که با آنها قرارداد ی ببندد، نکته اصلی قرارداد این بود که، زندانیانی که به عنوان "تروئیستهای مظنون" حبس شده اند به سایر زندانها تقسیم نشده پایه زندان جدید التأسیس و فوق امنیتی در کانتوگرانده انتقال نیابند، دولت بلونده در اواخر زمامداریش تسلیم گردید و این موافقتنامه را امضاء کرد. در اکتبر ۱۹۸۵، حکومت کاریستا که تازه بر مسند نشسته بود، منکر موافقت نامه ها شد و کاردها را برای حمله به لوریکانچو گسیل کرد. این عمل انتقام جویانه منجر به کشته شدن ۵۰ زندانی گردید.

در اواسط ۱۹۸۶، حکومت کاریستافکر فرستادن زندانیان به کانتوگرانده و/یا انتقال دوباره آنان به زندانهای منطقه فوق العاده تحت حاکمیت ارتش، را دوباره احیاء کرد. در ماه آوریل، در یادارپونس - کانه سا، بنابه گفته بعضی ها به ضرب کلوله ح.ک.پ. کشته شد. در یادار مذکور فرمانده تفنگداران دریائی بود و از سوی ستاد مشترک نیروهای مسلح مسئولیت

واحد سلاح به چنگ آمده، پاسخی جنگی دادند. تصاویر اخبار تلویزیونی پرچم سرخی با علامت داس و چکش ح.ک.ب. نشان داد که در میان دود در بالای لوریگانچو در اهتزاز بود. بزودی پخش تلویزیونی به سبب "اشکال فنی" قطع گردید. بالاخره، نیروهای مرکب ارتش، گارد غیر نظامی، گارد جمهوری برای فروریختن دیوارهای سلولهای بلوکی که زندانیان در آنها حبس بودند، از دینامیت استفاده کردند.

بنظرمی رسد که زنان نیز در ال کاللا - شوتاصبح پنج شنبه ایستادگی کردند. سه یا چهار نفر از تقریباً صد زندانی آنجا - در گزارشاتعدادها متفاوت است - کشته شدند. بسیاری دیگر در جریان نبرد زخمی شدند. بعد از آنکه زندان دوباره بدست مقامات دولتی افتاد و یک منطقه نظامی درست شد که ورود غیر نظامیان از جمله وکلای اعضا خانواده و خبرنگاران به آن ممنوع بود مردم از خیابانها شاهد این بودند که چگونه زنان جورانه سر خود را از میان میله ها بیرون آورده و فریاد می زدند " کی میرود ز خاطر خون روان بیاران ؟ " زنده باد صدر گونزالو" صدر ح.ک.ب.

سه برخاسته از خلیج لیما / کالاشو مانعی برای دیدن حوادث ال فرونتون از ساحل گردید. نبرد تا دوازده روز یعنی تا صبح جمعه ادامه داشت - ناوهای هلیکوپتر بر و کشتی های توپدار جزیره کوچک را بسی و فقه به توپ بستند. تیم تخریب وانهدام غواصان، مواد منفجره کار گذاشتند. ظاهراً یک سری حلات هوایی و دریایی در جریان بود. بالاخره بعد از آنکه نظامیان جزیره را گرفتند، آنرا نیز منطقه نظامی اعلام کردند. بدین ترتیب بعد از دو هفته هنوز امکان ارائه آمار دقیق کشته شدگان و اینکسه دقیقاً چه اتفاقی افتاد، وجود نداشت. نیروهای مسلح مرگ ۱۴۱ نفر از ۱۶۹ زندانی را به وابستگان شان اطلاع دادند. مقامات مسئول قادر نبودند توضیح بدهند که چرا زندانیان در اوائل نبرد پنج تن از نگهبانان زندانی را آزاد کردند.

صدها تن از وابستگان زندانیان که برای تقبیح این قتل عامها تظاهرات کردند، در مسیر مورد ضرب و شتم پلیس قرار گرفتند. گزارشهای مبنی بر اینکه تعدادی از آنها نیز کشته شدند، وجود دارد.

دولت گزارش داد که سه سرباز به قتل رسید. اعلام گردید که لوریگانچو نیز برای یک هفته تحت کنترل نظامیان خواهد بود -

این زندانیان انقلابی راه مبارزه را بر گزیدند.

در ۶ صبح چهارشنبه ۱۸ ژوئن زندانیان سه بازداشتگاه یک بار دیگر یکصد و متحد برخاسته، گروگان گیری کرده و سلاح بدست گرفتند. بعداً مطبوعات گزارش کردند که بر روی دیوار فرونتون با حروفی بزرگ نوشته شده بود "جهش بزرگ را با همسری طلایی پایان دهید". که اشاره ای است به مراحل پایانی جهش بزرگ حزب که کارزار نظامی برای کسب مناطق پایگاهی انقلابی در روستاها می باشد. زندانیان سه خواسته مطرح کردند: رژیم کار سیاه قرار دادی که زندانیان سال قبل با حکومت مبنی بر بره رسیت شناختن آنان بعنوان "زندانیان ویژه و نه تروریست" امضاء کرده بودند، وفادار بماند، ثانیاً قانونی به تصویب برسد که به موجب آن هیچ زندانی جنگی به کانتوگرانده انتقال نیابد، ثالثاً تا تصویب این قانون کسی به آنجا انتقال پیدا نکند، دولت به "کیسیون صلح" که جهت پیدا کردن یک "را محل سیاسی" برای جنگ خلق بوجود آورده بود، "کیسیون حقوق بشر پارلمان" و ستاد مشترک نیروهای مسلح، فرا - خوان جلسه داد. در این جلسه تصمیم گرفته شد که نیروهای مسلح به داخل فرستاده شوند. لوئیز آلبرتو سانچز معاون رئیس جمهور بعداً ادعا کرد که این گروه تلاش کرده بود با زندانیان مذاکره کند اما آنها به سبب "یک فرمانبرداری تقریباً" مذهبی از یک تعصب جدید "از مذاکره امتناع کردند. مطبوعات ارتجاعی جهان حسب الوظيفه این دروغ را تکرار نمودند که "تصعب" زندانیان هیچ راهی برای دولت باقی نگذاشت و اینکه در آستانه برگرداری کنگره بین الملل سوسیالیست قرار لیما برای "لکه دار کردن پرستیژ پرو" زندانیان حقیقتاً خواهان مرگ خود بودند.

با این وجود، تنها چیزی که دولت در مذاکرات بدان علاقه داشت مرگی سریع برای زندانیان جنگی بود.

حتی یک نفر از ۱۵۹ زنده در لوریگانچو زنده باقی نماند. ظاهراً بسیاری از آنها زنده اسیر شده و سپس برترتیب با سرنیزه مورد حمله واقع شده و به گلوله بستند شده اند. دولت کشته شدن ۱۰۰ نفر را بدین طریق می پذیرد. زندانیان لوریگانچو در سراسر آن روز در مقابل کوماندهای نیرو - های مسلح و تفنگداران دریایی ایستاده بودند. آنها استحکاماتی در سلولهای بلوکی و محوطه زندان ساختند و با سلاحهای خانگی

عملیات ضد شورش را بعهده داشت و بریک رشته از قتل عامهای توده ای دهقانان نظایت کرد. مقامات مختلف بیرون و درون حکومت از این صحبت میکردند که سرویسهای مسلح باید برای احیای روحیه جنگاوری در حال نزولشان، دست به انتقام بزنند - یعنی اینکه نیروهای مسلح خود می باید "نظم" را در زندانها "احیا" کنند. نقشه برای انتقال زندانیان بجائی که تحت کنترل مستقیم نظامیان باشد، یک تهدید آشکار برای کشتن آنان بود.

نامه ای که توسط زندانیان لوریگانچو در ۱۹ مه ۱۹۸۶ نوشته شده بود در مجله پروئی آکویس ایکس Aquis X درج گردید. این نامه قتل عامی که توسط نیروی دریایی در آپیوکایا کولچه کوا، تا مبعوضت گرفت و کشتاری که بوسیله سرویسهای امنیتی تفنگداران دریایی و با شرکت مستقیم آمریکا در هومبو، هواچا شو، اکی چا، اوچراگی بوقوع پیوست را تقبیح کرد. نامه سپس مقامات مسئول رامتهم نمود که آنها می - خواهند از طرح تهدید به انتقال برای براه انداختن این قبیل قتل عامهای زندانیان استفاده کنند" تا یک ضربه روحی به انقلاب و طبقه کارگر وارد آورند. آنها می خواهند از زندانیان جنگی انتقام بگیرند، و در حال نقشه ریزی کشتار جمعی ما هستند تا تقاص خون "ادمیرال" را گرفته باشند.

"هدف اصلیشان فرونتون است. امکان آن میرود که بخوانند حرکت تحریک - آمیزی راه بیاندازند. اگر گارد جمهوری (کارهای زندان) نتواند با آنها مقابله کند، تفنگداران دریایی را بدون خواهند فرستاد.

"در لوریگانچو، نقشه آنها انجام متوالی کشتار جمعی می باشد."

"در کالائون نقشه شان وارد آوردن ضربه به زنان است."

"مامی خواهیم مقاومت کنیم. آنها نمی خواهند ما را زنده از اینجا بیرون انتقال دهند. ما خواستار تضمینهای در مقابل نقشه های دولت هستیم."

وکالی زندانیان چندین بار در طی ماه بعد در مطبوعات و مجامع عمومی توطئه نابودی جمعی زندانیان را تقبیح کردند. بعدها بعد از قتل عام نیویورک تایمز فاش کرد "مقامات نظامی در مورد یک برنامه از قبل تهیه شده جهت بخون کشیدن تا آخرین فرد اسیران عضو سندرو به بحث نشستند."

و این زمانی کافی برای از بین بردن شواهد بود. نظامیان در چند ساعت اجساد را به نمایش گذاشتند تا "از اعمال تبلیغاتی گروههای خرابکار که در جبهه های قانونی فعالیت می کنند، دوری جویند". اما موج انفجاری اعتراض که پرو را در بر گرفت، گارسیا را مجبور به اتخاذ تدابیر عوام - فریبانه معینی کرد.

یک هفته بعد از قتل عام، گارسیا به خبرنگاران اجازه بازدید از لوریگانچو را داد، زیرا کسی زنده باقی نمانده بود تا گزارش رسمی را مورد انکار قرار دهد. البته نقاطی از زندان که در آن اشخاصی زنده مانده بودند، جزء مناطق ممنوعه اعلام شده بود.

گارسیا اعلام کرد که امر تحقیق تمام و کمال این حوادث را دنبال خواهد کرد و اینکه "تمام کسانی که مسئول بوده اند مجازات خواهند شد."

گارسیا در همان پیام همچنین حداکلی اطمینان خود را به فرماندهی مشترک نیروهای مسلح، به ویژه تفنگداران دریایی، نیروی زمینی و دریایی، ابراز کرد. او گفت "من از عمل فرماندهی مشترک حمایت می کنم." فرماندهی مشترک نیروهای مسلح و فادارانه فرامین دولت را اطاعت کرد و ما از اعمال آنها حمایت می کنیم " با این وجود او سخن را به آنجا کشاند که بگوید برخیزا مرتکب "انتقام جنایتکارانه، افراطی و غریزی" شدند. نزدیک به ۱۵ افسر و ۸ کار در جمهوری بخاطر "افراط" دستگیر شدند.

کار در جمهوری یک واحد پلیس است که مسئولیت امنیت زندانها و دیگر اماکن عمومی را بعهده دارد. آنها کوچکترین (و از نظر سیاسی کم نفوذترین) سرویس مسلح هستند. اخیرا رئیس پلیس آن، بخاطر برخوردهای دیگر با طبقه حاکمه مجبور به استعفا گردید. آنها در فرماندهی مشترک نیروهای مسلح که حمله به زندان را رهبری کردند، نماینده ای ندارند. سخن دیگر، آنها بزه های بلاگردان مناسبی - اگر چه بزرگ کردانی کرک صفت - برای حکومت و همینطور برای نیروهای مسلح هستند.

با این وجود نمی توان گفت که گارسیا عقب نشینی کرد. او به خبرنگاران اطمینان داد که اگر باز با چنین طغیانهایی در زندان روبرو شود همین تدابیر را از اول تا آخر بکار خواهد بست. او اعلام کرد "با کسانی که هیچ حقی ندارند مگر تحمیل مجازات قانونی، مسئله ای جهت مذاکره

وجود ندارد."

علیرغم استعفاء، نمایشی رئیس کارهای جمهوری و استعفاهای قابل انتظار چند تن از مقامات دولتی، نیروهای مسلح دست نخورده باقی ماند و هیچ اظهارندامتی بصورت علنی انجام نداد. ژنرال سینروس در مقابل سؤال مجله اویگا که پرسیده بود آیا دولت می دانست از فرستادن نیروهای مسلح به زندانها چه می خواهد، پاسخ داد، "مردان من برای کشتن تعلیم دیده اند" "اگر سندیستها مرگ را به انتقال به کانتوگرانده ترجیح میدهند، در آن صورت آنها به آنچه که می خواستند رسیدند. خیلی کم پیش می آید که ما بتوانیم این لدت را به خرابکاران بدهیم." گارسیا اضافه کرد، "اپوزیسیون سعی در ایجاد دشمنی میان نظامیان و غیرنظامیان دارد، ارتش شایسته احترام است."

در همان ابتدای قتل عام، پیش از آنکه طوفان سیاسی درگیره، آلفونسو بارانتسز رئیس چپ متحد و شهردار لیما ضمن بیانیه ای گفت "وقتی قانون شکسته میشود باید آنرا احیاء کرد." - اشاره به یونانیان است و نه نظامیان، و البته او آنقدر در اندیش بود که بگوید "قدرت و اعتبار باید از طریق اجرای قانون بدست آید و نه از نقض آن." بعداً این رهبر چپهای رنگارنگ مورد حملات عوام فریبانه ریاست جمهوری واقع شد.

انترناسیونال سوسیالیستها رسماً رضایت خاطر خود را از اعمال گارسیا اعلام کرد.

انترناسیونال سوسیالیستها اولین کنگره جهانی خود را در آمریکای لاتین در آخرین ساعات قتل عام افتتاح کرد - و الحق نمی توانست در زمانی مناسبتر از آن صورت گیرد. این کنگره که به ریاست ویلی برانت صدراعظم سابق آلمان غربی برگزار شد، بقصد افزایش اقدامات ارتجاعی معین در آمریکای لاتین، توسط امپریالیستهای اروپای غربی ساخته و پرداخته شده بود. حمایت از گارسیا (حزب آپرای گارسیا عضو انترناسیونال سوسیالیستهاست) و جناح انداختن سوسیالیستها بعنوان "جناح باحسن نیت" بلوک آمریکا از طریق انتقاد از دولت ریگان، بخشی از این اقدامات است. سوسیالیستها با اینکه تاحدی در ارتباط با نیکارا گوئه از ریگان انتقاد می کنند اما اساساً از توجیه وی مبنی بر اینکه دولت ماناگرا عدم تعهد و عود را نقض کرده، حمایت مینمایند. کنگره سوسیالیستها هم در ابتدا او هم در انتهای نشست طی بیانیه هائی اعتماد و

اطمینان خود را نسبت به دولت گارسیا ابراز کرد. گارسیا با ظاهر شدن در مقابل نمایندگان کنگره و سپردن قول تحقیق در مورد اعمالی که دولتش مرتکب شده، کار آنها را تسهیل کرد. ویلی برانت باید گمانی در مورد خطر کودتای نظامی اخطار کرد تا با علم کردن "لولوی نظامیان" و گارسیا دلپذیرتر بنظر برسد.

اما هیچکدام از اینها نمی توانست این حقیقت را کتمان کند که چند صد زندانی مسلح به تیروکمان، قلاب سنگ و چند عدد سلاح مصادره شده (بنابر گزارش خود دولت ۴ قبضه درال فرونتون) در مقابل یک ارتش مدرن ایستادگی کردند. قدرت خط سیاسی و موضع طبقاتی آنها در چنین شرایطی اثبات این نکته بود که چقدر چنین خط و موضعی می تواند نیرومند باشد و تیروکمانها و منتر شود. زمانیکه در مسیر جنگ خلق جهت برپاشی ارتش انقلابی بکار گرفته شوند، تقریباً

همه مفسران بورژوازی ادعان دارند که گارسیا (چشم و چراغ و امید بزرگ امپریا - لیسم که قرار بود توده ها را فریب داده و هم - زمان ارتش، آنها را که فریب نخورده اند را قتل عام کند و بدین طریق موقعیت ارتجاع را تثبیت نماید) بایدترین بحران سیاسی در زندگی رژیم جوانش روبرو است. انترناسیونال سوسیالیستها نیز جایگاه وی را در این قتل عام تشخیص داد و مانورهای بعدی برای توجیه این کار بحدی زبان آور بود که مطبوعات کشورهای مانند اسپانیا (جائیکه سوسیالیستها در قدرت هستند) از کنگره بعنوان "یک مصیبت" نام بردند و روزنامه ال پائیس El Pais مادرید که وابسته به حزب حاکم اسپانیا است، فراخوان خشکینانه دعوت به "کنگره فوق العاده" جدید را منتشر کرد. تا از طریق آن، لطمات وارده از سوی کنگره ای که قرار بود شیور پیروزی انترناسیونال سوسیالیستها را در آمریکای لاتین بصدا در آورد، جبران کند.

حال که صحبت از مطبوعات شد، نباید اشاره کنیم گزارشهای از نظامها و تدارک تظاهرات در شهرها، که تعدادشان در حال فزونی است، در مطبوعات درج شده اند. در خود پرو، گزارشات روزنامه - ها همه دلالت بر آن دارد که در بحبوحه بحران سیاسی همگین و انزوای رژیم گارسیا، ک. پ. در تلاشی سخت برای وارد آوردن ضربات نظامی بر رژیم است، تا بدین ترتیب آنها را رچه بیشتر تضعیف کرده، ساختمان ارتش چریکی خلق و مناطق پایگاهی انقلابی (بمنابه نقاط ظهور رژیم انقلابی دموکراتیک نوین) را به پیش برد. ●

## گام‌های بزرگ انقلاب پرو

# شعله‌ها به استان پونو سر می‌کشند

کزارشهایی که از پرو می‌رسد از پیشرفت موفقیت آمیز اهداف تعیین شده در دستور روز حزب کمونیست پرو (ح.ک.پ) مبنی بر برپائی یک سلسله جبهه - های چریکی حکایت می‌کنند. ایسمن در طول سلسله جبال کشور، از کایامارکا (Cayamarca) در شمال گرفته تا پونو (Puno) در جنوب و همچنین از شهرهای جلگه های ساحلی در غرب و جنگلهای کوهستانی گرفته تا شرق امتداد دارد.

در جبهه های چریکی مناطق روستائی، عملیات مسلحانه انقلابی در طول ۱۹۸۵ م - چه بیشتر شکل کمینهای چریکی علیه واحدهای ارتش از جمله واحدهای موتوریزه ارتشی را بخود گرفت. در چند سال اول جنگ که از سال ۱۹۸۰ آغاز گردید، انقلابیون توجه خود را معطوف به پاسگاههای پلیس و درگیری با واحدهای پلیس کرده بودند. برای مثال در ماریاس، یک کشت سواره نظام در آیامونته (Ayamonte) از استان آیاکوچو، بنا بر گزارشهای حکومتی "غافلگیر شده" و نظامیان کشته شدند. توانائی چریکها در دست زدن به چنین عملیات تهاجمی مستقیم علیه نیروهای مسلح [حتی در این مقطع که انقلاب هنوز در مرحله تدافع استراتژیک قرار داشته و پیروسه دشوار قدرت گیری از طریق جنگ طولانی مدت خلق را پیش روی خود دارد] نشان دهنده افزایش کیفی قدرت نظامیشان می باشد.

در اواسط ۱۹۸۴ ح.ک.پ شروع کار - زار "جبهه بزرگ را آغاز کنید" را اعلام کرد. هدف از این کارزار "گرفتن ذره به ذره قدرت" در روستاها به همراه محورهای اصلی جنگ چریکی و گسترش مناطق پایگاهی انقلابی بود. در این مناطق ح.ک.پ دهقانان را رهبری کرده و آنها را در سازمانهای انقلابی توده ای گوناگون و در رأس آن نیروهای مسلح انقلابی -

سازماندهی می کند تا ملاکین فئودال قدیمی و قدرت سیاسی دولتی را درهم شکسته و آنها را با کمیته های انقلابی خلق، متشکل از نمایندگان خود توده ها جایگزین سازد.

کمیته های انقلابی خلق متکی بر قدرت نیروهای مسلح انقلابی، اشکال جنینی یک قدرت جدید دولتی هستند که دفاع از اراضی ملاکین و مقامات دولتی را که توسط دهقانان مصادره شده، برعهده دارند. نیروهای متحرک ارتش چریکی خلق (لج.خ) عمدتاً برای بسیج دهقانان جهت حمله به مالکیت نیمه فئودالی زمین و سرنگونی قدرت سیاسی کهنه از این دهکده به آن دهکده می روند، و واحدهای حزبی نیز - ترویج، تبلیغ و کار سازمانی و جسدب دهقانان جدید به صفوف خویش به پیش می برند. نیروهای متحرک واحدهای حزبی راپشت سر می گذارند. این واحدها وظیفه کمک به برقراری و تحکیم کمیته های نوین خلق، سازماندهی تشکیلات انقلابی توده ای زنان، جوانان، دهقانان و کارگرانی که نمایندگان انتخابی شان (همراه با نمایندگان تجار کوچک و دیگر بخشهای خرده بورژوازی روستائی) اعضا کمیته خلق را انتخاب می کنند، را برعهده دارند. به علاوه کار ساختن میلیشیای ده و واحدهای محلی ا.ج.خ، و تعلیم و تربیت پیشروترین عناصر بعنوان عضو حزب نیز برعهده آنها است. بدین طریق، با اتکاء به خود توده ها دهقانی و برانگیختن و سازماندهی و آموزش آنان، مناطق چریکی به مناطق پایگاهی تبدیل می شوند. یعنی از منطقه ای کسه قدرت سیاسی در دست دشمن بوده لیکن چریکها غالباً امکان تهاجم به آنها دارند به منطقه ای تبدیل می کردند که طبقات انقلابی در آن قدرت را بدست می گیرند. اگرچه در این لحظه مناطق پایگاهی انقلابی علی الظاهر و حتی بطور نسبی تحکیم نشده اند، اما در مناطق وسیعی از کشور چنین مناطقی در حال ظهور هستند. ح.ک.پ مناطق پایگاهی را "جوهر جنگ خلق" می نامد.

اشکال گوناگونی از قدرت سیاسی به منصفه ظهور رسیده اند: کمیته های خلق در مناطقی که ارتجاع سرنگون و بیسرون رانده شده، کمیته های بازسازی قدرت خلق در محلی که دولت قادر به ورود به آن

و سرنگون کردن کمیته های خلق بوده ولی در حال حاضر چریکها مشغول پی ریزی دوباره قدرت انقلابی هستند، کمیته های مخفی خلق در مناطقی که ارتجاع مقامات را بر سر کار گمارده حال آنکه در واقعیت امر آنها قادر به پیش برد حاکمیت ارتجاع نیستند، کمیته های سازمانده قدرت خلق در مناطقی که مقامات سیاسی و فئودالی کهنه بیرون رانده شده اند ولی نیروهای مسلح دشمن کماکان عمل می کنند. این اشکال متفاوت انعکاس ناموزونی در رشد مناطق پایگاه انقلابی است.

علاوه بر جبهه های چریکی در کوههای مرکزی، جبهه های دیگری در سواحل جنوب غربی آریکویپا (Arecipa) و جنگلهای کوهستانی شرق "کمان جنگلی" را امتداد رودخانه هوالاگا (Huallaga) شروع برد کرده اند. مناطق جنگلی کوهستانی، جایی که محصول اصلی کوکا است، دهقانان از یک طرف درگیر جنگ علیه ملاکین هستند که زمین آنها را از چنگشان بیرون می کنند و سوداگران مواد مخدر که محصول آنان را بسرقت می برند و از طرف دیگر علیه UMOPAR "پلیس مواد مخدر" ایالات متحده آمریکا که اغلب با سوداگران مواد مخدر همکاری می کنند و لسی همیشه سعی در ارباب دهقانان دارند. گزارشات دیگری نیز در دست است

که از تحکیم ارتباط ح.ک.پ را با معدنچیان (که یک بخش مهم از کارگران صنعتی پرو هستند) حکایت می کند. وزیر معادن و انرژی ادعا کرد که در ماه مارس، ح.ک.پ در طول یک اعتصاب هفده هزار نفری کارگران در معدن دولتی سنترومین (Centromin) در استان پاسکو آنها را در بررسوردهای مسلحانه و هتیمی کرده است. سه هزار اعتصابی به همراه زنان و فرزندانشان برای اعلام شرایط اعتصابیون و کسب حمایت برای مطالباتشان مبنی بر دستمزدها بالاتر، بسک

"راهبیمائی جانبازی" را سازمان دادند. آلن گارسیا رئیس جمهور پرو در فوریه اعلام کرد که "سند رولومینوز و مرتکب یک اشتباه استراتژیک شده" و در ادامه تأیید کرد که ح.ک.پ در پنج استان

مرکزی و استانهای کوهستانی شمال مستقر گشته است او گفت "اگر دامنه فعالیت آنها تا آندیان ترابیز" استانی در جنوب و جنوب مرکزی کوههای آند - "گسترش پیدا کرده بود، ماباشکلات بزرگتر و جدیتسری روبرو می شدیم و شاید تخریب و خرابکاری پیروزیهای حادثی کسب می کرد... حالا خیلی دیر است."

کارسیا زمانی مفت و مجانی به اندرز، کوئی برخاست که ح.ک.پ. در حال انجام حملات چشمگیری در سراسر پرو بوده، ظاهراً فعالیت حزب به منطقه کوهستانی مرکزی محدود نشده بود و حتی بهنگام سخنرانی کارسیا بمبئی ساختمان بانک نزدیک محل سخنرانی را زیر و رو کرده، تلافی وی جهت براه انداختن جشنی خیابانی بمناسبت تأسیس حزبش در ترخیلو Trojillo را مختل ساخت (ترخیلو شهری ساحلی در شمال پرو است که بعنوان پایگاه اصلی قدرت حزب حاکم APRA محسوب می شود) همزمان با این، در لیما دو دفتر حزبی دیگر و شش سفارت مورد حمله قرار گرفت. کارسیا مجبور به اعلام و تداوم وضعیت اضطراری در لیما شده بود و حزب او بناچار در نخستین قدم در ترخیلو قصد قدرت نمایی داشت. بدنبال یکسری تعرضات به ساختمانهای دولتی مقررات حکومت نظامی بین ساعات یک تا پنج بعد از نیمه شب بابه خیابان آوردن تانک ها به اجرا گذاشته شد. طی سه ماه نخستین اجرای مقررات حکومت نظامی که از فوریه آغاز گشته بود، ارتش ۲۸۱۱ نفر را بازداشت کرد و چهار نفر را در جریان گشت های شبانه به قتل رساند.

چند روز بعد از رجزخوانی کارسیا، یک خیزش توده ای دهقانی تحت رهبری ح.ک.پ. درست در منطقه ای که کارسیا آن را غیرممکن می خواند، شروع شد - در استان جنوبی پیونو. این استان با وسعتی معادل خاک بلژیک در بلندیهای آند (۲۶۰۰ متری) هم مرز با دریایچه تی تی کاک، و کشورهای بولیوی و شیلی قرار گرفته است. استان پیونو Puno تاریخچه ای مهم از مبارزات دهقانی، بخصوص مبارزات سال های ۱۹۶۰ را پشت سر دارد. رژیم نظامی که در سالهای ۱۹۶۰ با قدرت رسید و خود را "انقلابی" می خواند، اقدام به یک "رفرم ارضی" کرد که بخشی از بزرگترین املاک فئودالی روم های وسیع آن را به "تعاونیهای دولتی" که توسط تنی چند از دهقانان ثروتمند (اغلب همان مقامات فئودالی سابق - با

فرزندانشان) اداره می شدند، واگذار کرد. و این در حالی بود که اکثریت قریب به اتفاق دهقانان کاملاً یا اساساً بی زمین ماندند. این "تعاونیها" یک پایه مهم اجتماعی برای احزاب گوناگون رفرمیست و ریزینیست که تا این اواخر نقش غالب در زندگی سیاسی منطقه بازی می کردند، محسوب می-گشت.

گزارشهای مطبوعاتی از هفت تعرض چشمگیر تحت رهبری چریکها به تعاونیهای پیونو در ماههای فوریه و مارس خبر می دهند. بنا بر گزارشی "ح.ک.پ. مضمون تبدیل پیونو به یک آباکوچی دیگر" گردیده، یعنی تبدیل به استانی که تاکنون عمده ترین پایگاه انقلاب بوده است. دهقانان پیونوی در حال بدست گرفتن سلاح و مصادره املاک در ابعای وسیع هستند. در یک مورد دهقانان فقیر بطور خودجوش به ساختمان اداری یک "تعاونی" بزرگ حمله کرده و آنرا سوزاندند و زمین را تصاحب نمودند. در جایی دیگر، بعد از آنکه چریکهای ا.ج.خ. یک مزرعه اربابی را مورد حمله قرار داده و سوزاندند و آنجا را

یشت سر گذاشتند، فردا، بهنگام طلوع خورشید، بر بالای یک گذرگاه کوهستانی با دهقانان چشم انتظار دهکده مجاور روبرو شدند که می خواستند چریکها به دهکده آنها هم بیایند. اگر چریکها به یک دهکده نیایند دهقانان بادل نگرانی می پرسند، "رفقا کجا هستند؟"

بعد از آنکه فرماندار یک ناحیه در فوریه به ضرب گلوله کشته شد، سایر مقامات محلی شروع به استعفا دادن نمودند. آنها همراه با تجار بزرگ همگی با هم شروع به ترك استان کردند، یعنی نه فقط از مناطق روستائی خارج شدند بلکه آزانگارو Azan garo که بزرگترین شهر در ناحیه مرکزی استان می باشد، را نیز ترك گفتند. بنا بر گزارشی ح.ک.پ. لیست ۱۵ تن از مقامات و تجار بلند پایه را در این استان انتشار داده و به آنها اخطار کرده بود که در صورت عدم ترك فوری شهر آنها را خواهند کشت. مطبوعات از قول مقامات پلیس نقل می کنند که آنها زقلت و پراکندگی نیروهایشان در چهل پایگاه پلیس در اطراف ایسن

استان گله مندند. تاکنون هنوز ارتش را به پیونو اعزام نکرده اند، اگرچه چنین اقدامی اخیراً مد نظر قرار گرفته، یکی از دلایل این امر، مشکلات بیشتری است که چنین حرکتی در راه تمرکز نیروهای ارتش گذاری می نمایند، و دولت تاکنون حتی یک در ناحیه مرکزی کوهستانی (یعنی کاری که

تاکنون به پیش رفته) و در رأس همه در آباکوچی ایجاد می کند. البته اخیراً مسئله اعزام ارتش به پیونو نیز مورد توجه مقامات قرار گرفته است. ورود ارتش به پیونو انبوه تضادهای سیاسی را وخیم تر خواهد ساخت. آنچه در افق مبارزات پیونو نمودار گشته است، یعنی حملات ویرانگر به مالکین ارضی و پلیس، بیرون راندن آتوریته کهن، برانگیختن دهقانان در ابعاد توده ای و ساز - ماندهی آنها در نیروهای مسلح انقلابی، تصویر روزهای آغازین برپائی قدرت سیاسی انقلابی در آباکوچی ۶ سال پیش را به نمایش گذارده است. اگر ورود نیروهای ارتش منظم به درگیریها در سال ۱۹۸۲ و ترقی کمی و کیفی قدرت آتش ارتجاع، توانست بعضی ضایعات را به انقلاب تحمیل نماید، وقایع اخیر نمایانگر تعمیق انقلاب در دیگر نقاط کشور (حتی در مناطق مهمی که دولت قبلاً موفق به بازپس گرفتنشان شده بود) می باشد.

پیرو در حال حاضر درجبهه های بسیاری دستخوش یک خیزش توده ای است. این خیزش در مناطق گوناگون روستائی و در میان بخشهایی از دهقانان، در بین کارگر - ان مزارع ساحلی و زمینهای وسیع کشت نیشکر جریان دارد. اخیراً کارگران این مزارع شاهراه اصلی شمال - جنوب را تصرف کردند، و کارگران شهری و بخشهایی تخصصی نیز اعتصابات و راهپیمائیهای مهمی را براه انداختند. در چنین اوضاعی است که ح.ک.پ. می کوشد تا "سه سلاح جادویی" انقلاب را مستحکم نماید: حزب، ارتش انقلابی، و اشکال انقلابی نوینی از قدرت سیاسی مشترک طبقات انقلابی Andean "دوزنقه کوهستانی آند" Trapeze بخاطر میلیونها سکنه دهقانی اش کلیدی بر دروازه های آینده پرو است. دولت کارسیا در سخنرانیهای خود اهمیت بسیاری برای آن قائل شده، و با اختصاص دادن بودجه جهت ساختمان درمانگاه و سد، و گلوله های شکر آلود دیگر قصد جذب یا خنثی نگامداشتن برخی از اقشار دهقانی این منطقه را دارد، کارسیا به تازگی وعده پیشبرد و اجرای اصلاحات ارضی را نیز به پیش گذارده است. این در حالی است که دهقانان خود زمینها را در وسعت هزاران هکتار بچنگ آورده و قدرت سیاسی انقلابی را پایسه - چنین حرکتی در راه تمرکز نیروهای ارتش گذاری می نمایند، و دولت تاکنون حتی یک در ناحیه مرکزی کوهستانی (یعنی کاری که

# طنین بانگ حمایت از جنگ خلق در تمام قاره‌ها



يك كاردستی از زندان لوريگانچو

جنگ خلق که توسط حزب کمونیست پرو به پیش برده میشود در تمامی قاره‌ها طنین افکن شده است. يك کارزار مصمم بین المللی، حمایت از آن سازمان داده و همه گیر نمود، که این کار خود به تخیلی شرايط سیاسی در بسیاری کشورها کمک کرده است.

کارزار جهانی حمایت از جنگ خلق در پرو دهها گردهمائی عمومی گسترده و سایر اشکال جلسات و مباحثات را در پایتختها و دیگر شهرهای جهان ترتیب داد. گزارشها حاکی از فعالیتهائی در اطریش، بنگلادش، انگلستان، کلمبیا، دانمارک، دومینیکن، فرانسه، هلند، هند، ایتالیا، کردستان، اسپانیا، سوئد، سوئیس، آمریکا و آلمان غربی، باشند.

صفت متهورانه انقلابی آن حتی از

کتره جغرافیائی این کارزار برجسته تر بود. کارزاری به حمایت از يك جنگ انقلابی به رهبری حزب کمونیست پرو بنسبته يك بخش آگاه و پرافتخار مبارزه بین المللی برای تسویه حساب با تمامی امپریالیستها و مرتجعین و ساختن جهانی عاری از طبقات. در سالهای اخیر، کارزار بین المللی دیگری به مانند این کارزار وجود نداشته است.

این گردهمائیها يك گزارش مشترک داشت: "جمعیندی از پنج سال جنگ خلق در پرو و شرايط سیاسی جاری"، که توسط يك رفیق پروئی ساکن خارج کشور که از نزدیک اوضاع را دنبال می کند تهیه شده و در اکثر شهرها بوسیله خودی نیز ارائه می گردید. رفیق مذکور نمایش اسلاید گسترده ای نیز در این رابطه تهیه نمود. مضافاً اینکه، نمایشگاه کوچکی از هنر و

پوسترهای انقلابی از پرو که بسیاری از آنها کار خود زندانیان انقلابی جنگ خلق بود، برگزار شد. قطعه ای که بدون شك بیشتر از همه مورد توجه واقع گردید يك قالیچه بزرگ با رنگ آمیزی زیبا و پیچیده بود که در تجلیل از پیدایش ج.ا.ا. در ۱۹۸۴، توسط زندانیان انقلابی زندان جزیره فرونتون در لیما برای کمیته ج.ا.ا. بافته شد. (حزب کمونیست پرو حزب شرکت کننده در ج.ا.ا. است.) يك نوار موسیقی انقلابی نیز که در زندان زنان کالاشو پر شده بود، روح و محترمی انقلاب پرو را بر گردهمائیها القاء می نمود.

فعالیتها در بنگلادش بویژه، نمونه موفقیت آمیز از پیشبرد کار مخفی و علنی بودند که يك عنصر مهم کارزار بود. گزارش کارزار در آنجا حکایت از این می کند که "مردم بنگلادش اطلاعات



اندکی در مورد پیرو دارند - کشوری در نیمکرهٔ دیگر، حتی محافل روشنفکری مرفعی چپ این کشور نیز از آشنائی اندکی باقیام مسلحانهٔ توده ای عظیم و جنگ پیش رونده خلق تحت رهبری حزب کمونیست پیرو برخوردارند. در طول سال گذشته، "جهانی برای فتح" اطلاعاتی را در مورد جنگ عظیم خلق در پرو و میان روشنفکران برد. . . . . رسانه های اطلاعاتی قانونی کشور تاکنون تقریباً هیچ گزارشی دربارهٔ جنگ خلق منتشر ناکرده اند. حتی افتراهای امپریالیسم نسبت به واقعیات در پیرو به کشور مانر سیده بود. امپریا - لیستها و مرتجعین تاکتیک سکوت را در قبال انقلاب پیرو برگزیدند."

گزارشهای حزب پرولتری پورباپنگلا P.B.S.P و حزب کمونیست بنگلادش B.S.D-ML (احزاب شرکت کننده در ج.ا.ا. که زیرزمینی هستند) نشان می دهند که چگونه آنها "مشترکاً چند هزار اعلامیه رادرواحی مختلف شهری و روستائی و بیوزره میان کارگران، دهقانان، دانشجویان و روشنفکران توزیع کردند، در بعضی نقاط آنها بوسیله پوستر، شعار نویسی و غیره تبلیغ راه پیش بردند، همراه با این فعالیتها حزب پرولتری پورباپنگلا یک اعلامیه جداگانه منتشر ساخت و در مناطق روستائی بیوزره در میان دهقانان مناطقی که مبارزه مسلحانه در جریان است پخش نمود. مردم این مناطق تحت تأثیر پیشروی قهرمانانه جنگ خلق در پیرو به چشم انداز مبارزات مسلحانهٔ انقلابی خویش امیدوارتر شده اند. . . . . حماسهٔ شکوهمند جنگ خلق در پیرو موجی از اشتیاق و الهام را در میان صفوف مابوجود آورده است . . . . ." (از گزارش P.B.S.P.) - "شورای همبستگی توده ای جهانی" مشتمل بر کارگران، دانشجویان و سازمانهای فرهنگی مرفعی و چپ، سینارها و گردمائیهای عمومی توده ای رادرجهار شهر بنگلادش برپا کرده بطور متوسط ۴۰۰ - ۵۰۰ نفر در هر کدام شرکت نمودند. سه فقره از این گردمائیها در محوطهٔ دانشگاه برگزار گردید که دانش - آموزان دبیرستانها و دانشجویان دانشگاه محلی و همچنین سایر نیروها رادرب گرفتند. یک گردمائی در ستاد اصلی یک اتحادیه برپا شد که اساساً از کارگران صنعتی و دانشجویان تشکیل گردید که از مسافتات دور برای شرکت در آن و حمایت جنگ خلق وج.ا.ا. آمده بودند. در سالن این اتحادیه، نمایشگاه هنری "تماشاگران بسیاری را از

بام تا شام بخود جلب نمود." "علیرغم وجود موانع بر سر راه کارزار پیرو - کارزاری که در مجموع موضوع نا آشنا وجدیدی بود . . . (و اینکه) تعداد بسیاری مبین پرست، صادق و روشنفکر بوسیله رویزیونیسم دن سیاژیونیسمی به کجراه هدایت می شوند با این وجود، همین بخش از مردم بودند که در مقابل کارزار واکنش نشان دادند. . . . در شهر ناگیور، واحد محلی یک جبههٔ دانشجویی "حزب سیاسی سوسیال دمکرات" طرفدار مکر با همکاری فعالان در "حمایت از جنگ خلق در پیرو" سازمان باصلاح مادر راه مبارزه طلبید. . . . بعضی از عوامل رویز - یونیست طرفدار مکر و هوادار دن سیاژو - پین به عبت کوشیدند که در گردمائی دانشگاه "راج شامی" اختلال بوجود آورند. آنها سؤالات مزخرفی مطرح میکردند، از قبیل "چه کن گفته که حزب کنونی چین رویزیونیست است." و "با آمار و ارقام نشان دهید که شوروی یک کشور سوسیال امپریالیستی است." اما سخنرانان با ارائه فاکت و سند صحیح آنان را خلع سلاح کردند. وقتی که رویزیونیستها دشمنان را روی کرشان نهادند و رفتند، مستهزیب - مجریان برنامه را تشویق نموده و برای شنیدن در مورد اندیشهٔ مائوتسه دون و جنگ خلق در پیرو علاقمندی بیشتر نشان دادند. در این رابطه باید متذکر شد که چپ و مائو - نیسم انقلابی از نفوذ قابل توجهی در این بخش از کشور برخوردار بود اما از آنجا که افراد درگیر در این جنبش به منجلا ب رویزیونیسم دن سیاژیونیسمی در غلطیدند، آن نفوذ آزدست رفت. اخیراً سیاست و فعالیتهای انقلابی در منطقه در حال نیرومندتر شدن هستند.

گردمائی دانشگاه داکا بریاست یک روشنفکر معروف، استاد و رئیس یازدهم یک دیارتمان دانشگاه، برگزار گردید. وی اظهار داشت: "ما از جنگ خلق در پیرو حمایت می کنیم زیرا به ضرورت جنبش انقلابی مشابه ای در کشور مان واقفیم." (به نقل از گزارش B.S.D-ML.) این گردمائی در محوطهٔ چمن دانشگاه توسط ۹ سازمان گوناگون از جمله چند گروه کارگری و دهقانی علاوه بر دانشجویی و دیگر اساتید برجسته، برگزار گردید. در آمریکا، کمیتهٔ حمایت از انقلاب پیرو گردمائیهای توده ای رادرب چنج شهر ترتیب داد که در مجموع حدود ۱۰۰۰ نفر از نیروهای سیاسی فعال، طبقات میانه و نیز

عده ای از میان اقشار پائینی توده هایا (منجمله عده بسیاری از توده های اسپانیائی زبان مکزیک و آمریکای مرکزی) در آنها شرکت جستند. این برنامه ها عمدتاً در شهر سیاه پوست نشین ویرولتری ریچموند، در محله مردم آمریکای مرکزی در سانفرانسیسکو - که فعالیت سیاسی گسترده ای آنجا جریان دارد برگزار گردید. (یک جلسه کوچکتر نیز در شهر مجاور بنام "واتسون ویل" برپا شد که کارگران اعتصابی کنسرو سازی و سایر کارگران رادرب گرفت.) سایر محلهای گردمائی عبارتند از: در محله مهاجر نشینان در لوس آنجلس، در سن دیاگو در مجاورت مرز مکزیک، در دانشگاه میشیگان، در نیویورک سیتی که هائیتی ها بحثی بزبان فرانسه داشتند و مضافاً یک گردمائی بزرگ بزبان انگلیسی - اسپانیائی که طیف وسیعی را از طبقات و ملیتهای مختلف بخود جلب نمود.

در مجموع حدود ۲۰۰۰ هزار نفر در برنامه های اروپا شرکت جستند. برنامه برگزار شده در پاریس قابل ذکرترین بود. در این برنامه بیش از ۴۰۰ نفر از ملیتها و در سنین گوناگون حضور یافتند. منجمله بسیاری ایرانی، آمریکای لاتینی، آفریقائی، یک دسته ۶۰ نفری کارگران ترک، مضاف بر رقم قابل توجهی فرانسوی (باتوجه به شرایط سیاسی جاری فرانسه)، بعضی دیگر بسیاری پاریس سالها بود که اینچنین برنامه واقعا "انقلابی بخود ندیده و مارکسیسم - لنینیسم - اندیشهٔ مائوتسه دون نیز از این چنین رقم مستمعین برخوردار نبوده است.

در پاریس، در کشورهای اسکاندیناوی و در یک سری از شهرهای آلمان غربی و سایر نقاط اروپای غربی، احساس خاصی در محلهای سیاسی بچشم خورد مبنی بر اینکه "مائوئیستها برگشته اند" و از حالا باید بحسابشان آورده در عین حال، بخاطر اعتباری که جنگ خلق پیرو در میان مردم انقلابی اندیش در کسترده ترین مفهوم کسب کرده است، سایر نیروهای سیاسی نیز برای شرکت در کارزار و سازماندهی آن قدم پیش نهادند. منجمله عناصر آنارشیتست، نفوذ در میان جوانان انقلابی اندیش که آزمارکیست - لنینیست - اندیشهٔ مائوتسه دون بریده اند. خصلت انقلابی کارزار و شیوهٔ اتخاذ شده جهت نیل به وحدت (برپایه حمایت از جنگ تحت رهبری حزب کمونیست پیرو، بجای صرفاً "حمایت از حقوق بشر" و یا توافق برخط

پرو، و خط سیاسی جنبش انقلابی انترناسیونال - نالیستی به مباحثات مهمی بر سر ماهیت جنگ خلق در برابر سایر اشکال مبارزه مسلحانه ای که در کلمبیا به رسواشی کشیده شده اند، و علاوه بر سر مسئله اتکاء به خود در برابر وابستگی به کوبا یا شوروی جهت کسب اسلحه، دامن زد. مسئله حزب و جبهه واحد، مبارزه میان دو خط مشی، رویزیونیسم و خود جنبش انقلابی انترنا - سیونالیستی دیگر مباحث این کارزار را تشکیل می دادند. یکسری جلسات کوچک و متوسط در چهار شهر مختلف و در یک مزرعه کشت موز برگزار گردید. در مزرعه برنامه مخفی بود و بحث شدیدی در نیمه شب در زیر نور فانوس در منطقه ای که نیروهای مسلح ارتجاع به کشت دائم مشغول بودند، در گرفت.



گردهم آتی توده ای در حمایت از جنگ خلق در پرو، دانشگاه داکا (بنگلادش)

این کارزار که جنبش انقلابی انتر - ناسیونالیستی آن را بنیان نهاد کامی - مهم در پیشبرد یک کارزار مشترک بین - المللی بزرگ اساس انقلابی بود - ایمن کارزار به تعمیق و گسترش جنبش انقلابی آن کشورهایی که نیروهای انقلابی آنها بر طبق راه انقلاب و شرایط مختلف آن کشوره خود را جهت کسب قدرت سیاسی به نیروی تفنگ آماده می سازند کمک کرد. ایمن کارزار، در کشورهایی که هم اکنون این چنین مبارزه مسلحانه انقلابی از واقعیت بر - خوردار است، نیز نقش ایفاء نمود.

این کارزار، نتیجتاً بر دشمن نیز اثراتی برجای نهاد. یکسری داستانهای وحشتناک و رنگ و رو باخته اما شیرینانه مبنی بر وجود ارتباطهایی میان این کارزار و کشور لیبی در مطبوعات آلمان غربی و فرانسه و بخصوص در مطبوعات پرو منتشر گردیدند (وسپس در جاهای دیگر نیز بعنوان "مدارک مسجل" تجدید چاپ شدند که دلیل درستی آنها همانا بچاپ رسیدنشان در روزنامه - ها بود). رسانه های امپریالیستی که برای مدت طولانی جنگ خلق پرو را با یکوت کرده اند، نمی توانند آنرا "ایزوله شده" در جهان و یاد در پرو بحساب بیاورند، و دیگر بسادگی نمی توانند مانند گذشته درباره ماهیت آن دروغ بیاوند، چرا که این دور اخیر دروغها که بسوی کارزار بین المللی حمایت از جنگ خلق پرو معطوف گردیده، هم نشان دهنده درجه موفق بودن این کارزار بوده و از سوی دیگر این واقعیت را آشکار می سازد که این کارزار یک عرصه مبارزه طبقاتی بسیار شدید بوده و بیش از پیش نیز خواهد بود. ●

خلق در پرو با مضمون سیاسی و ایدئولوژیک خاص خود، علاوه بر آموزشی که نیروهای مهاجر بر بستر جنبشهای سیاسی در کشورهای خویش حاصل نموده اند، و برخاست موج انقلاب در جهان بطور کل (می تواند به یک عامل درونی نیرو مند در میان اقشار معینی از جامعه اروپای غربی منجر گردد.

کارزار در جمهوری دومینیکن، کردهائی - های کوچک اما خوبی سازمان یافته و مخفی به همراه توزیع بسیار گسترده مقاله ای در - باره پرو که تجدید چاپی بود از جهانی برای فتح و پیش و وسیع اعلامیه و نصب پوستر را دربر گرفت. گزارش شده است که هیچ فعال سیاسی ای در دومینیکن از این کارزار بی خبر نباشد. بدین طریق ایمن کارزار تأثیری جانبخش و برجسته داشت - در وضعیتی که حکومت بی ثبات است، طفیانهای توده ای تکرار می شوند، و بحران سیاسی شدیدی در میان چپ قانونی که سیاستهای انتخاباتی در جنبش سیاسی دومینیکن برتری یافته، بروز کرده است.

وضعیت انقلابی در کشور همسایه یعنی هائیتی نیز به بالا گرفتن جستوی که این کارزار در آن براه افتاده بود کمک نمود و برجدی بودن مباحث میان انقلابیون - هائیتی و دومینیکن بر سر تجربه پرو جهت حل مسائل میرم، افزود.

در کلمبیا - جایی که رویزیونیستهای شوروی و سایر نیروهای سیاسی ارتشهای بزرگی تدارک دیده اند، دولت و نیرو - های هوادار شوروی برای کسب امتیاز در یک مسیر ارتجاعی "متار که جنگ و آغاز فضای دمکراتیک" مسابقه گذاشته اند - این کارزار، خط مشی حزب کمونیست

مشی کلی حزب کمونیست پرو و با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (شرکت آنان را تسهیل نموده بود.

بخاطر این دلایل، بسیاری از ایمن کردهائی هانسبت به موارد اخیر از شرکت کننده بسیار وسیعتری برخوردار بودند. بسیاری از جلسات بحث و ویرسش و پاسخ طولانی و زنده بوده و بگردسئوالاتی از ایمن قبیل متمرکز شدند: آیا وجود یک حزب انقلابی لازم یا مطلوب است، ماهیت و نقش جبهه واحد چیست، راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه کدامست و چگونه از راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی متفاوت است، رویزیونیسم چیست و آیا جانبداری از ماشو - تبه دون می تواند یک خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم باشد. عده ای نیز از آنچه که "کیش شخصیت" می خوانند - انتقاد نمودند و سئوالات خاصی نیز در رابطه با خط مشی و تجربه حزب کمونیست پرو مطرح گردیدند.

یک عنصر مهم در بسیاری از ایمن کشور هائیتی بود که گروه های کوچک مهاجرین انقلابی، بویژه پرولترهای تارک، ایفاء نمودند. این نیروها اگر بوسیله یک خط انقلابی رهبری شوند، غالباً قادرند که هم سایر توده های مهاجر را بحرکت وادارند و هم انقلابیون اروپائی - منجمله جوانان و کهنه کارانی که وقتی به سن شصت سالگی می رسند احساس تنهائی می کنند - را نیز بفعالیت در آورند. این چنین ترکیب پر - ظرفیتی گواهی است بر بی تانسیل یک خط انقلابی روشن در اینگونه کشورها، و همچنین نشان می دهد که نفوذ و تأثیر حوادث در جاهای دیگر (در این مورد خاص، همانند جنگ

## به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!

بیست سال پیش مائوتسه دون آتش انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را برافروخت. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح می کند:

"انقلاب فرهنگی پیشروترین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا و انقلابی کردن جامعه را نمایندگی می کند. برای اولین بار کارگران و سایر عناصر انقلابی بادرک روشنی از ماهیت مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم مسلح شدند. . . . پیروزی های بزرگ در طول انقلاب فرهنگی، که جلوی احیاء سرمایه داری در چین را به مدت یک دهه گرفت، به تغییرات سوسیالیستی عظیمی در زمینه تعلیم و تربیت، فرهنگ و هنر، پژوهش علمی و دیگر عناصر روبنا دست یافت. . . . انقلاب فرهنگی بمثابة بخشی از مبارزه بین المللی پرولتاریا به پیش برده شد و زمین ترمینی در انترناسیونالیسم پرولتری بود. . . ."

"انقلاب فرهنگی شاهد زنده حیاتی بودن مارکسیسم - لنینیسم بود و نشان داد که انقلاب پرولتاریائی مانند هیچکدام از انقلابات قبلی که فقط نمی توانستند منجر به تعریف یک سیستم استثنائی با سیستم استثنائی دیگر شوند، نمی باشد. انقلاب فرهنگی منبع الهام بخش عظیمی برای انقلابیون همه کشورها بود. بنابه همین دلایل انقلاب فرهنگی و مائوتسه دون دشمنی همیشگی و شیطانان تمامی مرتجعین و رویزیونیستهارا برانگیختند و دقیقاً به همین دلایل انقلاب فرهنگی بخش لایتنجرائی از میراث انقلابی جنبش بین المللی کمونیستی می باشد."

و به همین دلایل است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر آن شده که بمناسبت بیستمین سالگرد شلیک نخستین توپ های انقلاب فرهنگی، یک کارزار مشترک بین المللی با شعار "به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!" آغاز کند. در ضمن مافراموش نمی کنیم که ده سال از مرگ آموزگار و رهبر کبیرمان مائوتسه دون می گذرد و درست پس از این واقع بود که رهروان راه سرمایه داری در چین دست به کودتائی سبعانه زده و به احیای سرمایه داری پرداختند.

نبرد با حاکمان رویزیونیست امروزی چین کماکان از وظایف کمونیستهای اصیل انقلابی است. کارزاری که در پیش است باید مناسبتی شود برای افشاء هر چه بیشتر و محکومیت قاطعانه تر این غاصبین و فرصتی برای رد دروغها و اراجیفی که عموماً علیه مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی بکار می رود.

ولی مهمتر از همه، این کارزار می باید فرصت دیگری شود برای نشر آموزشهای مائوتسه دون در وسیعترین سطح ممکن. اینک که مبارزه انقلابی اوجی دوباره می گیرد، دمیدن مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در این مبارزات و فروزان ساختن آنها، اهمیتی فزون می یابد.

آنانکه فتوحات شورانگیز انقلاب فرهنگی را بیاد دارند و نمونه ساختمان یک جامعه نوین در چین الهام بخشان بوده، نباید فراموش کنند که نسل نوین انقلابیونی که قدم بصحنه می گذارد، در این تجربه شریک نبوده است. تبدیل میراث مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی به مالکیت مشترک تمام آنان که در راه ازم دریدن زنجیرهای ستم و استثمار می کوشند امری حیاتی است.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، همراه با سایر نیروهای مائوتیست، باید ایمن



کارزار را بتوانمندی در سراسر جهان برکدار کند. این کارزار باید کارزار محکومیت رویزیونیسم و درعین حال کارزار برافراشته داشتن دستاوردهای عظیم رهبری مائوتسه-دون باشد. این کارزار باید نمونه زنده انترناسیونالیسم پرولتری بوده و در اشکال چند-کانه فعالیت، به بهترین شکل منعکس کننده توانائی کمونیستهای واقعی در اعمال دانش انقلابی در شرایط مشخص کشورهای مختلف باشد.

این کارزار باید هم تجلیلی از پیروزیها و دستاوردها باشد و هم اعلام مجدداستفاده از سلاحی که مائوتسه دون برایمان به ارث گذاشته است: سلاحی برای شکست دادن امپریالیسم و ارتجاع و پیشروی در جاده مائوتسوی جهان کمونیستی. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

---

\* تمام آنانکه بالزوم برکداری این کارزار موافقند شرکت فعالانه دعوت می شوند. برای اینکار باید مستقیماً با احزاب و سازمانهای درون ج.ا.ا تماس گرفته شود. و هر کجا که این امکان موجود نیست با دفتر اطلاعاتی ج.ا.ا به آدرس زیر تماس بگیرید:

## گزیده‌هایی از

سخنرانی ارائه شده در کارزار جهانی

# پنج سال جنگ خلق

جهانی برای فتح ۱۳۶۵/۶

جهانشمول را همیشه بخاطر بسپاریم :  
ما همچنین باید یکی از آموزه های بزرگ  
مارکس را بیاد داشته باشیم :  
"زمانیکه پرچم انقلاب برافراشته  
شده، دیگر نمی تواند پائین آورده شود."  
این به این معنی است که مبارزات  
مسلحانه باید سازمان داده شده و بر روی  
آن تاکید شود. حزب کمونیست پرو بابیان  
داشتن جنگ خلق عزم کرده است که  
مرکز اسلحه اش را تاسیدن به کمونیسم  
به زمین نگذارد.

### پروسهٔ تکامل یابندهٔ

### جنگ خلق در پرو

۵ سالی که از جنگ خلق می گذرد ،  
خودحماةٔ عظیمی است ، حماسه ای که در  
کشور ماتوسط مردم پرو و حزب کمونیست  
پرو، و تحت هدایت درفش شکست ناپذیر  
مارکسیسم - لنینیسم - ماژولیس ، اندیشهٔ  
راهنمای صدر گونزالس به پیش می رود .

رفقای عزیز ،  
ما برنامهٔ خود را با نقل قولی از صدر  
ماثو تبه دون آغاز می کنیم : " کسب  
قدرت توسط نیروی مسلح ، و حل مسائل از  
طریق جنگ ، وظیفهٔ مرکزی و عالی ترین  
شکل انقلاب می باشد . این اصل جهانشمول  
مارکسیست - لنینیستی برای انقلاب چین  
و همهٔ کشورها کاربرد دارد ."

صدر مائو به ما می آموزد که تنها یک  
راه برای کسب قدرت سیاسی وجود دارد :  
قهر انقلابی - تئوری کسب قدرت سیاسی  
از طریق راه مسالمت آمیز ، غلط ، غیر عملی  
و رویزیونیستی است . انقلاب در واقع ،  
سرنوشتی یک طبقه توسط طبقهٔ دیگر است  
و طبقات کهنه مرکز قدرت سیاسی شان  
راحتی در حادثهٔ بحرانها ، با میل خود  
تخریب نمی کنند . تنه راه ، رو بیدن آنها از  
طریق جنگ انقلابی ، توسط نیروی مسلح  
انقلابی است . ما باید این اصل معتبر

نوشتهٔ زیر گزیده‌هایی از  
سخنرانی مرکزی ارائه شده در  
میتینگ هائی است که در سر -  
سر جهان بمتابہ بخشی از کار -  
زار جهانی حمایت از جنگ  
خلق در پرو برگزار شد . این  
سخنرانی توسط یکی از افراد  
پرونی مقیم خارج که وقایع  
پرو را از نزدیک دنبال میکند  
تهیه گشته است . ج . ب . ف .  
جمع بندی از پنج سال جنگ خلق  
در پرو و اوضاع سیاسی جاری  
بخش اول : خلاصه ای از پنج  
سال جنگ خلق



جهانی برای هنج ۱۳۶۵/۶

رویزیونیستهای درون حزب در سال ۱۹۶۴ از حزب اخراج شدند و بعد از آن ، تنی چند از کمونیستها، مبدل به جناحی در درون حزب گشتند. رفیق ماشومی گوید: "خارج از حزب ، احزاب دیگر درون حزب گرایش های مختلف وجود دارند." او همچنان توضیح می دهد که گروههای افراد میتوانند به چپ ، میانه و راست تقسیم شوند. لنین می آموزد که یک فرآکسیون، جمع کمونیستهایی است که برای بکار بستن اصول کمونیستی به خالص ترین شیوه ممکن ، مبارزه می کنند. رفیق گونزالو هم جناح سرخ را درون حزب به پیش برد و جناحهای دیگر را که حرکتشان روشن و آشکار نبوده، در هم شکست. بنابراین، این جناح سرخ، در طی یک مبارزه طولانی به حزب مبدل شد. بازسازی حزب رامی توان به سه دوره تقسیم کرد: بقیه در صفحه ۷۰

حزبی تر از نوین مستقر سازده بی آنکه همانند هر حزب کمونیستی پرورنده تکامل و بلوغ را از سر بگیرد. در دهه ۶۰ مارکسیم و رویزیونیسم در بعد جهانی مقابل یکدیگر ایستادند و به مبارزه ای سخت برخواستند. این امر در درون حزب کمونیست پرو نیز انعکاس یافت ، تحت تأثیر خدمات صدر ماشو بود که حزب کمونیست پرو، ماریاتکی را باز یافت. در آن زمان ، جنبش های توده ای عظیمی براه افتاده بودند: بین ژوئن ۱۹۶۳ تا فوریه ۱۹۶۴ ، نیم میلیون دهقان بطور خودبخودی به مبارزه برای زمین دست زدند. کارگران و کارمندان ، و دانشجویان بی آنکه مرکز هماهنگ کننده ای در کار باشد ، اعتصابی توده ای براه انداختند و تمامی این وقایع به پیشبرد حرکتی انقلابی در درون حزب کمونیست پرو کمک نمود.

نگاهی به زمینه های تاریخی این جنگ بیانداریم : حزب کمونیست پرو ، به مثابه یک حزب تر از نوین ، بر مبنای مارکسیم - لنینیسم - ماشوئیسم ، اندیشه راهنمای صدر گونزالو ، در واقع همچون نه فقط یک ماشین سازماندهی کننده ، بلکه یک ماشین جنگنده بازسازی شد. اگر این نمی شد ، انقلاب کردن امری ناممکن می بود. بدون یک حزب هیچ ستاد انقلابی برای رهبری توده ها ، برای کسب قدرت نمی تواند وجود داشته باشد. حزب ابزار اساسی انقلاب است ، جنگنده استواری است که دو ابزار دیگر ، جبهه متحد و مبارزه مسلحانه را رهبری می کند. حزب کمونیست پرو که در ۷ اکتبر ۱۹۲۸ توسط خوزه کارلوس ماریاتکی تأسیس شد ، نمی توانست خود را بعنوان

# کمیته ج.ا.ا.

## به کارزار پرو

### درود می فرستند

متن زیر قطعنامه ای است از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که در گردهماییهای بیشماری که بعنوان بخشی از کارزار جهانی حمایت از جنگ خلق در پرو برگزار گردیده، بهگوش همگان رسید.

رفقا و دوستان

جنگ خلقی که تحت رهبری حزب کمونیست پرو در جریان است مسلماتنها جنگ انقلابی جهان امروز نبوده و تنها مبارزه شایان حمایت نیست، اما این جنگ بارقه خیره کننده امید است که بتواند چرخشی جدید در تاریخ بشریت را بنمایش گذاشته و شرایط را برای آن آماده می نماید. این سخنی تنها از سرغرو و محقانه نیست، ما کاملاً حقوق داریم که از حضور حزب کمونیست پرو در صفوف ج.ا.ا. احساس غرور کنیم، ولی آنچه را گفتیم در درک ما از وقایع جاری دنیای امروز و الزامات تغییر جهان کنونی ریشه دارد.

موقعیت جهان که ارزیابی فوق بر پایه آن قرار گرفته، در بیانیه مصوبه دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست در ۱۹۸۴، متشکله در جنبش انقلابی انتر - ناسیونالیستی، تجزیه و تحلیل گردیده است. تمام تضادهای اصلی سیستم جهان امپریالیستی سرعت در حال حدت یابی هستند؛ تضاد بین قدرتهای مختلف امپر -

بالیستی، تضاد بین امپریالیسم و خلقها و ملل تحت ستم، و تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی. تمام این تضادهایک منشاء مشترک در شیوه تولید سرمایه داری و تضاد اساسی آن دارند. رقابت بین دو بلوک، قدرتهای امپریالیستی سرکردگی آمریکا و شوروی اوضاع را بطرف جنگ خواهد بردمگر آنکه انقلاب مانع آن شود، و این رقابت و قیام جهان را شدیداً تحت تأثیر خود قرار می دهد.

علیرغم حدت یابی این شرایط عینی، جنبش مارکسیست - لنینیستی کماکان مواجه با بحران جدی و عمیقی است که پس از کودتای ارتجاعی چین و متعاقب مرگ مائوتسه دون و خیانت انور خوجه به اوج خود رسید. لیکن علیرغم چنین عقب گردهائی مارکسیست - لنینیستهای واقعی در سراسر جهان هستند که از مبارزه برای کمونیسم دست نسته اند.

بیانیه ج.ا.ا. اهمیت ویژه ای برای جنگ خلق قائل شده، تحت هر شرایطی آنرا امری با اهمیت ارزیابی کرده و مورد استقبال قرار می دهد. بیانیه در بحبوحه نبردها، درفش مارکس، لنین و مائو تسه دون را برافراشته و بدین ترتیب به تکامل و پیشرفت اعتبار انقلابی مارکسیسم خدمت کرده است، این متن به مثابه مانیفستی در خدمت به پرولتاریا و خلقهای

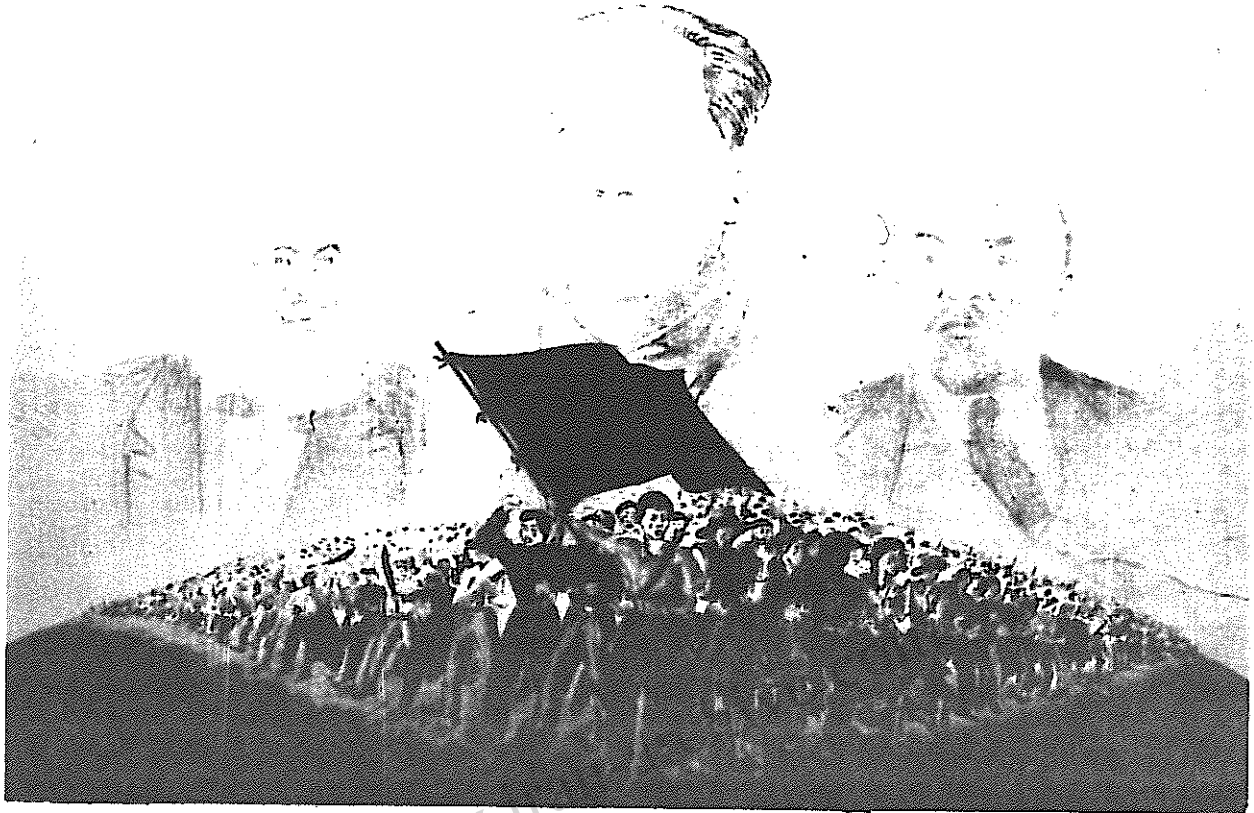
تحت ستم جهان قرار دارد؛ مانیفستی مبنی بر اینکه کمونیسم در دستور روز است و بار دیگر جنبش انقلابی در حال خیزش می باشد. جنگ خلق مورد نظر بیانیه، قاطعانه باتمامی اشکال رویزیو - نیسم مرزبندی نموده و با جسارت و شهامت می خواهد بی آنکه قیومت مرکب اهریچ امپریالیستی را بپذیرد امر انقلاب را به انجام رساند. هدف این جنگ، سرنگونی کل امپریالیسم و ارتجاع و پیشروی در سطح جهانی بسوی کمونیسم می باشد - چنین جنگی دردنیای امروز اهمیت بسیار یافته است.

گردهماییها و کارزار جهانی برای حمایت از جنگ خلق در پرو نیز بخشی از این امر نوین و با اهمیت در جهان قلمداد میشود. با این کارزار انترنا - سیونالیسم پرولتری - و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - در واقع نیرومندتره گسترده تر و سازمان یافته تر گشته و به مقابله یک نیرو هرچه بیشتر مادیت یافته است. طی دوره کارزار حمایت از انقلاب پرو که هر روز بیشتر از گذشته مورد توجه مردم تحت ستم و هواخواه انقلاب تمامی جهان قرار گرفته، جنبش ما فرصت های بسیاری جهت اتحاد بر پایه مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون با دیگر نیروهای سیاسی در جریان مبارزه بدست آورد.

بیانیه مصوبه دومین کنفرانس،

VIVA EL MOVIMIENTO REVOLUCIONARIO INTERNACIONALISTA!

یک کارگری به امضا "سنگرزدهستان نبرد در ال فریون" روز ۱۹۸۵



جهانی برای فتح ۱۳۶۵/۶

مارکسیست - لنینیست در هر کشور مجزاً در تمام جهان مسئولیت فراموش آوردن چنین رهبری راحتی در زمانی که در حال مبارزه برای یکپارچه کردن و ارتقاء سطح اتحادشان می باشند، دارند.

ما می خواهیم گسترده ترین و نیرومندترین حمایت از جنگ خلق پرو را سازمان دهیم. انترناسیونالیسم پرولتری و مردم انقلابی اندیش سراسر جهان آنرا از ما طلب می نمایند و با انجام صحیح این وظیفه، ما جنبش انقلابی را در بسیاری از کشورهای در یک سطح جهانی پیش خواهیم برد.

**زنده باد حزب کمونیست پرو!**  
**زنده باد جنبش انقلابی**  
**انترناسیونالیستی!**  
**از جنگ خلق در پرو**  
**پشتیبانی کنید!**

**کمیته جنبش انقلابی**  
**انترناسیونالیستی**

کماکان بمثابه نقطه رجوع اساسی برای استراتژی و تاکتیکهای مارکسیستی - لنینیستی باقی است. سخن دیگر، بطور کلی در کشورهای امپریالیستی امروزه امکان آغاز مبارزه مسلحانه بگونه ای که در خدمت کسب انقلابی قدرت باشد وجود ندارد، تدارک برای چنین کاری - که از طریق ترویج، تبلیغ و مبارزه انقلابی امکان پذیر می گردد - ضرورتی مبهم دارد. امروزه حمایت از جنگ خلق در پرو نه تنها در جای خود یک وظیفه مهم است بلکه همچنین بخشی از تدارک برای مبارزه مسلحانه می باشد. کاری که پرولتاریای انقلابی باید جهت هدایت آن در اولین فرصت ممکن آماده گردد.

گردهماییهای حمایت از جنگ خلق در پرو و کارزار جهانی که این گردد - همایشها بخشی از آن هستند، همانند خود جنگ خلق در پرو، نمایانگر تلاشهای پیشرفته ای است که برای تبدیل امکانات انقلابی به واقعیتهای انقلابی صورت می پذیرد. همانطور که بیانیه قویاً اعلام می دارد، "مبارزات انقلابی توده های خلق در تمام کشورها رهبری اصیل انقلابی را فریاد میکند، نیروهای راستین

اتحاد اراده و درک سیاسی را که جنبش ما بر آن پایه استوار است خاطر نشان می نماید. بیانیه دربرگیرنده تحلیلی از دموکرافه انقلاب جهانی پرولتری، وظایف گوناگون و راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریا - لیسم می باشد. بیانیه اظهار می دارد، "معمولاً اینگونه است که انقلاب شکل جنگ انقلابی طولانی مدت که در آن نیروهای انقلابی قادرند نوعی منطقه آزاد شده در مناطق روستایی را مستقر کرده و استراتژی پایه ای محاصره شهر از طریق دعوت را به پیش برند، بخود می گیرند." این راهی است که توسط انقلاب پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو (ک.ک.پ.) و صدر آن رفیق گونزالو دنیبال میشود. در انجام این امر ک.ک.پ. نقش حیاتی در پیشروی انقلاب در سایر کشورها بازی می کند. علت این امر مهمتر از همه خط سیاسی ایدئولوژیکی رهبری کننده این حزب می باشد. ک.ک.پ. در جای خود انقلاب را در مقابل دیدگان توده های انقلابی جهان می گستراند. همانگونه که بیانیه می گوید، در کشورهای امپریالیستی "انقلاب اکتبر



از زمان تجاوز شوروی به افغانستان یعنی از سال ۱۳۵۸، افغانستان را شاید بتوان رسوایی آفرینترین گواه ماهیت واقعی سوسیال امپریالیسم شوروی دانست. مصاحبه زیر بابکی از اعضاء سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) صورت گرفته، که اعلام هویت خویش و ادرج. ب. ف. نامکن می داند. این مصاحبه بوضوح نشان میدهد که استعمار غارتگرانه و وحشیانه در افغانستان و سرکوب مبارزه آزادیبخش از سوی شوروی همان کاری است که قدرتهای دیرینه امپریالیستی سالیان سال در کشورهای تحت سلطه خویش پیاده کرده اند.

ولی در افغانستان نیز، مانند هر کجای دیگر، ستم به مقاومت پیاد شده است. ۱۰ از همان روزهای نخستین تجاوز، مردم افغانستان به مبارزه ای بحق و انقلابی علیه متجاوزین شوروی و دست نشانده های افغانیشان، برخواستند. نیروهای اصیل دمکراتیک و انقلابی مانند سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در این مبارزه نقش مهمی ایفا کرده اند.

عرضه نبرد افغانستان بواقع درهم و پیچیده است، چرا که برخی از تضادهای گوناگون و در عین حال متقابل، مرتبطی که جهان کنونی را شکل میدهند، در آن متبلور شده: تضاد بین ملل تحت ستم و امپریالیسم و سوسیال - امپریالیسم، و تضاد میان قدرتهای مختلف امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی. بدون درک این دو تضاد، فهم افغانستان غیر ممکن است.

از زمان تجاوز شوروی، قدرتهای امپریالیستی غربی (بویژه آمریکا) مقادیر عظیمی کمک به سازمانهای فلاحی "آزادیبخش" افغانستان واریز کرده اند. مقصود از این "مساعدت ها" روشن است - تلاش برای آلت دست کردن مبارزه بحق مردم افغانستان، منحرف کردن آن و تبدیلش به اسلحه ای که از زرادخانه بلوک غرب به سوی شوروی نشان رفته باشد. در این میان، بخصوص ایالات متحده تلاش بر این داشته که ارتجاعی ترین نیروهای مخالف شوروی در افغانستان - یعنی خانهای فئودال، مراجع مذهبی و امثالهم - را حمایت و تقویت کند.

در این شرایط پیچیده است که نیاز به حرکت مستقل پرولتاریا و یک حزب پیشقراول واقعی استوار بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماوتسه دون هر چه آشکارتر می شود. بدون چنین حزبی، پرولتاریا قادر نخواهد بود برچم مستقل خود را برافرازد. بدون یک پیشقراول واقعی، نه امکان مرزبندی دقیق سیاسی - ایدئولوژیک با آن کسانی که تجاوزگران شوروی و مترسکهای افغانیشان را "کمونیست" میخوانند موجود است، و نه میتوان تبلیقات شوروی و رویزیونیسم بین المللی، که میخواهند جنبش افغانستان را صرفاً کار مرتجعین فئودال بخرج آمریکا یا حاکمین کنونی چین علیه باصطلاح "ترقی" رژیم دست نشانده شوروی جلوه دهند، درهم کوبید.

هر چند امروز هیچ حزب پیشقراولی در افغانستان موجود نیست ولی میراث جنبش مارکسیستی - لنینیستی افغانستان غنی است و بسیاری از رزمندگان سازمان -



مصاحبه  
با  
بابکی  
انقلابی  
افغان

متوسط عایدی سرانه هر افغان ۸۵ دلار آمریکائی در سال بود. حال با در نظر داشتن چگونگی تقسیم درآمد میتوان فهمید چه میزان از این حد متوسط به زحمتکشان افغانستان میرسند.

از لحاظ فرهنگی، با نظر داشت رابطه ارکانیک فی- مابین شکوفائی زندگی اقتصادی - اجتماعی یک جامعه و تکامل فرهنگی آن، افغانستان در بین سایر همسایگان خود بمثابه یک کشور تا حدودی بسته، قسماً "سنن فرهنگی گذشته خود را بیشتر حفظ کرده است. حال چه جنبه های مثبت این سنن باشد و چه جنبه های منفی اش، و آنچه در میان این سنن بیشتر قابل اتکاست، روحیه فنا ناپذیر مردم افغانستان است که به اشکال مختلفش در طول قرنها مبارزه با تجاوز بیگانه بوجود آمده و امروزه هم در آغاز خیزش ضد روسی بمثابه عامل پایه ای عمل کرده است. ما می بینیم که در قرن نوزدهم، با وجود اینکه استعمار انگلیس بر قسمت اعظم دنیای شناخته شده آروز تسلط و حاکمیت دارد در دولشکر کشی خود به افغانستان چیزی جز ننگ صاحب نمی- شود. بویژه در رویارویی نظامی مردم ما، چه در دفع تجاوز ۱۸۲۹ انگلیس و چه در دفع تجاوز ۱۸۷۹، با رشادت بی- نظیر و با صف متحد یک پارچه چنان حماسه ای بوجود می- آورند که تا آروز ارتش همیشه فاتح انگلیس بخاطر نداشت ارتشهای در داخل افغانستان کاملاً نابود میشوند و از یک ارتش فقط یک انسان میماند که خبر نابودی ارتش را ببرد و دیگر هیچ چیز باقی نمی ماند.

### منطق سوسیال امپریالیسم

از آغاز تجاوز روس تا به امروز اغلب هر گاه خواستند علل تجاوز روس به افغانستان را توضیح دهند، بعضی فقط نقش افغانستان بمثابه یک تخته پرش برای راه یافتن به آبهای گرم را ذکر کردند یعنی بیشتر موقعیت ژئو- پلینیکی افغانستان... کسان دیگری هم بودند که باقیافه - گرفتن های دانشمندانه، تجاوز روس را یک تجاوز تاکتیکی در خدمت یک استراتژی دفاعی مشخص کردند بدون اینکه بفهمند با این نوع افکار چگونه به تبرئه جنایات روس می پردازند، و یا اگر می فهمند آگاهانه امپریالیسم را تقدیس می کنند، آنچه در این میانه تقریباً یا بهتر است یگوئیم کاملاً، "مسکوت باقی مانده این است که روسها در کشور ما مانند هر نیروی امپریالیستی دیگر بدنبال سود، بدنبال گردش کالا می کردند، و برای رفع نیاز مندیهای امپریالیستی خود، برای غارت منابع طبیعی ما، برای پیدا کردن یک بازار فروش و برای استثمار هر چه بیشتر مردم زحمتکش ما به اینجا آمده اند.

دشمن با تمام قوا می کوشد که نقاط ضعف خود را از دید مردم سراسر جهان بیوشاند. و ما باید به مبارزه خود ادامه دهیم، چرا که بخوبی میدانیم که افشای جنایات امپریالیسم روس از یک موضع انقلابی، از موضعی کسه قناعت زحمتکش ترین لایه های اجتماعی عصر ما را فراهم می سازد، یکی از وظایف بزرگی است که باید انجام داد و ما میدانیم که هر یک از نیروهای درگیر در مقاومت افغانستان وقتی دست به افشاگری جنایات روس می زنند

های دمکراتیک و انقلابی امروز از جنبش مارکسیست - لنینیستی تأثیر گرفته اند. در اوایل سالهای ۱۹۷۰ یک نشریه مارکسیست - لنینیستی بنام شعله جاوید تأسیس شد. این نشریه که مبلغ مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بود از انقلاب فرهنگی چین دفاع میکرد و سبباً در افغانستان تأثیر گذاشت. تا امروز هم، چه تجاوزگران روسی و چه ارتجاعیون اسلامی، نیروهای اصیل دمکراتیک و انقلابی را "شعله ای" می خوانند که از اسم همان نشریه مارکسیست - لنینیستی گرفته شده.

نیبرد مقاومت اصیل مردم افغانستان تاکنون نقش مهمی در تضعیف و افشای سوسیال امپریالیسم ایفاء کرده و این مبارزه باید مورد حمایت توده های انقلابی سراسر جهان قرار گیرد. ولی این مبارزه تنها در صورتی حداکثر نیروی بالقوه خویش را بدست می آورد که آشکاراً بعنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری رهبری شود. مارکسیست - لنینیستهای افغانستان باید پرچم سرخ مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را با غرور و جسارت در میان شعله های جنگ مقاومت خلق افغانستان و در مقابل چشمان سوسیال امپریالیستها برافرازند. آنها با این کار می- توانند ماهیت و دورنمای مبارزه مسلحانه کنونی را بطور قابل ملاحظه ای تغییر داده و نقش بی اندازه مهمی در رشد جنبش انقلابی پرولتری جهانی بازی کنند. - ج. ب. ف.

افغانستان امروز که زیر شدیدترین حملات وحشیانه سوسیال امپریالیسم روس قرار دارد کشوری است در قلب آسیا با مساحت ۶۵۰ هزار کیلومتر مربع که حدود سال ۱۹۷۷، هیجده میلیون و دو بیست هزار نفر جمعیت داشت. از این مجموعه ۸۵ درصد نفوس روستائی و باقی نفوس شهری با ضمیمه نفوس غیر مسکون بود. آمارهای رسمی در مورد درجه بیسودی در افغانستان که بیشترین طیف خود را در روستا - های افغانستان دارد ۹۵ درصد مردم مارانسان میدهند. ۵ در صد بقیه که نظر به آمارهای رسمی با سواد هستند بیشتر در شهرها متمرکز می باشند. ساختار اقتصادی - اجتماعی این کشور بنا بر موقعیت جغرافیائی معین خود که در طول قرنها گذرگاه کاروانها و لشکرها بوده، ملیتها و اقوام متعددی را در خود داشته و ساختمان ارضی اش هم بشکل مجزا و منطقه به منطقه رشد کرده، در کلیت خود رشد ناموزونی را نشان میدهد: ساخت اقتصادی کشور در گذشته نزدیک مالکیت اشتراکی قبیله ای بر زمین، مراتع و جنگلهای و بقایای مناسبات بدوی را با تولید خرده کالائی و کسترش سرمایه تجاری و ربائی در بطن شیوه تولید مسلط فئودالی همزمان نشان میدهد. جامعه ای با این ویژگی ها میتواند تیبیک یک جامعه نیمه فئودال - نیمه مستعمره را به ما نشان دهد.

با آنکه از لحاظ منابع طبیعی می توانیم بگوئیم افغانستان کشوری غنی است اما بعلت تسلط مناسبات اقتصادی - اجتماعی منحنح حاکم که مانع رشد عادی جامعه و بهبود زندگی مردم بود، این کشور از جمله ده کشور فقیر دنیا است. باز هم بر اساس آمارهای رسمی در سال ۱۹۷۶

تسلیمات نظامی که بوسیله آن به اعتراف خود این جنایتکاران بیش از یک میلیون انسان افغانی به شهادت رسیدند و همینطور جهت ایجاد چند مؤسسه اقتصادی چه در زمینه تصفیه نفت و گاز و چه در زمینه زراعت - که کلاً تمام ما حاصل و تولیداتش به شوروی می رفت - به مصرف رسید.

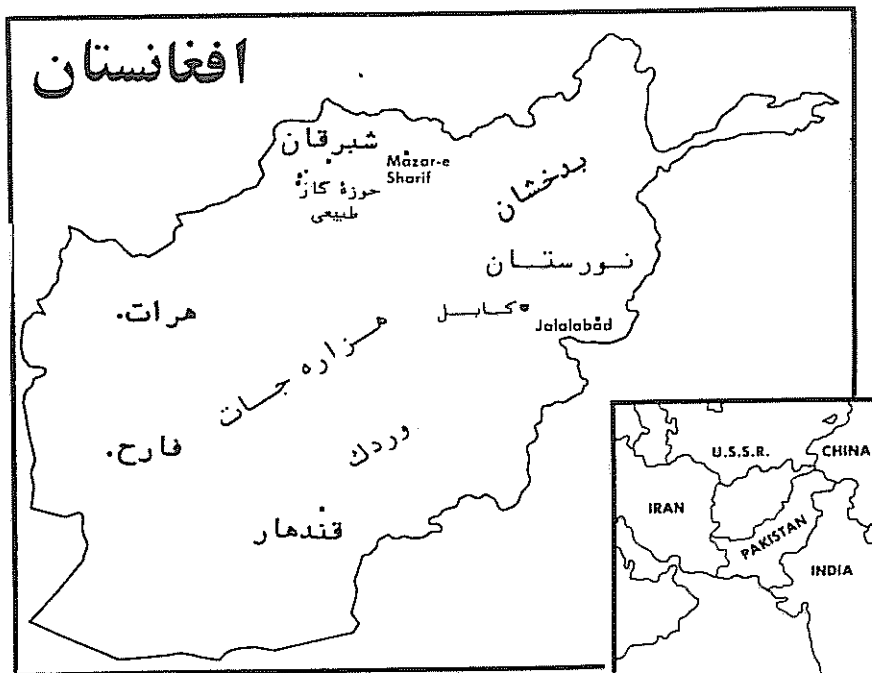
اگر بخواهیم بصورت نمونه یک یا دو مورد از اینها را روشنتر کنیم چگونگی روابط امپریالیستی روس با مردم افغانستان را می بینیم. مثلاً روسها در طی یک پلان پنج ساله دوم و قسمتی از پلان پنجساله سوم افغانستان چیزی بنام پروژه زراعتی درونته که شامل سه فارم قاضی آباد، حده و درونته می باشد بوجود آوردند. صرف نظر از چگونگی انتخاب زمین برای کار و نقایص تکنیکی که کلاً این بند و پروژه های بعدی بدنبال خود داشتند (مثلاً زمین طوری انتخاب شده بود که باید برای زراعتی ساختن آن از جای دیگر خاک انتقال داده میشد که ضحامت خاک بالا رود)، قرار داد فی مابین افغانستان و روس به این ترتیب بود که بمدت ۲۵ سال مجموع تولیدات این فارم های زراعتی که شامل مرکبات می شد در عوض قروض و ربح قروض به شوروی انتقال داده شود یعنی تمام مدتی که یک درخت باردهی دارد حاصلش باید به شوروی بیرون رخ را هم روسها تعیین می کردند. مثلاً در سال ۱۹۷۶ نرخ یک کیلو پرتقال صادراتی، در بنادر روسیه ۲/۵ افغانی بود در حالیکه در همان زمان مردم شهر کابل و جلال آباد در حوالی همان فارم ها پرتقال را از بازار کیلوشی ۱۶ افغانی می خریدند و تازه این پرتقالی بود که مردم ما از بازار آزاد پاکستان می خریدند! اداره فارم ها هم بدست خود روسها بود.

### نفوکلونیالیسم تیبیکال

قبل از برنامه های دولت در زمینه سکتور دولتی در طی پلانهای پنج ساله ما می بینیم که افغانستان با تمام عقب -

از مواضع طبقاتی معین خودشان، این کار را می کنند. قبل از اینکه به چگونگی نفوذ سوسیال امپریالیسم روس در افغانستان بپردازیم باید یک نکته را تذکر داد: سلسله طلائی که از ۱۹۲۷ حاکم به سر نوشت ملت ما شد در طی بیست سال حاکمیت غدرانه خود به مردم ما و تحمیل انواع و اقسام فشار و زور و قید و زندان به مردم، بعد از ۲۰ سال توان آنرا نداشت که با سیاست قبلی بتواند به مردم حکومت کند. از جانب دیگر تولد کشور جدیدی بنام پاکستان و حدت یافتن اختلافات مرزی مابین دو کشور و فشار غرب بر دولت افغانستان مبنی بر اینکه باید با پاکستان نزدیکتر باشد و عده ای عوامل دیگر آن زمینه - های تاریخی را بوجود می آورد که سلسله طلائی در وجود داوود بمتابۀ عامل کار، به جستجوی متحد و دوست دیگری در عرصه بین المللی بپردازد.

روسها، در اواسط سالهای ۵۰، با امید به بلعیدن افغانستان و غارت منابع طبیعی آن برای بار اول بایک قرض قابل توجه با ربح سه درصد که جهت اعمار یک سیلو به مصرف رسید، مناسبات اقتصادی خود را با دولت افغانستان آغاز کردند. البته این بدان معنا نیست که قبل از این افغانستان با دولت شوروی رابطه اقتصادی نداشت، افغانستان با دولت شوروی قبل از این هم رابطه اقتصادی داشت، اما این روابط در سطح بعضی دادوستدها بوده که ما نمی توانیم اثری از روابط غارتگرانه ای را که بعدها بین شوروی و افغانستان بوجود آمد مشاهده کنیم. قرضی که برای سیلو آغاز یافت بدنبال خود قروض بعدی را که بیشترین بخشش در زمینه ایجاد و تقویت یک زیر ساخت وابسته در داخل افغانستان به مصرف می رسید بدنبال داشت - چنانچه تا سال ۱۹۷۷ شوروی به افغانستان بیشتر از یک میلیارد دو دویست و چند میلیون دلار قرضه داد که مجموع این قروض جهت خطوط مرصلاتی که کابل را به مرزهای شوروی متصل می ساخت، فرودگاههای نظامی که بعدها مورد استفاده چتها و هلیکوپترهاشان قرار گرفت،



استفاده ای از این محصولات ندارند، برای اینکه اینهمه استفاده اش در انحصار روس است.

این روابط که در زمینه اقتصادی آغاز می شود همه روزه نفوذ بیش از حد خود را در عرصه های زندگی اقتصادی و اجتماعی افغانستان نشان می دهد. چنانچه در ختم سلسله طلایی — مجموع قروض دولت افغانستان به روسیه بوده، در تمام دوران ۲۵ سال بطور متوسط ۶۵٪ تجارت با روسیه صورت می گرفت که البته این شامل سایر کشورهای بلوک شرق نمی شود.

### نوکران بومی

وقتی از لحاظ اقتصادی زیر ساخت وابسته به خود را در این کشور بوجود آوردند می بایست در زمینه های نظامی فرهنگی و اجتماعی نیز تمهیدات خود را کامل می کردند. علت وجودی حزب دمکراتیک خلق در واقع انجام این وظیفه بود که راه تجاوز روس به افغانستان را هموار کند. این چیزی بود که تاریخ نشان داده، نقش تاریخی حزب وقتی سوار بر تانکهای روسی به کشتار مردم می پرداختند روشن شد. امپریالیسم روس بعد از دو دهه تمهیدی که مختصراً ذکر کردیم و با بهره عوض کردن در افغانستان — روی کار آوردن داوود در عوض ظاهر شاه و بالاخره بریدن گلوی داوود و جانشینی تره کی — نخستین گام جسورانه خود را برای تصرف افغانستان و تبدیل این کشور از یک نیمه مستعمره به یک مستعمره کامل برداشت، آنهم بوسیله حزبی که بنیان و بنیانگذارانش از بدنام ترین عناصر جامعه ما بودند.

یکی از دوستان در جواب به این سؤال که تفاوت مابین خلق و پرچم چیست؟ گفت که اینها هر دو شعارشان یکی است و آن اینکه "هر کی دره من دالونم، هر کی خره من پالونم". توضیح اینکه اگر ظاهر شاه و دولت ظاهر شاه را خر حساب کنیم، بوبرک از طریق پارلمان زوزه می کشید که اومترفی ترین شاه شرق است و تره کی هم در فرودگاه بین المللی کابل دست ظاهر شاه را که از مسافرت مسکو برگشته بودمی بوسید. اگر دولت داوود را خر حساب کنیم، بوبرک و در مجموع جناح پرچم که در مجموع در بوجود آوردن کودتای داوود نقش بیشتری داشتند از مجموعه ملت افغانستان می خواستند که بروند پای تقویت و حمایت از داوود و خودشان برای حفظ مواضع داوود و خاندان سلطنت از هیچ ظلم و جنایتی دریغ نمی کردند. اگر سوسیال امپریالیسم روس را خر حساب بکنیم، که هر دو شان افتخار می کنند از اینکه روس آنها را نوکر می بیند و حتی بگفته یکی از رهبران شان "حتی مگسی که از روسیه بیاید مفید است".

کودتای "سرخ" که نتیجه بیست سال تمهید امپریالیستی روس بود به یکباره جامعه ما را از آن حالت بالفلسه رکود که در بخشهای مختلف مبارزاتی دیده میشد در یک جوش تازه ای قرار داد، که در یک طرفش مجموعه ملت (با در نظر داشتن اینکه هر یک از اقشار اجتماعی که شامل ملت می شوند با حفظ منافع طبقاتی خاص خودشان در این مسئله شرکت کردند) و طرف دیگرش یک مشت حقیر میهن فروش

ماندگی ها از لحاظ زراعتی تقریباً خودکفاست، بویژه در تهیه مواد غذایی منجمله گندم ۰ ولی بعداً در سال ۷۱ کشور ما سالانه حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار تن گندم وارد می کرد که این البته بیشتر از شوروی بود. یعنی آنها شکل کشاورزی را در افغانستان تغییر می دهند و گندم مجبور است به نفع پیغه عقب نشینی کند. در عوض از پنبه پول، ویول مجدداً صرف خرید گندمی می شود که از شوروی می آید. وقتی دولت کودتا می خواهد بیای طرح اصلاحات ارضی خود برود، در عوض ریشه کن ساختن مناسبات فرتوت فئودالی در واقع محدود ساختن

این مناسبات برایش مطرح است. در واقع این محدود کردن هم فقط بشکل طرح مطرح است. چرا که دولت هیچ زمان فرصت پیدا نکرد تا بجز برنامه کشتار به هیچ برنامه دیگری دست بزند. برنامه هایشان اینطور بود که ۲۰ جریب زمین اعلا برای فئودال قرار دادند و در واقع یک مناسبات خرده مالکی را بنفع سیستم استعماری تشدید کردند. با بوجود آوردن کثورتیاتیوها، روسها به هر دهقانی ۵ یا ده جریب زمین اختصاص می دادند و او فاقد وسایل تولید، فاقد بدر و فاقد کورد بود و تمام اینها از طریق کثورتیاتیو داده میشد و در قبال این چیزها دهقان مکلف بود نوع خاصی از نبات را ببرد بکند و این در امتداد تقسیم کار اقتصادی کمون در داخل افغانستان بود.

بعلاوه روسها در جریان بخشی از پلان پنجساله اول و پلان پنجساله دوم پایه یک صنعت نفت و گاز را در صفحات شمال افغانستان گذاشتند که بیشتر شامل بلخ و شرفان می شد. صرف نظر از اینکه آن چاههای نفتی را که برای منابع طبیعی خودشان مضر تشخیص می دادند مجدداً کور می کردند و حتی آتش می زدند و بنام اینکه اینها قابل استفاده نیست و استخراجش گران تمام می شود آنها را از بین می بردند و اساساً مجموع اسناد تحقیقاتی را هم با خود می بردند، شاید برای بسیاری از مردم جهان غیر قابل تصور باشد که حتی آن کنتورهایی که میزان صدور نفت به شوروی را تعیین میکرد داخل خاک روسیه نصب شده بود و افغانها هیچگونه تسلطی بر آن نداشتند و در ختم هر ماه یا هر مدت معین روسها اعلام می داشتند که این میزان نفت از شما صادر شده است.

در مورد قیمت، مثلاً حتی در سال ۸۰ که روسها سخت می خواستند دولت وابسته به خود را کمک بکنند در واقع پول را به جیب خود پس میدادند، بطور قابل ملاحظه ای قیمت گاز صادره از افغانستان را بالا بردند و آنرا به ۱۰۰ دلار آمریکایی در هزار متر مکعب قرار دادند. در حالیکه همان زمان ۱۰۰۰ متر مکعب گاز را از ایران به ۱۶۰ دلار می خریدند و آلمان غربی برای همان گاز ۱۰۰۰ متر مکعبی ۲۰۰ دلار به روسها می پرداخت. این نمونه یکی از مناسبات غارتگرانه روس با مردم افغانستان است.

باید این نکته را تذکر داد که ما بیشتر از ۲۰ سال است که یکی از صادرکنندگان گاز در منطقه هستیم اما تا به امروز مردم ما هیچگونه آشنایی با گاز ندارند. هیچ یک از مردم افغانستان نه در شهرها و نه در روستاها، نه حتی در شهرهای حوالی منابع استخراج نفت و گاز هیچگونه

سرار شوند و حاصل خود مردم ما را که فقط می توانند در آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی که جهت جامعه ما را جهت ترقی و شکوفائی قرار دهد بر آورده شود - در خدمت ارباب دیگر خود قرار دهند و ادعای رهبری و با حتی بنیانگذاری جنبش را بخود نسبت می دهند، ما میکوثیم این جنبش خود بخودی است . يك عده مردم پابرهنه ، با ابتدائی ترین سلاحهایی که از پدران خود میراث برده اند ، با روابط قومی و عشیرتی که بین خود دارند ، با همان مناسبات رهبریتی که در درون قریه می تواند مطرح باشد - يك موسفید ، يك آدم با نفوذ و امثالهم تاحدی که ممکن بوده مردم را در مسائل جنگی بسیج کرده اند - مردم در ضدیت با روس کار خود را آغاز می کنند ، فشار و شدت عمل و کشتاری که دولت تره کی در تقابل با این خیزش مردم بکار میبرد دامنه این خیزش را استوارتر و وسیع تر می سازد ، از يك جانب قراء و قضباتی که سر نوشت قراء همسایه خود را می بینند - که چگونه با خاک یکسان شده و به خاکستر تبدیل شده اند - برای نجات جان خود دست به مبارزه می زند و از طرف دیگر وابستگی دولت مزدوره مردم را و ادار می سازد که در مقابلش حرکت کنند ، بدبختی جنبش ما در این نیست که این جنبش خود بخودی آغاز شده ، بدبختی وقتی بوجود آمد که جنبش خود بخودی از طرف نیروهایی که بتوانند دورنمای تاریخی روشنتری را برای جامعه افغانستان ترسیم کنند ، هدایت و رهبری نشود ، از زمان آغاز این جنبش خود بخودی تا امروز هر يك از نیروهای درگیر نبرده چه نیروهای مترقی و چه نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان و چه آن نیروهایی که از آبخور سیاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران تخذیه می کنند ، هر کدام از این نیروها تلاششان این است که این جنبش را مطابق مواضع تاریخی معینی که نمایندگی می کنند ، سمت و سو بدهند . اگر نیروهای انقلابی قادر نشوند وظیفه تاریخی خود را در متحد ساختن مردم و در رهبری این حرکت خود بخودی در تمام ابعادش به انجام برسانند ، چه نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان بر اساس تباہی با دو ابر قدرت روی کار بیایند و چه جنگ مقاومت ما برای مدت زمان طولانی شاهد فروکش شود ، خون يك ونیم میلیون شهیدی که تا به امروز مردم ما برای آزادی خود داده اند از طرف روس و ایادیش پایمال خواهد شد .

برخلاف نظراتی که وجود دارد که کوپا روسها يك کام به پیش گذاشتند ، آنها با پیشروی در افغانستان يك شکست مفتضحانه استراتژیک را در زمینه سیاسی قبول کردند ، چیزی را که می خواستند بوسیله ایادی خود اداره کنند ، مجبور شدند با ۸۵ هزار سرباز اداره کنند ، روسیه برای حفظ آبروی استعماری خود ، برای حفظ آن منافع غارتگرانه ای که ۲۵ سال برایش تمکین چیده بود به افغانستان تجاوز کرد و تا امروز هم سرسختانه به کشتار مردم ما ادامه می دهد ، و حتی دورترین نقاط افغانستان را به مسلخ و قربانگاه خویش تبدیل کرده است . از لحاظ استراتژی نظامی روسها قادر نشدند مطابق استراتژی وضع کرده خود افغانستان را برق آسا بگیرند و جنبش را

که بمنابہ نمایندہ سرمایہ دلال دولتی کار میکرد ، طرفین این خونین ترین تخاصم را تشکیل می دادند . علیرغم پایگاه اجتماعی و تعلق طبقاتی این دولت عده ای از چپ نماها یا بهتر بگوئیم ره گم کرده های جنبش افغانستان گاهگاهی از سوسیالیسم خرده بورژوازی و سوسیالیسم فتودالی و امثال اینها نام می برند ، بدون اینکه حتی بفهمند چه می گویند و چه سیمائی به يك دولت مزدور و حقیر می دهند ، بگفته مجید کلکانی (یکی از رهبران مارکسیست - لنینیست شعله جاوید که بعدا در سال ۱۹۷۸ sama را بنیان گذاشت و سپس توسط روسها دستگیر شده و به شهادت رسید ، ج. ب. ف. ۱۰) سرشت و سر نوشت این دولت را تعلق طبقاتی اش که همان سرمایہ دلال دولتی وابسته به روس است تعیین می کند ، نه تنها از لحاظ سرشت خود ، بلکه از لحاظ سر نوشت خود هم ، چرا که می خواهد برای حفظ منافع ارباب ، برای حفظ منافع يك ابر قدرت در داخل افغانستان مبارزه کند و بر همین پایه هیچ وجه نزدیکی با سایر اقشار و طبقات و مردم افغانستان ندارد و به همین خاطر است که مردم ما باید در رویارویی با آن قرار بگیرند و آزاد رکنار اربابش دفن کنند .

### خیزش مردمی

از آغاز جنبش تا کنون سوسیال امپریالیسم روس و رسانه های خبری غرب علل خیزش و انگیزه های آنرا از نقطه نظر خودشان مطرح کرده اند و نزد بسیاری از دوستان ما در ساحه بین المللی این نکته اندکی مبهم مانده است . باید این حرکت یا خیزش چه بوده است؟ آیا این جنگ يك جنگ ایدئولوژیک است ، آیا عده ای فتودال برای حفظ منافع فتودالی و با گاه "عشیرتی و قبیله ای خود هستند که نمی توانند با ساختار و اصلاحات دموکراتیک روسی توافق کنند و وارد جنگ شده اند و یا اینکه عامل مسئله چیز دیگری است؟ دفاع سرسختانه يك مشت مزدور از ارباب ، کشتار بیرحمانه مردم ، برای اینکه "شما باید برای ارباب هورا بکشید" ، تجاوز ، ظلم ، ... این انگیزه یا عامل خیزش مردم ماست که وقتی با سنت مبارزاتی مردم ما در ضدیت با بیگانگان در يك جا جمع شد محصول خود را در وجود عظیم ترین جنبش های خود بخودی می دهد که سرتاسر افغانستان را در کوتاه ترین مدت فرا می گیرد بدون اینکه هیچ حزب و یا رهبری داشته باشد ، مردم با تکیه به نیروی خود در رابطه با امکانات خودشان ، زیر رهبری قهرمانهای ملی که در منطقه خودشان وجود داشت ، قریه به قریه ، دست بکار شدند . هنوز نه شعار اصلاحات ارضی دولت بلند شده بودند مسئله ایدئولوژیک در میان بود و نه هم ، احزاب ارتجاعی مستقر در پاکستان - برخلاف آنچه خودشان ادعا می کنند - وجود خارجی داشتند ، مجموعه این احزاب مولود جنگ هستند ، اگر خیزش خود بخودی مردم ما نبود اینها حتی وجود خارجی هم نمی توانستند داشته باشند ، اینها يك مشت قلیلی بودند که در مقاطع معینی چماقهایی بودند در دست دولتهای بیگانه ، در دست این امپریالیست بالای سر امپریالیست دیگر . چرا می گوئیم این جنبشها خود بخودی هستند؟ برخلاف ادعای يك عده که امروز می خواهند بر جنبش

ضربت زدن چه شامل خود نیروهای مقاومت باشد و چه شامل مردم غیر مسلحی که هیچ شاهدهی از ارتباطشان با مقاومت در دست نیست ۱۰ از ضایع ساختن مواد خوراکی شان گرفته تا کشتن احشامشان و ویران ساختن خانه هاشان ۱۰۰۰۰۰۰۰ از هیچ جنایتی فرو گذار نمی کنند حتی سلاح یکدیگر را نیز غارت می کنند. نمونه اش اینک یکی از منابعی که میتوان اسلحه و بخصوص مهمات تهیه کرد، سربازان روسی هستند، آنها با حداقل پول حاضرند از هم رزم خود سلاحش را دزدیده و بفروش برسانند.

در اواخر سال ۱۹۸۵، تعداد سربازان روس در افغانستان جمعاً بین ۱۴۰ تا ۱۷۰ هزار سرباز بود ولی روسها در افغانستان تنها معدود به یک عده سرباز نمی شوند. نهاد دیگری که مستقیماً بوسیله روس اداره میشود - باید تذکر دهیم که هر آنچه در افغانستان می گذرد بوسیله روسها انجام می شود - کا.ک.ب است. آنها در افغانستان در تمام شعبات مسئولین دارند. در دانشگاهها هم آدم دارند و آنها را اداره می کنند. یعنی می خواهند تمام حیات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ما را در اختیار داشته باشند و متناسب با همین خواستشان در افغانستان نفوذ فرستاده اند و اگر قرار باشد دقیقاً بگوئیم چه تعداد روسی الان در افغانستان هستند - که کاری بسیار مشکل است - شما می فهمید یک نیروی استعماری وقتی بخواهد یک کشوری را کلاً خودش بچرخاند چه تعداد نفر لازم دارد.

نیروهایی که از طرف دولت پوشالی برای سرکوب مردم مورد استفاده قرار می گیرند، شامل یک بخش از ارتش است که برایشان باقیمانده، خاد یا سازمان امنیتی که پرچی هابوجود آوردند و نیروهای وزارت کشور که بنا بر تسلط جناح خلق در آن نه تنها شامل پلیس است بلکه از اسلاف ببرک هم در آن هست، میلیشای دولتی و سازمانهایی که بدور احزاب و وطن فروش خلق و پرچم بوجود آمده اند مثل سازمان جوانان و سازمان زنان و امثالهم.

هر سربازی که ارتش جمع می کند به جبر و زور و با آدم ربایی شبانه و راه بندان روزانه از خیابان و دهات و غیره جمع می کند. در نتیجه وقتی از آنها می خواهد که سربازی کنند سرباز در عوض اینکه زندگی خود را بازندگی ارتش یکجا ببیند، آنرا در نیروی مقابل خود، نیروی مبارز ضد روسی می بیند و اغلب منتظر یک فرصت است که فرار کرده و به آن بپیوندد. خاد یا سازمان امنیتی که پرچی ها بوجود آوردند و از سرسپرده ترین افراد وابسته به پرچم تشکیل شده - وقتی ما از خاد یاد می کنیم تنها به یک سازمان امنیتی خلاصه نمی شود، در واقع تمام افراد پرچم و وظایف خاد را انجام می دهند و عده کثیری از عناصر فاسد و طفیلی، آن افسار لمپنی که در تمام جوامع وجود دارند بمثلطه عاملی برایشان کار می کنند - تا اینروز از لحاظ ضرباتی که به جنبش مقاومت وارد آورده اند کارآئی دستگاه جاسوسی خاد بر مراتب نسبت به ارتش بیشتر بوده و به شکرانه همین کارآئی جنایت بار است که ما می بینیم به کرسی های بالاتر ارتقاء پیدا می کنند.

خفه کنند. بلکه هر روزی که از جنگ میکدره، جنگ فروزانتر شده و نفوس بیشتری را بدنبال خود به جنگ می کشاند، و علیرغم نابودی ها و ویرانی هائی که جنگ بدنبال دارد، هنوز هم سنگرهای جنگ ما فروزان است. هنوز هم قربانی می دهیم و هنوز هم از دشمن استعماری خود قربانی می گیریم. و این در واقع یک شکست نظامی دیگر هم برای روس بسیار آورده است. حالا آنطور که مسائل از نظر ما مطرح است، هر زمان که روس به تعداد سربازان خود در افغانستان اضافه می کنند، در واقع مهر دیگری هم از لحاظ استراتژیک بر شکست سیاسی نظامی خود می زند.

## ارتش روس

ماشین سرکوبی که امروز در تخاصم با مجموع ملت ما وظایف سرکوب مردم ما را انجام می دهد می توان بصورت عمده به دو بخش تقسیم کرد. یک بخش که مستقیماً از طریق روس اداره می شود توسط خود روسها پایه ریزی شده یعنی ارتش روس و کا.ک.ب. و قسمت دوم که مربوط است به دولت پوشالی که آنها بخشهای جداگانه ای دارند. تا جاییکه مسئله مربوط است به ارتش شوروی، این ارتش چه در عمل و چه در سیاست بارزترین نمونه یک ارتش متجاوز و فاشیستی را بنا نشان میدهد: قتل عام دستجمعی، نابودی قریه هایی که نمونه اش کرهال، خاکرین، فندهار و غیره است. از یک شهرستان فقط کسانی زنده ماندند که در زمان کشتار در داخل شهرستان نبودند یعنی برای کار مزدوری به خارج از شهر رفته بودند، بقیه همه کشته شدند. در یک بازرسی عمومی در منطقه مربوط به سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در کلکان ۲۲ نفر به چشم سربازان روسی خوردند - باید بگوئیم که روز قبل از آن افراد ساما در جریان یک راه بندان یکی دو تانک روسی را تخریب کرده بودند و چند نفر روسی کشته شده بودند - این سربازان برای انتقام گیری می آیند، ۲۲ نفر سر راهشان قرار می - گیرند، همه مرسفید، هیچکدام مسلح نیستند، مردم عادی از اهالی دهاند، همه اینها را می ایستانند و تیر باران می - کنند. از این نمونه ها در تمام نقاط افغانستان وجود دارد، و تمام اسناد هم از عکس و فیلم و غیره وجود دارد. در درون ارتش فاسد، حشیش خواست تقریباً قسمت اعظم سربازانش است و جور و چپاول در بازرسی های شبانه امری معمولی است. آنها یک تاکتیک تازه ای هم وضع کرده اند، بخصوص در زمستان اجراء می کنند: از دور تانکهای خود را متوقف می سازند، یک قریه را کاملاً ویران می کنند و بعد چوبهای آن خانه های ویران قریه را می آورند و در شهر به مردمی که اصلاً امکان ندارند چوب تهیه کنند تا سرمای زمستان را تسکین دهند می فروشند. این کار دائمی روسهاست، طوری که حتی مزدورهای خلقی و پرچی هم نمی توانند انکار کنند.

امروزه ارتش روس از هر کجا که گذر می کند فقط نل خاکی باقی می گذارد. مانند هر ارتش استعماری، سربازانش بدون اینکه نفع خودشان برایشان مطرح باشد هدفشان تنها ضربت زدن به طرف مقابل است. حال این

دریک درگیری، از مقر یکی از احزاب مکتوبی بدست آمده که در آن امیر آنجا به نیروهای خود فرمان داده بود که هر زمانی از مخالفین تان کمتر هستید، خودتان با روسها جنگ کنید، از روس کمک بخواهید و بوسیله روس این نیروها را از بین ببرید، یعنی تا این حد اینها در ضدیت با انقلاب و نیروهای انقلابی و خدمت به نیروهای روسی بیش می روند.

مصیبتی که مردم ما و بخصوص نیروهای ملی و انقلابی در این جنگ می کشند دو لایه است: فشاری است هم از جانب امپریالیسم روس و هم از جانب نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان و اربابان امپریالیستی شان در غرب. البته ما نسبت به برادران ایرانی مان یک امتیاز داریم و آن اینکه جنبش انقلابی ایران ارتجاع سیاه را بعد از به قدرت رسیدنش تجربه کرده، اما ما ارتجاع سیاه را قبل از قدرت رسیدنش تجربه می کنیم. لذا اگر در ایران توهمات از امید بستن به ارتجاع وجود داشت، نیروهای ملی و انقلابی افغانستان از آنجایی که در درون جنگ این ارتجاع را تجربه میکنند، هیچگونه توهمی نسبت به آن ندارند و خوب می فهمند که ارتجاع دارای چه کیفیت و ظرفیت تاریخی است و ماهیتش را چه تشکیل میدهد.

برای اینکه بر اساس فاکت و اسناد نقش ضد ملی و ضد انسانی نیروهای مرتجع وابسته به غرب را که مستقر در پاکستان یا ایران هستند نشان دهیم، توجه شما را به فاجعه کوه صافی به قتل عام شورکر، به قتل عام جبهه کُندز

و سایر این موارد جلب می کنیم. در هر یک از این موارد که نام بردیم دهها قهرمان ملی ما، کسانی که از طریق ساما فعالیت داشتند به شهادت رسیدند. هر یک از این اعضای ساما کسانی بودند که روس برای سرشان میلیونها افغانی جایزه گذاشته بود.

اینجینیر سرور، قهرمانی بود که تا زمانی که جبهه اش در کُندز وجود داشت بنام سازمان خود درفش مبارزه ضد روسی را برافراشته نگاه داشت و به گواهی تمام نیروهای مقاومتی که حتی امروز از آن منطقه می گذرند، روس جرأت نداشت تا از اسفالت یک قدم بیرون، در مناطق روستایی بگذارد. اینجینیر سروری که همه مردم محل و مردم کُندز می گفتند هرجائی که هلیکوپترها بمباران می کنند حتما اینجینیر سرور آنجاست، و بپنهائی با گروه خود در یک جنگ متحرک چنان نیروهای دشمن را بستوه آورده بود که روس حاضر بود با بزرگترین تلفات فقط اینجینیر سرور را نابود کند. ولی این با یک توطئه ننگین و رسوا توسط نیروهای وابسته به غرب، این حاملین استعمار شهادت می رسد و از آن تاریخ بعد، امروز این مردم هستند که قضاوت می کنند که کشتن اینجینیر سرور باز گذاشتن دروازه برای روس بود.

### "تفرقه بیانداز و حکومت کن"

در مجموع ملیتهائی که در افغانستان می توانیم نام ببریم عبارتند از: ملیت پشتو، تاجیک، ازبک، هزاره، ترکمن، کجور، نورستانی و ... ملیت پشتون با بیش از ۴۰ درصد، بالاترین درصد را در بین ملیتها تشکیل می دهد.

نیروهای پلیس در مجموع خود از طرف خلقی ها هدایت و کنترل می شوند. میلیشیای مربوط به دولت است که با خرید عده ای از فرماندهان خود فروخته درون صفوف مقاومت و تشدید روابط تسلیم طلبانه در بین مقاومت پایه ریزی شده. بیشترین نقش آن در اداره برخی مناطق روستایی است، و بخصوص بخاطر آشنا بودنشان به محل و استقرارشان در محل تا حدودی زیادی می توانند مشکل راه مقاومت افغانستان شوند. نیروهای ملی و انقلابی و در مجموع نیروهای مقاومت موظف هستند که فضیله میلیشیای مربوط به دولت را جدی تر از سابق در نظر داشته باشند. بخصوص اینکه دولت افغانستان سخت در تلاش است که بتواند از درون نیروی میلیشیا، آن ارتشی را که نیاز دارد بوجود آورده و پرورش دهد. البته نکته ای که این مسئله را قابل توجه می سازد این است تا وقتی سیاستر خانه خراب کن احزاب ارتجاعی مستقر در پاکستان وجود داشته باشد و تفرقه و جنگهای درونی ادامه پیدا کند همیشه این زمینه برای نیروهای میلیشیا وجود دارد تا خود را گسترش دهند و این خطری است که تمام نیروها باید متوجه اش باشند.

### فئودال های افغان

تضاد فئودالیسم ضریب خورده و منحن افغانستان با سوسیال امپریالیسم روس از اینجا سرچشمه میگیرد که امپریالیسم در هر جامعه ای که میخواید استقرار پیدا کند ضمن تکیه بر نیروهای استثمارگر بومی، بزرگترین تلاشش در این خواهد بود که آن لایه ها و اقشاری را در آن جامعه بوجود بیاورد که بیشترین بازده ویا بیشترین زمینه غارت را برایش فراهم بیاورد و سوسیال امپریالیسم روس با فئودالیسم ضریب خورده افغانستان از همین مجرا در تخصص قرار دارد. حال این تخصص با استحاله این طبقه به یک طبقه وابسته به روس حل میشود ویا با جایگزینی طبقه ای دیگر بجای آن، مسائل بعدی است که در جریان انقلاب اجتماعی، بارها ممکن است مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. آنچه مهم است که در شرایط کنونی این طبقه با مهر طبقاتی خاص خود و برای حفظ منافع طبقاتی خود برای آخرین بار میخواید سرنوشت خود را در جنگ کبیر میهنی به آزمایش بگذارد.

پایه اجتماعی این طبقه و وابستگی کاملشان به امپریالیسم غرب، با بهره برداری از عظیمترین پشتوانه تسلیحات نظامی و امکانات مالی و سوء استفاده از معتقدات اسلامی مردم، باعث شده که اینها در وجود نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان بتوانند خودشان را به جنبش خود بخودی مردم تحمیل کنند و از این طریق برای منفعت خود با حریف غارتگر در تقابل قرار بگیرند و در این میان دشمن اصلی خود را در وجود نیروهای ملی و انقلابی تشخیص میدهند. چنانچه بعضی از این طیف ارتجاعی که از لحاظ شرارت و جنایت نسبت به دیگران دیده در آتراست صریحا در برنامه حزبی خود مطرح می کند که قبل از اخراج روس ضروری است تا نیروهای دیگری را که در جنگ هستند و مخالف ما و به اصطلاح جهاد ما هستند تصفیه کنیم. مثلا"



چریکهای افغان

درحالی که وقتی بیریك این وطن فروش حقیر دیگر به قدرت رسید در اولین بیانیه خود که می خواست برای ملت ما اشك تمساح بریزد، باصطلاح روز عزا اعلام کردو گفت تلفات ملت در زمان زمامداری امین و تره کی يك میلیون انسان بوده که از این میان صد هزار زندانی سیاسی تنها در شهر کابل اعدام شدند. این ارقامی است که از زبان خود این افراد در آمده و پشت سر این سیستم جنایت، سوسیال امیریالیسم روس است که در بطن خود تره کی ها، امین ها و بیریك ها را پرورش میدهد. امروزه هم در زندانهای شناخته شده ای که دولت افغانستان در شهرهای معینی مثل کابل، قندهار، مزار شریف و هرات دارد بیش از دهها هزار زندانی سیاسی وجود دارند که در بدترین شرایط بسر می برند و هیچ گونه حقوق انسانی ندارند. وقتی يك زندانی سیاسی در افغانستان اسیر می شود، تازمانی که از زندان خارج شود هیچ کس نمی داند کجا هست، کجا نیست. هیچگونه ارتباطی با خارج از زندان ندارد. شدیدترین شکنجه ها، بیرحمانه ترین فشارهای جسمی و روانی چیزی است که هر زندانی هر شب باید منتظرش باشد. در زمان همین تره کی، عده زیادی از زندانیان، متجاوز از چند هزار نفر، در پیل چرخي قتل عام شدند. آنها ۱۶ عضو ساما را

بدنبالش تاجیک است که از پشتون کمترولی از بقیه ملیتها بیشتر است و بعد از بکها، هزاره ها، ترکمنها و... رژیم کودتا از طریق امین و تره کی صدای خود را بلند کرد که پشتونها بیایید که تاجیکها و هزاره ها میخوانند قدرت را بگیرند. این مسئله حتی در سخنرانی رسمی خود تره کی مطرح شد و بخصوص امین به قوم پشتون وظیفه داد و گفت ما به شما سلاح میدیم که مال هزاره از شما و جانش از ما. طبق همین سیاست در سال ۱۳۵۸ امین حدود ۳۰۰۰ فیض تفنگ به پشتونهای وُرْدُک داد تا به سرکوب هزاره ها بپردازند. اما خوشبختانه مردم وُرْدُک با شناختی که از دشمن خود داشتند، دشمنی که هویت ملی شان را زیر سؤال برده بود، یعنی رژیم تره کی، بعد از گرفتن تفنگها به کوه زدند و با همان تفنگها جنگ خود را با دولت آغاز کردند. رژیم کودتا از آغاز به قدرت رسیدن خود بنا بر تخصی که با تمام اقشار و طبقات مردم داشت، همانطور که سرکوب خونین را به پیش برد، زندانهای خود را هم مشبوع ساخت در مجموع دوره همین تره کی تنها در شهر کابل ۱۲ هزار زندانی سیاسی بدون هیچ محکمه ای اعدام شدند. این در سند رسمی امین که بعنوان نموی از جنایت تره کی بیرون داده، مشهود است.



بدون هیچ محاکمه ای اعدام کردند و صدها نمونه از این وجود دارد.

تجربه تاریخی مبارزات آزادیخواهان مردم ما نشان داده که تا زمانی که توده های میلیونی افغانستان در صحنه حاضر بودند، که بیشتر صحنه رزم بوده، ما شکست نخوردیم. مطالعه مبارزات مردم ما واقعا گاهی میتواند بسیار تراژیک باشد. شما می بینید یک ملت در اوج پیروزی شکست را قبول می کند. تا زمانی که مردم روی صحنه هستند ما پیروزی داریم، پیروزی نظامی. اما زمانی که مردم از صحنه کنار رفتند و مسائل رفت پشت میز مذاکره و در واقع نقش طبقات حاکم برای حفظ منافع طبقاتی خودشان روی کار آمد،



در حال مطالعه نشریات ساسا

ارمعاش شکست سیاسی بود. فقدان یک نیروی انقلابی و رهبری کننده، نبود آنچنان نهادهای انقلابی که بتوانند منافع دراز مدت میلیونها مردم زحمتکش را تضمین کنند و جامعه را در جهت ترقی و تکامل به آن سمتی که دیگر تجاوز، ظلم و بی عدالتی وجود نداشته باشد سوق دهند، نبود یک همچون نهادی نتایج خود را در شکست سیاسی مردم ما می گذارد. امروز نبود همچون نیروئی در جنگ مقاومت کنونی ما،

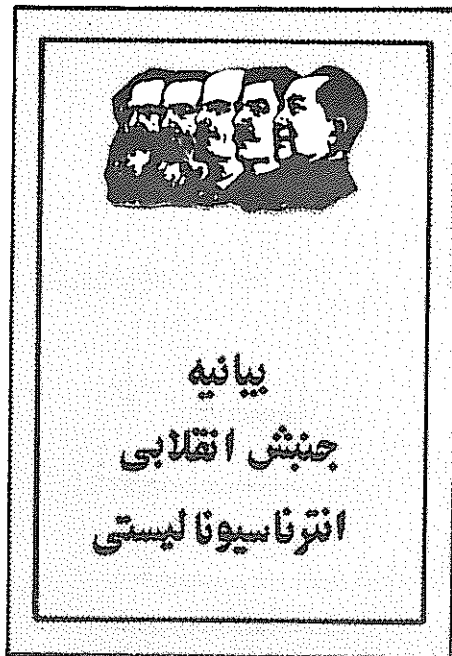
دهان بعضی از قدرتهای امپریالیستی و یک عده از ایادیشان را که در طی حکومت ۵۰ ساله خاندان طلائی خون مردم ما را می مکیدند آب انداخته که بخوانند در غیاب ملت، به دور از صحنه مبارزه و جنگ و در پشت میز مذاکرات سرزشت ملت ما را به معامله بگذارند. اینجاست که وظیفه نیروهای ملی و انقلابی صد چندان

میشود. امروز وظیفه تاریخی این نیروهاست که در مقابل این خیانتکارانی که می خواهند استعمار را از در بزنند و از دروازه داخل بکنند ایستادگی کنند، مردم را آگاهی دهند و با دفاع از منافع بر حق مردم ما سمت حرکت انقلاب را مشخص سازند.

اگر امروز کمیرادوریسم وابسته به روس از طرف خود روس و نوکران زر خریدش مورد پشتیبانی قرار می گیرد و هنوز هم می کوشند از کودتای خونین شور، این مصیبت بزرگی که یک ملت را در خون غرق کرده است، بنام انقلاب یاد کنند، تمام نیروهای ارتجاعی چه در منطقه و چه در سطح بین المللی و در کلیت امپریالیسم غرب با تمام نیرو و با تمام میل کوشش می کند از تاریخ زده ترین و عقب مانده ترین نیروهای جامعه ما حمایت کند. آنها از مواضع ارتجاعی خاص خودشان می خواهند از یک طرف به حریف خود حمله کنند و از طرف دیگر زیر نام حمله به حریف به عالی ترین دست آورد بشر در زمینه فکری و ایدئولوژیک، و اندیشه هائی که محصول سالها مبارزه و زحمات انسانهای پیشرو ست بمثابة دشمن اصلی خود بتازند. در این میان ما تاریخ را بشهادت میگیریم که بنتهایی مبارزه سختی را به پیش بردیم. ما کمتر توانائی این را پیدا کردیم که صدای خود را به هموطنان خود در ساحت ملی و بین المللی برسانیم. امروز که این زمینه بوجود آمده که ضمن یک مصاحبه با "جهانی برای فتح" مشکلات خود و مشکلات انقلاب خود را بازگو کنیم، صریحا به تمام نیروهای ملی و انقلابی اعلام می کنیم که حداقل اگر هیچگونه کمک مادی به نیروهای ملی و انقلابی افغانستان نمی توانید بکنید، مواضع بر حقیقتان را در انتظار جهان تبلیغ بکنید.

اگر چه از مقالات جهانی برای فتح معلوم میشود که در این نشریه از لحاظ نظری از موضع خودشان - سوسیال - امپریالیسم روس را افشاء می کنند، ما به شما می گوئیم که تبارز این تئوری در صحنه عمل است و لایبراتورارش می تواند افغانستان باشد. هر کس می خواهد سوسیال امپریالیسم بودن روس را بشناسد به این لایبراتور افغانستان بیاید، کشتار و جنایتشان را ببیند، ببیند که روس چطور سیستم استعماری را پیاده میکند و چطور بر تمام آنچه دست آوردهای انقلاب خود حساب میگردیدشت پا زده و بر همه آنها خط بطلان می کشد.

ما مطمئن هستیم که امروز دیگر عصری نیست که استعمار بتواند هویت ملتها را کاملا نادیده بگیرد و ناپدید کند، امروز زمانی است که انقلابات آزادیبخش ملی قدم بقدم به پیروزی میرسند و در هر قدم استعمار به پای شکست خود میروند. انقلابات عظیمی که بتواند ستم - کشت ترین نیروهای جامعه را از فقر و بدبختی به سعادت و پیروزی برسانند قدم بقدم به پیش میروند. ما ایمان داریم که انقلاب افغانستان، بمثابة جزئی از این انقلاب راه خود را می پیماید و آزادی انسان افغانی در کنار انسان آزاده در سراسر جهان می تواند نوید دنیای دیگری را بدهد، دنیایی که در آن انسانها همیشه آزاد باشند. بیش بعطف این دنیا!



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مارس ۱۹۸۴ بتصویب نمایندگان و ناظران احزاب و سازمان های شرکت کننده در دومین کنفرانس بین المللی که به ایجاد ج.ا.ا. انجامید، رسیده است. این احزاب و سازمان ها عبارتند از:

- اتحادیه کمونیست انقلابی (جمهوری دمیونیکن)
- اتحادیه کمونیستهای ایران (سربسداران)
- حزب کمونیست بنگلادش (م.ل.) (ب.س.د. / م.ل.)
- حزب کمونیست پرو
- حزب کمونیست ترکیه / م.ل.
- حزب کمونیست انقلابی آمریکا
- حزب کمونیست کلمبیا (م.ل.) کمیته منطقه ای مائوتسه دون
- حزب کمونیست سیلان
- حزب کمونیست نیپال
- حزب کمونیست انقلابی هند
- سازمان کمونیست پرولتری (م.ل.) ایتالیا
- کلکتیوتبلیغ و ترویج کمونیستی ایتالیا
- کمیته بازسازی حزب کمونیست (م.ل.) هند
- گروه پرچم سرخ (نیوزلاند)
- دسته انقلابی انترناسیونالیستی (بریتانیا)
- گروه کمونیست انقلابی کلمبیا
- کمیته کمونیستی ترنتو (ایتالیا)
- گروه انترناسیونال انقلابی هائیتی
- حزب پرولتری پوریا بنگلادش (ح.پ.ب. پ.) - بنگلادش

بیانیه به زبانهای زیر موجود است:

عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوجاراتی، هندی، ایتالیایی، کانادا، مالایام، نیپالی، پنجابی، اسپانیایی، تامیل، ترکی، گوردی.

برای اطلاعات بیشتر: با دفتر اطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آدرس

زیرمکاتبه کنید:

# کمونیسم طاس کبابی یا ریاضت‌گشی کاپیتالیستی

بحران بلوک شرق، شاید در رومانی بیشتر از هر جای دیگر حاد باشد. در طی چند سال گذشته، حزب کمونیست حاکم رومانی اقدامات ریاضت‌گشانه‌ای بعمل آورده که از جنگ جهانی دوم به این طرف در اروپا بی سابقه است. این اقدامات مشتمل بر جیره بندی کترده، کاهش فاحش مصرف انرژی، دیپلیسین کاری سخت، و اعمال پیکر شته قوانین سرکوبگرانه جهت به اجرا در آوردن این اقدامات و برداشتن این گامهاست. البته تطابق کامل بین بحران اقتصادی و خیزش سیاسی وجود ندارد. در عین حال، عمق و شدت بحران در رومانی بیشک باعث ایجاد فشاری می شود که ساختار اجتماعی کشور را از هم می گسند و شدیداً طاقت بالایی ها و وپائینی ها را به یکسان طاق می کند. وضعیتی ایجاد شده است که طی آن امپریالیستهای غربی مایلند به هر اندازه که می توانند از کشایش در بلوک شرق استفاده ببرند. همانگونه که در لهستان نشان دادند آنها بطور جدی به این امر برخورد می کنند. همچنین اوضاع در حال تکوین بنحوی است که مارکسیست - لنینیستهای واقعی نیز باید آنرا هر چند با مقاصد کاملاً متفاوت دنبال کنند.

چندی پیش، هنگامیکه "نیکولای - چائوشسکو" (که بیش از بیست سال است بر رومانی حکومت می کند) تلاش نمود که بیک شورش معدنچیان علیه اقدامات ریاضت‌گشانه پایان دهد، کارگران اعتصابی با سنگ و آجر به او حمله بردند. "چائوشسکو" از این مهلکه گریخت. چنین

واقعه ای برای یک رئیس دولت ویدتر از آن، بی‌وزنه برای صدر حزبی که هنوز مدعی پیشتر اول کمونیست طبقه کارگر بوده است، اسف بار می باشد.

## سرزمین ارواح خون آشام

سالمات که رومانی موضوع ارزیابی های جنون آمیز بلوک غرب بوده است. ازیکسو این کشور بمشابه وطن "نادیاکومانچی" و دوستان زمینناست وی تصویر شده است که مردمش در یک مبارزه بدون همراه ولی شجاعانه برای کسب استقلال از چنگال شورویهای پنجه - آهنین درگیرند. مثلاً، هنگامیکه رومانی بعنوان تنها عضو بلوک شرق تن به بایکوت المپیک ۱۹۸۴ لوس آنجلس نداد مورد ستایش فراوان غرب قرار گرفت. رومانی بمشابه کشوری مملو از شگفتی، برای مدتی به مقصد تروتمندان رسیده غرب که مداوم در جستجوی هیجانناست عجیب و غریب و جدیدند تبدیل شدند.

مثلاً طی دهه ۱۹۷۰، هواپیماهای مملو از توریستهای آمریکائی در بخارست به زمین نشستند تا مسافرینش که قصد دیدن قلعه ای قدیمی در "ترانسیلوانیان" را داشتند برای یک شب در کنار شعله های آتش چادرهایشان را برپا سازند و با افسانه هایی که منبع رمان دراکولای خون آشام بود به هیجان درآیند. طی همان سالها روابط دیگری نیز برقرار گردید: کنزرت آمریکا رومانی را بعنوان کشوری که از پیشترین امتیازات تجاری برخوردار می شود اعلام نمود و تخفیفهای

تجاری مهمی در مورد آن اعمال داشت. از سوی دیگر، طی همین دوران، رومانی بعنوان "استالینیست"ترین کشور بلوک شرق که تحت رهبری توتالیترهای اصلاح ناپذیر دارای "کیش شخصیت" قرار دارد، بباد حمله گرفته شد. بعضی مفسرین غربی حتی چائوشسکو را با خاطر باصطلاح احیای عناصری از فرهنگ چین (؟) مورد حمله قرار داد. صافاً، مشکلات اقتصادی کشور بویژه - رسالهای اخیر به عنوان سند شکست سوسیالیسم، بالاخص نوع "ارتدکس" آن، مورد استفاده واقع شدند.

این تبلیغات دوله نمایانگر سیاست "تفاوت گذاری" امپریالیسم آمریکا است که بر مبنای افزایش نفوذ آمریکا در بلوک شوروی از طریق تقسیم اعضای این بلوک به "خوب" و "بد" اتخاذ می شود، البته بدون اینکه فراموش شود آنها هنوز اعضای کمپ دشمن هستند. در واقع رومانی بهمان اندازه با پندار سرزمین افسانه ای ارواح خون آشام در تطابق است که با سوسیالیسم واقعی دوران استالین در شوروی، یا با انقلاب فرهنگی مائو تسه دون رومانی همانند مابقی کشورهای بلوک شرق، یک کشور سرمایه داری است. اوضاع کنونی این کشور، منجمله بحران اقتصادی آن، نتیجه سالها رشد بمشابه بخشی از نظام امپریا - لیستی شوروی و تحت حاکمیت بورژوازی نوین رومیزیونیست، می باشد. برای دیدن ارواح خون آشام واقعی در بلوک شرق، اصلاً لزومی ندارد که همراه توریستها به قلعه "ترانسیلوانیان" برویم.

تلاش کرده اند که از این گشایش در سراسر بلوک شرق برای استحکام بخشیدن به موقعیت نفوذی خویش استفاده برند. تا اگر زمانی فرصت بهتری پیش آمد این نفوذ را تشدید بخشند اما شورویها هم با این نوع مانورهای بلوک شرق باحتیسی موضع تکررانه تر رومانی اساساً مخالف نیستند. در واقع، روابط رومانی و کشورهای دیگر که رابطه ای با دیگر اعضای بلوک شرق ندارند در بعضی مواقع بنحوی احسن مورد استفاده بورژوازی شوروی قرار گرفته است. بطور مثال، رومانی نقشی محوری در صاف کردن جاده جهت برداشتن گامهای اولیه عسادی سازی مناسبات چین و شوروی ایفاء نموده است. این کشور همچنین ثابت کرده که در حفظ توافق با رژیم خینی موفق بوده است. رومانی از نمایش کست از رهبری بلوک، برای گسترش نفوذ خویش و بدین ترتیب نفوذ بلوک در کلیت خود استفاده می کند، یعنی تقریباً همان نقش فرانسه در بلوک غرب را ایفا می نماید.

بعلاوه، شورویها نقش ناسیونالیسم عوامفریبانه چائوشکو را در حفظ ثبات داخلی رومانی تأیید می کنند. سالیانست که چائوشکو با اعلام موضع علیه هر نوع اشغال کشور از سوی شورویها برای خود اعتبار دست و پا کرده و چنین وانمود می کند که رومانی در مقایسه با همسایگان خود از موقعیت نسبی برتری بر خوردار است. زیرا حتی یک سرباز شوروی هم در خاک خود ندارد. هنگامی که وی به مردم رومانی اعلام داشت که به سربازان پیمان ورشو اجازه عبور از خاک رومانی جهت اشغال چکسلواکی رانده است شدیداً مورد حمایت قرار گرفت. لیکن حرف آخر او این است که تنها راه حفظ این موقعیت "ممتاز" تبعیت توده ها از اوضاع موجود می باشد. او این نکته را مکرراً با بوق و کرنا جار زده است.

در سال ۱۹۷۷ طی یک اعتصاب پنبه تا نود هزار نفری معدنچیان، چائوشکو که خود سابقاً یک معدنچی بود شخصاً وارد مذاکرات گردید و بالاخره موفق به اتمام اعتصاب شد. پاسخ وی به کارگران این بود که اگر این اعتصاب همچنان ادامه یابد و از کنترل خارج شود او نمی تواند عدم "داخلت خارجی" را تضمین کند و همه معنی این حرف را می دانستند. این موقعیت "نسبتاً ممتاز" رومانی برگ برنده ای در دست چائوشکو است تا توده ها را بصورت منفعل و آوار به قبول

این بلوک بود، متذکر گردید که این عمل رومانی را به یک کشور تأمین کننده مواد خام و خوراکی تبدیل می کند (بلغارستان به ادعای خودش به "باغبان کمکون" تبدیل شده، این اسم مستعار طنز آمیزی برای کارکرد نوکرمشانه این کشور است).

آنچه که چائوشکو و حزب کمونیست رومانی بخاطر آن مبارزه کردند ابتدا بیوستن به مائو و حزب کمونیست چین در افشای خصلت سرمایه داری ریزیزوینیستهای شوروی یا بکارگیری اعمال انقلابی جهت قرار گرفتن مجدد رومانی با کل بلوک در مسیر سوسیالیسم نبود، بلکه آنها از این خشنود بودند که حمله مائو به ریزیزوینیستهای شوروی فضای مانوری در اختیارشان قرار داده تا جهت پیشبرد منافع ملی رومانی درون بلوک شوروی از آن استفاده کنند و بدین ترتیب "گشور گشودن" چائوشکو برحالات ریزیزوینیستهای شوروی بر استالین صحنه گذاشتند، و تلاش نمودند بین مائو و حزب کمونیست شوروی - بین انقلاب و ضد انقلاب - خود را "دوری بی طرف" نشان دهند.

این موضع مستقل، گشایش سطح غیر معمولی از مناسبات اقتصادی و ویژه سیاسی با غرب را نیز دربر می گیرد. بطور مثال رومانی تنها کشور بلوک شرق است که دارای روابط دیپلماتیک با اسرائیل بوده و از محکوم کردن این کشور طی جنگ شش روزه ۱۹۶۷ امتناع ورزید. رومانی همچنین روابط خاصی را با ایران (در زمان خینی شاه هر دو حفظ کرده، و بطور نسبی مناسباتی را با آمریکا، آلمان غربی و فرانسه برقرار ساخته است. در دو سال گذشته، شولتز وزیر کشور و بوش معاون رئیس جمهور آمریکا از بوخارست دیدن کرده اند. چائوشکو برای اینکه در سطح جهانی نیز چهره ای بیطرف بیابد، نظاهرات گسترده ای جهت خلع سلاح اتمی منجمله درخواست بیرون کشیدن موشکهای هسته ای از هر دو بلوک را بر راه انداخته، و طرحهایی را جهت ایجاد "بالکان عاری از سلاحهای هسته ای" پیش گزارده است. چائوشکو بر برای مدتسی آشکارا "وضعیت صفر" مطرح شده از سوی ریگان را تأیید نمود. همان طرحی که بر خارج ساختن موشکهای مستقر شده در 20-SS شوروی از اروپا، در عوض مستقر نکردن موشکهای پرشینگ و کروز آمریکا در آنجا مبتنی بود.

بطور کلی، آمریکا و بلوک غرب

**کلیس به سبک بلوک شرق**

موضع "تکروی" چائوشکو و حزب کمونیست رومانی انعکاسی از تلاشهای مداوم وی جهت پیشبرد منافع ملی این کشور درون چهارچوب امپریالیستی شوروی، به مثابه "دوگن" بلوک شرق، میباشد. ریشه های این سیاست حتی به پیش از چائوشکو برمی گردد.

زمانی که مائو به دون و حزب کمونیست چین در اواخر دهه ۱۹۵۰ حملات خود را بر ریزیزوینیستهای شوروی آغاز کردند، رومانی نیز که آنزمان تحت رهبری "گشورک" - گشورک - بود مخالفت خویش را نسبت به شوروی ابراز داشت. بدون شک، موارد مورد مباحثه ای که توسط "گشورک" و پس از ۱۹۶۵ توسط چائوشکو مطرح گردیدند با موضوع انقلابی مائو ته دون وجه مشترک بسیار ناچیزی داشت. مائو انتقاد خود را از شورویها بر سر اوضاع بین المللی، با افشای تئوری "همزیستی مسالمت آمیز" خروشچف به مثابه پوشش جهت تبانی ریزیزوینیستی با امپریالیستها آغاز نمود. وی بعدها، تحلیل مشهور خود را از احیای سرمایه داری در شوروی - که بطور فشرده در این جمله نهفته است، "به قدرت رسیدن ریزیزوینیست، به قدرت رسیدن بورژوازی است" - بسط داده و تر ضرورت تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا جهت جلوگیری از احیای سرمایه داری و پیش روی بسوی کمونیسم تکامل داد. در حالی که از سوی "گشورک" و چائوشکو، حزب کمونیست رومانی، همانگونه که یک مورخ غربی می نویسد: "هیچوقت جدلی بر سر موارد اساسی موجود در اردوگاه سوسیالیستی - استالینیسم، ریزیزوینیسم، دکاتیسم، لیبرالیزاسیون، و از این قبیل - وجود نداشت".

نکته مورد علاقه رهبران حزب کمونیست رومانی، راهی جداگانه بسوی سوسیالیسم "بود، بدین معنا که هر کشور حق دارد" راه ملی رسیدن به سوسیالیسم خاص خود را دنبال نماید. این سخن رومانیها بطور خاص در مخالفت با خواسته ریزیزوینیستهای شوروی مبنی بر "تقسیم کار بین المللی" کمکون قرار داشت - (سازمان اقتصادی بلوک شوروی که در آنزمان صرفاً دربرگیرنده شوروی و بلوک شرق بود)، بر مبنای این "تقسیم کار" هر کشوری می بایست در کاری که بهتر می توانست پیش برد، تخصص پیدا کند. رومانی که عقب مانده ترین کشور

شرایط موجود و به قبول سرکوب در جهت حفظ باصلاح امتیازشان نماید. مضمون واقعی نگرانی چائوشسکو در مورد دخالت خارجی را می توان از واکنش وی نسبت به وقایع ۱۹۸۰ - ۱۹۸۱ لهستان متوجه شده وی در آن هنگام بیش از هر رهبر دیگر بسلوک خواهان سرکوب جنبش همبستگی بود و آن را بمثابة "تجلی ارتجاع و امیر - پالیسم" مورد تنقیح قرار داده و با "دارودسته هایی" در لهستان پیش از جنگ جهانی دوم مقایسه کرد که بقول وی آن کشور تضعیف کردند و بدین ترتیب باعث بروز جنگ گردیدند.

بهمان نسبت که این تعقل ناسیونالیستی در رومانی ریشه درآورده، نوعی جهان بینی را نیز بوجود آورده که صرفاً بورژوازی و متوق پاسیویته است، این جهان بینی شدیداً تخیلی نیز هست. رومانی عضو قابل اطمینان بلوک شوروی است. اینکه سربازان شوروی در آنجا مستقر نیستند، حقیقت دارد. اما رومانی در مانورهای پیمان ورشو شرکت می کند. مثل مانور در "سویوز"، که طی آن افسران این کشور بعنوان مشاورین این نیروها در خود رومانی عمل می کردند و در سطح ممانعت کنندگان فرماندهی، کنترل، ارتباطات شرکت داشتند. بعلاوه، چائوشسکو نکته اساسی را چنین بیان می کند: وضعیت مناسبات پیمان ورشو هر چه باشد، "در صورتی که امپریالیسم جنگ را آغاز کند، رومانی بمثابة یک کشور سوسیالیستی در کنار سایر کشورهای سوسیالیستی قرار خواهد گرفت." ❖

از نظر اقتصادی، اعتراض رومانی نسبت به کومکون زیرلقافه مخالفت با آتوریته "فرای - ملی" است - رومانی نسبت به سیاستهای اقتصادی بلوک در کلیت خود مخالفتی ندارد. و از نظر اقتصادی در پیوند کامل با بلوک تحت رهبری شوروی است. بطور مثال بیشتر تجارت رومانی با سایر اعضای کومکون است و در این میان بیشترین حد روابط تجاری را با شوروی دارد.

### بحران اقتصادی

افکار عمومی تاهمین اواخر در این راستا سیر می کرد که چائوشسکو حداقل بعضی امتیازات را برای رومانی حفظ

❖ به نقل از، "رومانی: سیاست، اقتصاد و جامعه"، میخائیل شافیر، چاپخانه وانتشارات فرانسه/انگلستان.

کرده است اما تکوین اوضاع اقتصادی اخیر باعث ایجاد شکافهای جدی در این خوش بینی گردید. روند تکوین این بحران را بطور خلاصه در اینجا ارائه می دهیم. ریشه های نزدیک این اوضاع به اواخر دهه شصت بازمی گردد. در آن زمان، رومانی نیز مانند سایر کشورهای اروپای شرقی یکسری اصلاحات اقتصادی را همزمان با اصلاحات اصلاحات اقتصادی "لیبرمان" در شوروی اعمال داشت، که برنامه ریزی اقتصادی را پیش از پیش در چهارچوب سرمایه داری بازسازی کرده و سود را بمثابة شاخص در روند برنامه ریزی بکار گرفت. در حالیکه اقتصاد رومانی (وکل اروپای شرقی) در آن زمان سریعتر از غرب رشد می نمود، نرخ رشد از آن به بعد سقوطی جدی را آغاز کرد. در دهه هفتاد رومانی یکسری تنظیمات را بکار گرفت که بر ورود شدید تکنولوژی غرب تکیه داشت و برای بازپرداخت آن، سیل وامهای بانکهای غربی بسوی این کشور جاری شد. هدف رومانی این بود که ظرفیت صادرات خود را شدیداً رشد دهد تا بدین ترتیب قادر به رقابت اقتصادی گردد و پایه تکنولوژیک خود را برای مقاصد استراتژیک بهبود بخشد. در سال ۱۹۷۲، که این استراتژی رشد آغاز به شکل گرفتن نمود، رومانی حتی به عضویت "صندوق بین - المللی پول" و "بانک جهانی" پذیرفته شد. قرض این کشور به بانکهای غربی بسرعت بالا رفت. از یک میلیارد دلار در ۱۹۷۱ به ده میلیارد دلار در ۱۹۸۱ رسید. از لحاظ نرخ رشد، استعراض نسبت به تولید ناخالص ملی، تنها لهستان با رومانی همپا بوده است.

این حرکات برای مدت کوتاهی باعث رشد شدید تجارت با بلوک غرب گردید، که این دوران برای رومانی نسبت به سایر اعضای کومکون طولانی تر بود. اثرات این امر دقیقاً بر اقتصاد رومانی آنگونه نبود که پیش بینی می شد. وابستگی رومانی به افزایش صادرات، بواسطه رکود در کشورهای غربی در اواسط دهه ۱۹۷۰ به سختی صدمه دید. زیرا رومانی بعلت موقعیت حاشیه ای در صادرات به غرب، نخستین نقطه ای بود که واردات از آن قطع شد. سپس، افزایش شدید قیمت نفت نیز مزید بر علت شده همان نفتی که می - بایست جهت تأمین سوخت بخش صادرات بمقدار فراوان وارد گردد. این امر بویژه پس از سقوط شاه در ایران که

بزرگترین تأمین کننده نفت رومانی بود سخت تر شد. همزمان با این مسائل، بهره وام خودرقم بزرگی را تشکیل داد. بدین ترتیب، رومانی در وضعیتی قرار گرفت که برای بازپرداخت بدهی - هایش مجبور به افزایش صادرات بود و در عین حال برای خرید کمیته روپیه نیز باید نفت در جهت تولید برای صادرات مجبور به استعراض بیش از پیش بود. رومانی وخیمتر از مابقی بلوک شوروی گشت، زیرا اولاً این کشور بخاطر وجود مناطق نفت خیز "پلوفیستی" برای دهه های متعددی از نظر انرژی خود کفابوده و دارای بالاترین سطح مصرف نسبت به تولید هر واحد محصول نیز بود. ثانیاً، رومانی نسبت خود را از شوروی تأمین نمی نمود - شوروی نفت و گاز طبیعی را به قیمت ارزانتر از بازار جهانی در اختیار کشورهای کومکون قرار میداد تا بتواند وحدت درونی بلوک را حفظ کرده و شاهرگ حیاتی اقتصادهای اروپای شرقی را در چنگ داشته باشد. بدین جهت بخاطر بالا رفتن قیمت نفت در بازار جهانی، رومانی شدیداً ضربه خورد. بعلاوه مشکلات دیرینه تولید در عرصه کشاورزی و خیمتر شدند و از آنجمله بود مشکل ناشی از دست کشیدن از بخش محصولات مصرف کننده انرژی (مثل کود شیمیایی).

در اواخر دهه هفتاد، اقدامات اولیه ای جهت قطع واردات بویژه از طریق محدود ساختن مصرف انرژی و یافتن سایر منابع داخلی انرژی مانند ذغال سنگ یا بازده کم، بعمل آورده شدند. در عین حال این اقدامات ناکافی ارزیابی شده و در اواخر ۱۹۸۱ با استفاده از موج تضعیف روحیه ای که بر اثر در هم کوبیدن جنبش "همبستگی" در لهستان سراسر بلوک شرق را در بر گرفته بود، چائوشسکو یک سری اقدامات سخت را که پیش از آن سابقه نداشته و عموماً توسط صندوق بین المللی پول توصیه شده بود، اعلام کرد. این اقدامات مشتمل اند بر:

- جیره بندی مواد غذایی: منجمله نان، آرد، برنج، شکر، روغن خوراکی، و غیره - ذخیره سازی مواد غذایی بمقدار بیش از مصرف یک ماه هر خانواده جرم محسوب میگردد، و دوبار تکرار این عمل مجازاتی تا پنج سال زندان را بدنبال دارد. برای اینکه از این امر تخطی نشود خانواده ها هر کدام به خرید از فروشگاه محلی خاص، محدود می شوند.

طرح قدیمی سود سهام است. کارگران مجبورند بخشی از درآمد شان را در کارخانه سرمایه گذاری کنند تا با افزایش سود کارخانه، درآمد آنان نیز افزایش حاصل کند که بی شک عکس آن نیز صادق است. بخشی از درآمد که باید به این امر اختصاص یابد می تواند تا ۲۵ درصد حقوق کارگر را دربر گیرد. بعلاوه، استفاده از نرخ قطعه ای Piece Rate که قبلاً نیز وجود داشته اکنون عمومی تر شده، تا بدان حد که هر کارگر باید برای عقد قرارداد مجزا در مورد مقدار کارفرمی خود با کارفرما وارد مذاکره گردد.

اتکاء شدید و فزاینده حزب "کمونیست" رومانی بر انگیزه های مادی، منافع فوری کارگر را بمثابة حلقه کلیدی در به حرکت در آوردن نیروی کار در نظر می گیرد. و همه اینها تحت نام "خود-گردانی" و حتی "دمکراسی" غالب می شوند، که در هر شکل، نشانه آشنای سرمایه داری است. این اقدامات، رونوشت برابر با اصل خود را در اروپای غربی دهه شصت بویژه در آلمان غربی داشته است. همانند "همکاری مشترک کارگر و کارفرما" و غیره. بدین ترتیب، رویزیونیستهایی که با بحران روبرو شده اند درست مثل همقطاران غربی خود عمل می کنند. آنها بایک دست نان شیرینی تکان می دهند و با دست دیگر شلاق رادر هوا می چرخانند. توضیحات حزب "کمونیست" رومانی دال بر ضرورت این اقدامات نیز تکان دهنده است. آنها امپریالیسم غرب را بخاطر باعث و بانی قحطی و خشکسالی در سراسر جهان بودن، تقبیح می کنند (و البته یکم کلمه از مسئولیت شورویها در این زمینه، مثلاً در اتیوپی، بر زبان نمی آورند). قانیا، مهمتر اینکه، چائوشسکو مردم رومانی (تقریباً همه مردم) را بخاطر وخامت اوضاع ..... مورد سرزنش قرار می دهد. بنظر او دهقانان غلات را به علوفه احشام تبدیل می کنند تا از مخارج خویش بکاهند، کارگران بسیار اندک و بسیار تبدیل کار می کنند و بودجه مملکت را می دزدند و اسراف می کنند، و تجار هر چیزی را که در ازای آن پول خوب پرداخت شود بطور غیرقانونی بفروش می رسانند. خلاصه اینکه، چائوشسکو از یک طرف عوامفریبانه از طریق برنامه متکی بر اساس انگیزه های مادی، فردگراشی فزاینده را رواج میدهد، و از طرف دیگر از اینکه هرکس به فکر خویش است و



گیرد) - برای حصول اطمینان از اجرای این فرامین، گروههای کشتی - حزب و مأمورین پلیس بدون اطلاع قبلی ایسنان اماکن را مورد بازرسی قرار می دهند. - تورم: یک افزایش قیمت ۲۸ درصدی برای ۲۲۰ قلم کالای غذایی اعلام شده است. - افزایش تولید: هفته کاری ۴۸ ساعته در رومانی که قرار بود در سال ۱۹۸۰ به ۴۰ ساعت تقلیل یابد همچنان تداوم دارد. مشروبخواری هنگام کار و یا مست سرکار حاضر شدن، مجازات زندان دارد. چائوشسکو همچنین یک برنامه "خود-گردانی" ارائه داده که در واقع یک

- جیره بندی مصرف انرژی: گناز و برق مرتباً به مدت هشت ساعت در روز قطع می شوند. استفاده از یخچال، ماشین لباس شویی و غیره، گرم کردن خانه ها یا آبارتشانها بیش از ده درجه سانتیگراد، یا راندن وسیله نقلیه شخصی غیر قانونی است. بخش برنامه های تلویزیونی مجدداً به دو ساعت در روز محدود شده، رستورانها رأس ساعت نه بعد از ظهر تعطیل می شوند، و اکثر خیابا - نهای شهر در طول شب دائماً خاموشند. (لازم بتذکر است که مصرف انرژی توسط اماکن مسکونی صرفاً هفت درصد کل مصرف انرژی رومانی را دربر می

نه به فکر بورژوازی رومانی ... شدت عسبانی است!

و بعنوان نتیجه نهائی این منطوق چائوشکو توده های خلق را به يك جنایت دیگر نیز متهم می سازد: **"شکم پرست بودن"**! چائوشکو همسرش شخصاً يك رهنمود رسمی و "علمی" در مورد رژیم غذایی منتشر ساخته و مدعی اند که جیره - بندی در ابعاد گسترده ضروری است زیرا اهالی رومانی چاق هستند. بدین ترتیب، رهنمود در مورد رژیم غذایی و مقدار جیره غذایی بایکدیگر ارتباط دارند - بطور مثال، هیچ کس نمی تواند در سال بیش از ۱۸۰ کیلوگرم دانه های خوراکی خریداری نماید زیرا گفته شده تا این حد برای سلامت مزاج خوب است، و از مردم خواسته شده که در عوض گوشت بیشتری بخورند. "علمی" بودن اساس این رهنمودها از آنجا مشخص می شود که "شوراهای مردم" مجازند با توجه به تولید کشاورزی محلی، این معیارها را کاهش دهند، شکی نیست که مردم رومانی از نظر جسمانی از سلامت برخوردارند، زیرا که رومانی يك کشور سرمایه داری اروپائی است و قحطی از نوع آفریقا در آنجا وجود ندارد. ولی در عین حال، فقیرترین کشور اروپای شرقی است و غذای ملی میلیونها کارگر مزارع کلکتیو و کارخانه های این کشور را حداقل از اواخر پاییز تا اوایل بهار بطور یکتواخت ذرت تشکیل می دهد. میوه تازه برای آنها بمعنای يك یا در عدد پرتقال در ایام کریسمس است در حالی که غذای گوشتی نیز زیاد معمول نیست. شهر "تیسوآرا" در غرب شاهد تظاهرات مردم برای نان بوده. در چنین شرایطی است که چائوشکو از توده ها می خواهد غله کمتر مصرف کنند و گوشت بیشتر - همانند ماری آنترانت که خطاب به پارسی های کر سنه گفت: "کیسک بخورید".

از دیدگاه حزب "کمونیست" رومانی همه مقصودند ... بجز مقصرین، یعنی سرمایه داران روبریوینیت موجود در رأس حزب، از سوی دیگر، پابپای این بحران، مداحی چاپلوسانه بیابقه از چائوشکو علم می شود و از وی بخاطر رساندن رومانی به يك عصر تاریخی سراپا نوین ستایش می کنند - "عصر چائوشکو". در طی آخرین کنفرانس حزب "کمونیست" رومانی، سخنرانی افتتاحیه او را بدین شکل می ستایند: "چائوشکو سیاستمداری است که همواره به میهن -

پرستی و سرنوشت مردم خویش بدل توجه نموده، و در جهت ترقی مداوم سرزمین خویش کام برداشته، و خود را بمثابه متفکری کبیر و استراتژیست این عصر به منصف ظهور رسانده است". يك سرود رسمی او را بمثابه "اختر نژادمان" ستایش می کند، و این بخشی از مديحه ای برای "نژاد رومانی" (هر آنچه که هست) و "راه ملی بسوی سوسیالیسم" می باشد - که زیاد با "ناسیونال-سوسیالیسم" تفاوتی ندارد.

تقدیس چائوشکو کار رایج ترقی افراد خانواده او در مدارج حزبی نیز کشانده است: چهار نفر از هشت عضو کنونی دفتر سیاسی از افراد خانواده بلافضل او هستند، و عده زیادی از افراد فامیل وی نیز در مدارج رهبری حزب قرار دارند. مردم آنها را "مافیای چائوشکو" خطاب می کنند.

### شیخ قیام بر "مافیای

#### چائوشکو" ظاهر می شود

اقدامات ریاضت کشانه اخیر و وضعیت عموماً روبرو خامت کشور باعث بوجود آمدن تک جوشهای مقاومت گشته است. در سال ۱۹۷۷ دهها هزار نفر معدن - چسبی در "دره جیو" که مرکز معادن رومانی است دست به اعتصاب زدند. از آنجا که اقتصاد رومانی بمقدار زیادی به انرژی وابسته است، اوضاع وخیمی بوجود آمد. برای اینکه ببینیم این اعتصاب چگونه پیش رفت، بنامه سر - کشاده يك گروه ۲۲ نفری از معدنچیان ترجمه کنیم:

"ما می خواهیم به اطلاع شما رسانیم که معدن "لویینی" - که از سن مبارزاتی برجسته طبقه کارگر برخوردار است - در "دره جیو" چه اتفاقی افتاده، اول اوت شایع شد که اعتصابی در معدن لویینی آغاز شده است. سپس معدنچیان دیگر از سایر معادن بدانجا هجوم بردند، زیرا آنجا صحنه عمل بود. معدنچیان از همه معادن - از کازدا، اوربکانی و ... - که روی هم ۹۰ هزار کارگر در استخدام دارند، گرد آمدند. روز چهارشنبه سوم اوت هنگامیکه پرزیدنت چائوشکو بدانجا آمده، سه روز از آغاز اعتصاب گذشته بود. طی آن حدود ۲۵ هزار معدنچی مقابل معدن لویینی جمع شده بودند. "سکوریتات" (پلیس مخفی رومانی - ج.ب.ف.) پلیس مسئولین حزبی مجادلات

جدی داشتیم. از مسئولین حزبی ای - افراد در آنجا حضور یافتند: "ایلی ورد - تس" و "گئورگه پانا" که هر دو از سوی کمیته مرکزی فرستاده شده بودند که بی - شك بما توضیح دهند که قوانین پیش از اول اوت به تصویب رسیدند، "نگروتس" شهردار پیتروزانی، "رادولسکو" فرمانده نظامی محلی که نیروهای کمکی سکوریتات و حزبی را از "کراپووا"، "تیرگو - ژیبو" و "دوا" در آنجا جمع کرده بود. کارگران لباس کار، چراغ، کلاه، و تیش به همراه داشتند. از قوای نظامی کاری در مقابلشان ساخته نبود. آنها تنها منتظر نترانستند به کمک ماشینهای آبیپاش آتش نشانی، معدنچیان را متفرق سازند، بلکه معدنچیان، "وردتس" و "پانا" را به چنگ آورده و گروگان گرفتند، "تا خود چائوشکو به اینجا نیاید، ما آنها را آزاد نخواهیم کرد!" علیرغم تلاشهای نیروهای سکوریتات تحت فرماندهی سرهنگ "میهورتس" اوضاع به همین شکل پیش رفت، تا خود چائوشکو به آنجا آمد.

"مذاکرات ما بارشس کشور از ظهر تاه بعد از ظهر بطول انجامید. چائوشکو در دل آرزوی کردکاش بدانجا نیامده بود: او را هر کرده، موردتسخیر و استهزاء قرار داده و افتخار دریافت هرلقنی را به او دادند. ...

"در مورد اصلاحات باید بگوئیم که آری انجام گرفتند: "پاکسازی" کارگرانی که خواستار حقوق خود بودند آغاز گشت. دولتی کوپتر وارد صحنه شدند، تعداد سکوریتات و پلیس میلیشیا دوبرابر گشته، معادن به محاصره درآمد و مأمورین سکوریتات بجای کارگران بکاردر معادن گماشته شدند. چهار هزار نفر از ما معدنچیان نیز از کار اخراج شدیم. "مرکز از شنیدن خبر اعتصاب در يك کشور سوسیالیستی جانخوردید. باز هم اعتصابات دیگری بوقوع خواهند پیوست. شاید هیچ راه دیگری باقی نماند مگر اینکه به کمک بیل و کلنگ خود حقوقمان را بدست آوریم. ... در "لویینی" فریاد زدهیم "مرگ بر بورژوازی پرولتری!" ... "در همان لویینی نیز آقای چائوشکو بما گفت: "آرام شوید و به سر کارتان باز گردید در غیر این صورت همگی ما درم کوبیده خواهیم شد." منظور او این بود که "قال قضیه را بکنید و بکارتان مشغول شوید!" چهارم اوت او توسط برژنف احضار شد و این، همه چیز را مشخص ساخت. ... باید بخاطر بیارویم که در

برای شوروی نیست. بی ثباتی داخلی اروپای شرقی تهدیدی برای مقاصد استراتژیک شوروی است و اهمیت این امر روبه افزایش است. بیک لهستان دیگر، در رنمای غیرقابل تحمیلی است. زیرا امپریالیستهای شوروی نمی توانند دست روی دست بگذارند و نظاره گسر این باشند که همدست کوچکترشان بدون ریسک تحول سیاسی بنیادی دچار شورش شود. بعلاوه، امروز مثل سال ۱۹۶۸ نیست که شوروی برای اعمال ثبات، اشغالی نظیر چکسلواکی راه پیش برد. آرزو آمریکا کاملاً درگیر جنگ عظیم وینتام بود. در واقع، بلوک آمریکا نهجمی است و در پی استفاده از هنوع کثایش در بلوک شوروی، و اخیراً نیز آشکارا عدم رضایت خود را از تقسیم اروپا طبق قرارداد "یالتا" پس از جنگ جهانی دوم، اعلام داشته است.

شوروی طی چندساله اخیر، جهت ایجاد روابط نزدیکتر با چاوشسکو تلاش کرده است. مدت کوتاهی پس از آخرین دور تبلیغات چاوشسکو در مورد خلع سلاح اتمی، گرومیکو توقف کوتاهی در بخارست داشت. پس از آن چاوشسکو تقبیح نامه شدیدالحنی علیه استقرار موشکهای پرشینگ و کروز آمریکایی انتشار داد بدون اینکه از موشکهای SS-20 شوروی ذکری بیسان آورد. در رهبر همچنین قراردادی به امضاء رساندند که طبق آن شوروی صادرات نفتی خود را به رومانی باید به چند برابر افزایش می داد. این قرارداد زیاد هم تصادفی نیست. این بدین معنا نیست که بگوئیم به جهت اینکه اعتبار چاوشسکو هنوز مورد لزوم است، شوروی خواستار تملق گویی از سوی رومانیستهای بلغاری است. یکی از علل این امر این است که چاوشسکو را به موضع زیرپا نهادن ادعای خویش و طرد موضع تکروی خود کنند، اگرچه تکامل روند اوضاع نزدیکتر شدن شوروی و رومانی به یکدیگر ضروری می سازد. بورژوازی رومانی منافع ملی خاص خود را دارد و این چیزی است که مورد قبول شوروی است و در واقع آنرا تشویق می کند. اما آنچه که خواستار آن هستند این است که تحقق این منافع باید در چهارچوب بلوک خودشان صورت گیرد، و چاوشسکو هم تمایل کامل خود را در انجام این کار به اثبات رسانده است.

سعی کردند اتحادیه ها و سازمانهای کارگری مشابه ای را تشکیل دهند که تا حدودی نیز موفق بودند. اما سرکوب این گروهها و مهمتر از آن سرکوب جنبش در لهستان نیز تأثیر عمیقی بر جای نهاد. در بحث بر سر جنبش مقاومت، "فورا" پای تهدید اشغال کشور از سوی شوروی - به سطحی آید، و پاسخ ساده ای برای آن یافت نمی شود. بعلاوه، در همین جاست که ناسیونالیسم عوامفریبانه چاوشسکو "بسر کار خود باز گردید و گرنه همگی ما دردم کوبیده خواهیم شد". همان حربه ای که بدفعات توسط ژنرالها و مسئولین حزبی در لهستان بکار گرفته شد. بیشترین تأثیر زهر آگین خود را بر جای می نهد و به ابقاء نفوذ خویش براقشاری از مردم رومانی ادامه می دهد. در حالی که زمینه برای انقلاب مساعد است، محدود - بیتهای مقاومت نیز بخوبی دیده می شوند. در مورد اقتصاد نیز اوضاع بصورت مستقیم پیش نخواهد رفت. از یک سو، رومانی توانسته در طی سه سال گذشته ۲ میلیارد دلار از بدهی خارجی خود را بپردازد، اما مسیر پرداخت این بدهی - ها نیز هموار نیست. موعد پرداخت بخش بزرگی از این بدهی ها که بتعویق افتاده اکنون در حال نزدیک شدن است. و آمریکا همگاز خواست رومانی جهت گسترش روابط با شوروی آگاه است. به قصد مایه گرفتن از آب گل آلود تهدید کرده که به تخفیفهای تجاری بسیار مهم در معامله با این کشور خاتمه خواهد داد. این مسئله، اضافه تجاری رومانی که در معامله با آمریکا به ۸۰۰ میلیون دلار در ۱۹۸۴ بالغ گردیده شدیداً کاهش داد. اساسی تر آنکه، مشکلات دیرینه کشاورزی، فقدان دورنمای صحیح جهت صادرات، ضرورت شدید به توسعه تولید با توجه بوجود نیروی کار کج خلق و عاصی، و مشکلات عدیده دیگر دست بدست هم داده تا خواب راحت را از رومانیستهای حاکم سلب کند. یکی از تحلیل گران سیاست آمریکا، در بحث پیرامون تکامل اوضاع رومانی در سال ۱۹۸۵ چنین نتیجه گیری می کند که خطر "کودتای درون قصری" به جهت وجود ناآرامی های ناشی از اعتصابات کارگری یا شورش اقلیتهای ملی "بهمان اندازه برای بخارست نشینان روشن است که برای مادر ایالات متحده". این شهادت، تأییدی است بر شکنندگی ساختار اجتماعی مناطق مهمی از هر دو بلوک. و این نکته اخیر، نگرانی کوچکی

همین لوبنی بود که در سال ۱۹۲۹ آتش افروخته شد!

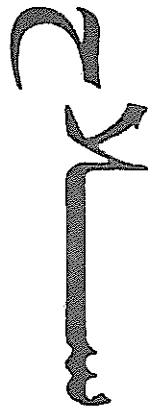
این جمله آخراشاره ای است نیشدار به این واقعیت که در سال ۱۹۲۹ حزب کمونیست رومانی با برهه انداختن و رهبری یک اعتصاب سرسختانه در معدن لوبنی برای نخستین بار در سطح ملی خود را مطرح ساخت. در واقع، نسی - توان با بسیاری کارگران اروپای شرقی گفتگو کرد و با بیانیه های آنها را خواند و در مواجهه با عبارات "بورژوازی پرولتری"، "بورژوازی سرخ" و این قبیل اسامی مترجم طرز نادبی که از خیانت قشر ممتاز نوبین سخن می گوید، نشد و به همان اندازه فقدان اسف بار نوعی تحلیل علمی از احیای سرمایه داری در بلوک شوروی را در بین آنها لمس نمود. در عین حال بقول مائو ستم بناگزیر مقاومت را بوجود می آورد، و نبردهایی همانند نبرد این کارگران بازم برای ادعای رومانیستها که "نماینده پرولتاریا" هستند خدشه وارد می کند. چندسال بعد، در سامبر ۱۹۸۸، اعتصاب دیگری بوقوع پیوست و معدنچیان دفتر مرکزی حزب در محل را اشغال کردند و بالاخره چاوشسکو - شکو بازم مجبور به مداخله در جریان شد. این تنها باری بود که با هو و استهزاء بدرقه نشد، بلکه با سنگ و آجر از وی پذیرائی بعمل آمد. حوادثی از این قبیل در اواخر سال ۱۹۸۱ که اقدامات ریاضت کشانه ارائه شده بودند، بوقوع پیوستند: دوشهر جنوبی دچار آشوب شدند و تنها دخالت ارتش آنرا خواباند. در شهری دیگر، گروهی از مردم قصد داشتند یک دبیر حزبی را در خیابانها بگردانند و به مجازات برسانند که تنها با دخالت مسئولین توانست او نجات یابد و از مهلکه بگریزد. اینک این موج شورش آرام شده و آرامش عمیقی بر سراسر کشور مستولی گشته است.

## دورنماها

مسلماً اشتباه است اگر چنین تصور شود که رومانی بسرعت بسوی انفجار عظیم توده ای می رود. اجرای موارد ریاضت کشانه مطمئناً با مخالفت و ناآرامی همراه بوده - اما سرکوب سختی رانیز به همراه داشت. مردم رومانی بدقت سیر جریانات لهستان را دنبال می کردند و کارگرانی که از جنبش همبستگی سرمشق گرفته بودند



# انتقاد



"تونلهای کو - چی" نقلی است جالب توجه و عمدتاً بر اساس مصاحبه با جنک جریانی که از طرف جبهه آزادیبخش ملی NLF علیه ارتش آمریکا در منطقه معینی از ویتنام [نزدیک کو - چی (در ۴۰ کیلومتری سایگون پایتخت رژیم دست نشانده ویتنام جنوبی)] استوار است: این کتاب، همچنانکه از نامش برمی آید، بخصوص به "جنگ تونل" می پردازد. جنگی که از طرف NLF در منطقه هم مرز ناحیه - بقول یانگی هسا - "مثلث آهنین" به پیش می رفت. جنگ تونل مبارزه مناسبی است برای نیروهای ضعیف در جنگ بانبرویی قوی تر، تابندگان مسلح و از نظر تکنیکی برتر. توانائی پیشبرد جنگ تونل به خصلت عمومی کل جنگ بستگی دارد، بدین معنی که بدون اتکاء برترده ها NLF هرگز نمی توانست شبکه ای از تونلها، که تنها در منطقه کو - چی نزدیک به ۲۰۰ کیلومتر طول داشت بسازد، بعلاوه تنهادهای عادلانه و انقلابی می تواند به مردان و زنان انگیزه تحمل شرایط شاق نبرد و زندگی زیر زمینی را برای دوره های چندماهه و چند ساله بدهد.

منطقه کو - چی برای مدت زیادی در دستحکم NLF بود، و به دلیل نزدیکی اش به سایگون، ارتش آمریکا از هیچ کوششی برای برقراری کنترل در این منطقه فرو - گذار نکرد. بر همین راستا، پایگاهی عظیمی که مقر یک لشکر بود در نزدیکی دهکده کو - چی بنا شده، مساحت عظیمی با بولدوز هموار گشت، به آتش کشیده شد و سمپاشی گردید. نویسندگان کتاب گزارش می دهند که چاههای آب منطقه مرتباً توسط سربازان آمریکائی با پرتاب کردن لاشه حیوانات مسموم می شدند، سکنه دهات را بسزور و کله وار بدرود "دهکده های استراتژیک" لعنتی می رانند، شکار افراد گریزان از "دهکده های استراتژیک" توسط آتش

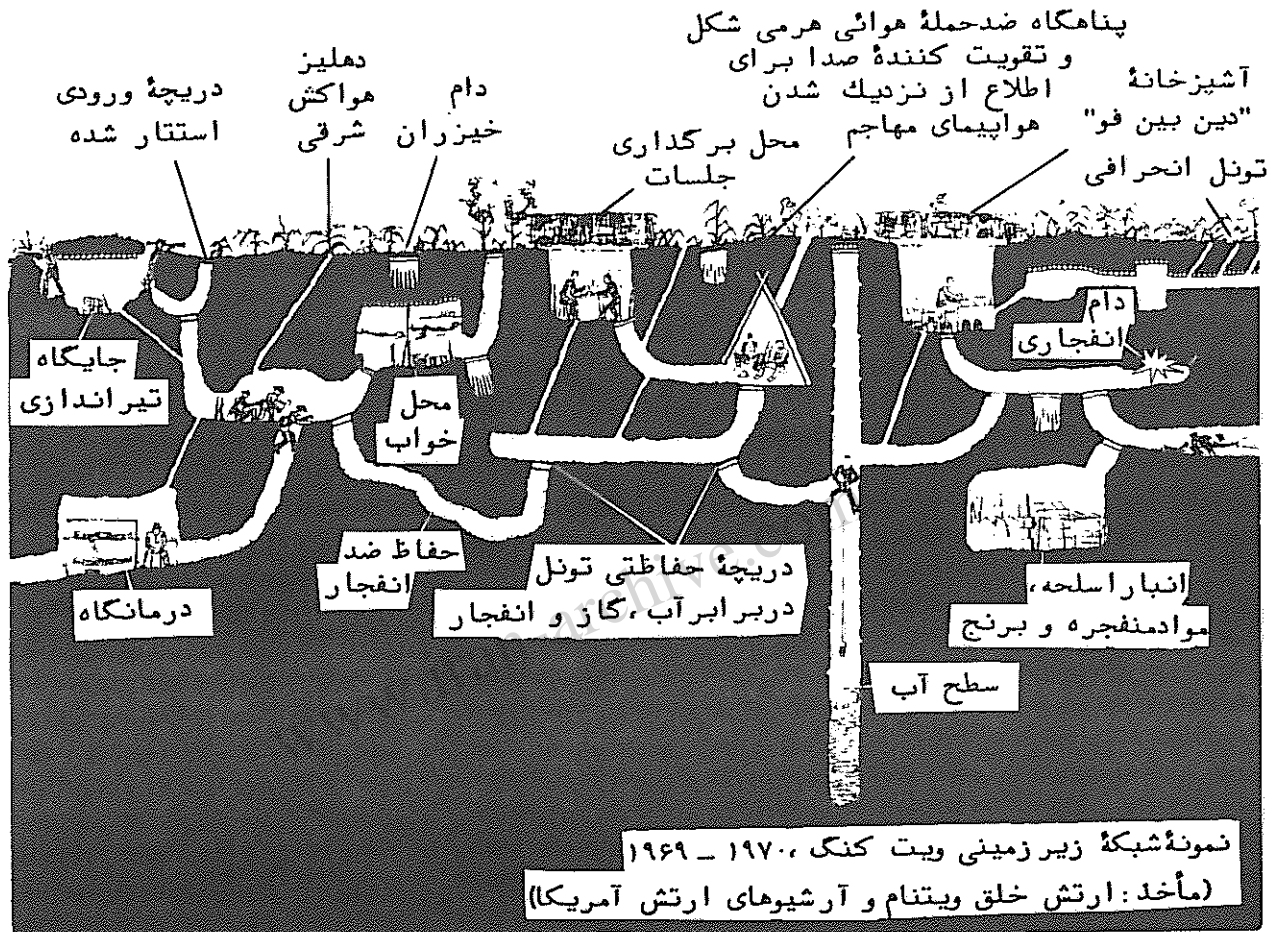
## تونل های کو چی

تام هنکلد و جان بنی کیت

هودر و استوگتن

لندن ۱۹۸۵

کتر مثالهایی از فرمانی می تسوان یافت که از مبارزه مخفانه خلق ویتنام علیه تجاوز آمریکا گویاتر باشند، یکی از نکات برجسته "تونلهای کو - چی" اینست که خاطرات شجاعت، از خودگذشتگی و نبوغی که مردان و زنان ویتنام از خسرد نشان دادند را برای آنهایی که نشان اجازه میدهد زنده می کنند، و با تصویری دست اول از این امر ارائه می دهد، چنین تصویری، علیرغم خراست نویسندگان که کوشش به نقل "متعادل" و "دوجانبه" این جنگ داشته اند، بوضوح خودمی نماید. جنگ ویتنام با خصلت ارتجاعی از سوی امیریا - لیم آمریکا و خصلت عادلانه اش از طرف خلق تحت ستی که اسلحه بدوش گرفته بود، اینگونه کوشش ها را برای حفظ بی - طرفی بورژوازیانه، مضحک ساخته است.



## از طرح های کتاب

تعیین کننده آمریکادرمینه سلاح وتکنو - لروى تا بود اگرچه بنظمى آيد تونلها نوعى ابزار تدافعى بودند(که قطعاً این جنبه را نیز داشتند)، اما مهمتر از هر چیز دیگر تونل بمثابة ابزار وشيوه ای جهت جنگ بادشمن مطرح بود.

باید انعان کرد که عنوان "تونل" تا اندازه ای بی مسمی است زیرا آنها در واقع شبکه پریپیچ و خمی از ایستهای شلیک، خوابگاهها، آشیزخانه ها، اتاقهای انبار و حتی بیمارستان و اطافهای کنفرانس را شامل می شدند. همه اینها در سطح مختلف زیر زمین ساخته شده بود و توسط يك سیستم دامپایانه راهرو و دریچه به یکدیگر و به سطح

کو - جسی بر حاشیه جنوبی فلاتی قرار دارد که از رودخانه مکونگ Mekong تا ارتفاعات شمال و غرب گسترده شده و بغیر از بخش جنگلی، سایر نقاط آن از هیچگونه خصوصیت مطلوب جغرافیایی جهت پیشبرد جنگ پارتیزانی بهره مند نیست. این منطقه محل تمرکز توده های دهقانی است. نویسندگان کتاب از کو - جسی بعنوان "منطقه کشاورزی پر جمعیت" که از شالیزار - های برنج و کشتزارهای نارگیل و کاشوچو تشکیل شده، یاد می کنند.

جنگ تونل ابزار کلیدی NLF برای مورد استفاده قرار دادن عوامل مثبت جهت خنثی سازی عوامل منفی یعنی برتری

توپخانه و بمب و هلیکوپترهای کبرا که در ارتفاع کم پرواز می کردند و آتش مسلسل را بر هر جنبیده ای می گشودند، نوعی تفریح بحساب می آمد. خلبانها تشویق به این می شدند که مواد منفجره و نایالهای باقیمانده خود را در راه بازگشت به پایگاهها، بروی کو - جسی بریزند. اما علیرغم این وحشیگریهای باور نکردنی آنها هرگز نتوانستند کو - جسی را "خنثی" کنند، و این منطقه در سرتاسر جنگ دژ مستحکم نیروهای انقلابی باقی ماند. در سال ۱۹۶۹، یعنی در اوج حضور نظامی آمریکا، NLF توانست حمله ای مشهورانه به درون پایگاه کوچی را بانجام رسانده، حجم عظیمی از جنگ افزار را نابود سازد.

زمین ارتباط می یافت. در کو-چی بعضی از تونلها تا فاصله يك كيلومترى پایگاه آمریکائی حفر شده بودند و نقش پراهمیتی در حمله بی باکانه ای که فیلاته آن اشاره رفت، بازی کردند. تونلهای دیگری نیز وجود داشت که مقرهای فرماندهی NLF را همچون شبکه ای به هم وصل میکرد.

ارتش امیرالیستی رفته رفته از اهمیت تونلها در استراتژی جنگی NLF آگاه شد و نتیجتاً "کوشید تا برای خنثی کردنشان شیوه ها و اسلحه های جدید بچورد آورد. بسیاری از اسلحه های از نظر تکنیکی پیشرفته، بدلیل حجم و وزن زیادشان بدر دچنین جنگسی نمی خوردند.

همانطور که مائشو خاطر نشان ساخت در تحلیل نهائی این مردم هستند که نتیجه جنگ را تعیین می کنند و نه سلاح. تکنولوژی تحت اختیار آمریکائیها نیست در واقعیت که سربازان آمریکائی مورد تنفر کامل مردم بوده، روحیه ای ضعیف داشته و قادر به بروز عشق و علاقه به عملیاتشان نبودند، تغییریری ایجاد کنند. مردان و زنان شاق ترین شرایط زندگی در حفره ها

و گرداگرد آنها تحمل میشدند، سربازان آمریکایی در راحتی و آسایشی بر سر می بردند که هرگز در تاریخ هیچ جنگی دیده نشده بود. پایگاه کو-چی سینما و استخر داشت و هر روز کامیونها وسایل آسایش و راحتی را باهدف زنده نگاهداشتن "شیوه زندگی آمریکائی" برای سربازان محافظ پایگاه، به ارمغان می آوردند. معمولاً سربازان درختانم یک روز مملو از جنابیت و سوزاندن دهنات، بسا ملیکوپتر به پایگاه بازگردانده می شدند. بعلاوه، جنگ تونل به جنگ تن به

تن می انجامید و این جنگ به نفع کسانی بود که خط انتقالی را دنبال می کردند، شرح یک واقعه برای نشان دادن این امر مفید است. واقعه ای که در کتاب بدان اشاره ای نشده است. سربازی سیاه پوست وقتسی که با بدرون تونلی گذاشته بود از پشت سر صدای کشیده شدن کلنگدن را شنیده. سرباز سرخود را با این انتظار برگرداند که آخرین نگاه را بصورت کسی که می خواهد وی را بکشد ببیند. او خود را بسا رزمنده ای از NLF و روبرو دید که بزبان انگلیسی می گفت "ای برده، سیاه، جنگ ما با تو نیست." آن سرباز دیگر هرگز تنگ بدست نرفت.

تونلها با استفاده از بیله های دستی کنده شده و خاک توسط سطهای ساده به بیرون از تونل حمل میشد. این کار ساده ای نبود، زیرا با عبور شدن خاک تازه آمریکائی

شیواحالات شدیدی را شروع می کردند. دهقانان منطقه که بیشترین بخش از کار ساختن تونلها را بعهده داشتند، مجبور بودند که خاکها را تا مسافتی بسیار دور حمل کرده و آنها را روی زمین پخش کنند. و روی تونلها معمولاً با شاخ و برگ استتار شده وغالباً قبل از این که آمریکائیها منطقه را ویران کنند، به یک انبار علوفه منتهی می گشت. با توجه به احتمال اتفاقی برخورد دشمن با درهای خروجی، تونلها همیشه چندین راه خروجی داشتند.

مواد مورد استفاده در ساختن آنها خاک و گل بود و بعضی اوقات برای استحکام بنا از ساقه خیزران نیز استفاده می شد. علیرغم اینها، دیوارها آنچنان سخت و محکم بودند که بسیاری از سربازان آمریکائی اطمینان داشتند که از سیمان ساخته شده اند! استحکام تونلها، میزان عمق آنها (که بعضی اوقات به چندین متری رسید) و پیچیدگی شان، کار تخریب و نابودی شان را بسیار سخت می ساخت. مثلاً گرتاب نارنجک دستی بدرون تونل یا اصلا بدان صدمه نمی رساند و با صدمه اش بسیار کم بود و نیروهای NLF می توانستند بزودی به آنجا بازگردند.

نهاراه مطمئن نابودی تونل، ورود به آن و قرار دادن مواد منفجره در درونش بود. ولی علیرغم این، سربازان عادی بندرت جرأت وارد شدن به تونلها را می کردند.

برای حل این مشکل، ارتش آمریکا گروه مخصوص نخبه ای موسوم به "موشهای تونل" را برای خنثی کردن جنگ زیرزمینی NLF بوجود آورد. نویسندگان کتاب با حسن تعبیر به "انگیزه های متفاوت" این موشها اشاره می کنند، ولی حتی این تصویر عامداً دلسوزانه نیز افشاگر دارودسته فوق بعنوان باند شروری از نخاله های روانی و جانیان متخصص است. در بسیاری مواقع این موشها در زیر زمین به تله می افتادند، طبق گزارش نویسندگان کتاب، گروهی از زنان پارتیزان به انتظار می نشستند تا وقتی سر و دستان یک سرباز از دریاچه هایی که دو سطح را بهم مرتبط می کردند بگذرد و آنگاه بود که ساقه های تیز شده ای را نیزه وار در کردن وی فرو می کردند.

موفق ترین سلاحی که این موشها بکار می گرفتند، گازهای سمی و از جمله گساز اشک آور بود. گاز اشک آور اگر در محیط کوچک و سر بسته، وبدون مجرای هوا مورد استفاده قرار گیرد، کاری کشنده است. (قابل توجه است که نویسندگان کتاب هرگز اشاره ای به غیرقانونی بسودن استفاده از هر نوع گاز در جنگ طبق پیمان ژنو، نمی کنند). هرچند که در تمام طول جنگ

گازهای سمی بعنوان مشکل بزرگی باقی ماندند، ولی حتی کارآئی این اسلحه وحشیانه نیز تا اندازه زیادی توسط یک شیوه عایق سازی دریاچه های یک راهرو به

راهروی دیگر و روش دایمانه استفاده از آب برای تصفیه هوا، محدود شده بود.

مبارزه مرگبارتر یانکی ها علیه جنگ تونل با بمباران بی وقفه و سیستماتیک منطقه کو-چی توسط بمب افکن های ب-۵۲ در آوریل ۱۹۶۹ آغاز شد. یعنی زمانی که دیگر آمریکا از ب-۵۲ هابرای بمباران شمال استفاده نمی کرد. این بمبها حفره های عظیمی را بوجود آوردند و بسیاری از تونلهایی را که آمریکا نتوانست بود در طول ۵ سال جنگ از میان بردارد، نابود شدند.

اگرچه کتاب "تونلها کو-چی" تبلوری از تاریخ عمومی جنگ ویتنام نیست، ولی در سراسر آن مشاهدات جالب توجهی در مورد برخی از خصوصیات نظامی و سیاسی گسترده تر جنگ به چشم می خورد. سعی نویسندگان بر آنست که خط فاصل خلل ناپذیری بین NLF و "ویتنام شمالی ها" بکشند، و با این کار به وحشت دروغین "اشغال از طرف شمالی ها" یاد دهند، و لسی بوضوح روشن است که مبارزه خلق ویتنام (شمال و جنوب) یک پروسه تاریخی واحد را تشکیل می داد.

دلیل تغییراتی که نویسندگان کتاب در برخی از خصوصیات نظامی مقاومت پس از سال ۱۹۷۰ شرح آنها می پردازند (بخصوص تکیه بیشتر بر شیوه جنگ سنتی و در ارتباط با آن تغلییل نقش پارتیزانهای محلی NLF) بنظر می آید که بیشتر به ورود سربازان حرفه ای ویتنام شمالی به جنوب مربوط می شده تا یک عقبگرد منفی در خط سیاسی و نظامی رهبری کننده کلی جنگ. در اینجا نویسندگان به حمله Tet اشاره می کنند که نمایانگر تغییر بزرگی در تاکتیک ویتنامی ها (یعنی ایده جنگ دراز مدت با هدف ذره ذره بلعیدن نیروی دشمن) بود. البته حمله Tet بنحوی واقعاً تماشائی ضربه پذیر بود. امیرالیسم آمریکا را نشان داد و تمایلات ضد جنگ را در خود آمریکا تقویت نمود، ولی بهای این حمله برای NLF بسیار سنگین بود. به گفته پنی کیت و منکلور بیش از ۴۰ هزار نفر از رزمندگان NLF از جمله درصد زیادی از کادرهای طی حمله Tet کشته شدند. طبق گفته نویسندگان وقتی که این حمله با قربانی های عظیم نتوانست پیروزی سریعی را که قول داده

جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه شوروی  
SFSR (ناحیه ای با ۶۵ میلیون سکنه،

وهم مرز با اوکراین و مسکولنینگراد)، قرار  
دارد. گنتی همچنین پروادا و دیگر اسناد  
حزبی را مطالعه کرده است. آنچه از خلال  
نوشته های گنتی بدست می آید تصویری از  
یک رهبری مرکزی است که خود بر سر یک  
سلسله از مسائل مهم دچار اختلاف نظر است  
ولی با وجود این، به سیاست رهاسازی پر شور  
کارگران و دهقانان - و بدنه حزب - متعهد  
می باشد و همانطور که مائوس بعداً در رابطه  
با چنین گفت: "این کار باید بخاطر بدست  
آوردن سریعتر، بهتر و با صرفه تر نتایج  
در ساختمان سوسیالیسم" انجام گیرد.

همچنین روشن است که رهبری  
حزب کمونیست اتحاد شوروی در تلاش برای  
پیشبرد این خط، با مقاماتهای فراوانی روبرو  
شد. این مقاومت نخست در میان بخشهای  
مشخصی از رهبری حزب (یا رهبران قدیمی)  
مانند تروتسکی و بوخارین ظاهر گشت، اینها  
آشکارا و بیاطور سرپوشیده مطرح می کردند  
که امکان ساختمان اقتصاد داخل سوسیالیستی  
در اتحاد شوروی وجود ندارد. گنتی بازم با  
انتکابه نوشته های تروتسکی تأکید می  
کند که یک بلوک اپوزیسیون بین تروتسکی  
و پیروان بوخارین واقعاً تشکیل شده بود،  
یعنی همان چیزی که رهبری اتحاد شوروی  
بعدها مدعی آن بود.

اما مخالفت با سیاست استالینسی  
ساختمان سوسیالیستی با حدت و شدت ویر  
اساس کلکتیویزه نمودن کشاورزی و رشد  
سریع صنایع، تنها در میان شخصیتهای رهبری  
اپوزیسیون در مسکو ابراز نشدند. انقلاب  
همچنین مجبور به زور آزمائی با نیروی  
دهشتناک عادت، (یعنی رختی که کماکان  
نشانه زندگی غیر شهری محسوب می شد)  
بود. انقلاب باید با این واقعیت که حتی  
اگر همه سکنه شوروی از شوراها پشتیبانی  
می نمود بازم فقط اقلیتی از آن آماده امر  
کمونیسم بود، دست و پنجه نرم می کرد.  
بعلاوه، اتحاد شوروی برنامه صنعتی نمودن  
ابتدایه ساکنی را پیاده می نمود، در حالی  
که هنوز از نظر کارمندان مجرب علمی و  
تکنیکی کمبود داشت و غالباً آن تعداد  
متخصص موجود نیز عناصر محافظه کاری  
بودند که عموماً از همکاری با خط توسعه  
یک اقتصاد سوسیالیستی سرباز می زدند.  
برخلاف تمایل ضد کمونیستهای اراکین  
تصویر یک نهاد استبدادی و ماشینی کنترل  
همگانی از حزب استالین، در آن دوره این  
حزب هنوز سازمانی نسبتاً کوچک بود که  
در میان پرولتاریای شهر پایه داشت و با

گذرایش کرده) عنوان "تصفیه ها" اطلاق  
می شود. [

پرفسور آچ گنتی یک مورخ مارکسیست  
نیست، بعلاوه او خود را از تمامی غرض  
ورزیهای مکرر حول موضوع مورد بحث جدا  
نکرده است. مثلاً وی خود را مجبور می بیند  
که اشاراتی بی پایه و بیبوهه به "جنایات  
وحشیانه استالین" بنماید، حتی اگر کتابش  
گرایش به بحث در جهت خلاف این داشته  
باشد. شاید این گرایش مجبور به چنان اشارتی  
شده است! با وجود این، گنتی با یک کارگیری  
شیوه های تاریخ نویسان مدرن - بخصوص  
با انتکابه بر منابع دست اول، بد رستی  
بدون اعتنا به شهادت تحریف کنندگان  
تاریخ موفق شد افسانه های دیرینه در مورد  
"تصفیه ها" را که بواسطه قدمت، انکار -  
نایدیبر فرض می شدند، درهم شکنند.

مثلاً یکی از بهتانهای مکرر آنست که  
"تصفیه ها" علیه "بلتسکیهای قدیمی" یعنی  
پیروان نخستین لنین، کارگردانی شده  
بود. گنتی مجموعه ای از اطلاعات قانع کننده  
را برای نشان دادن غیر واقعی بودن ایس  
انتهام جمع آوری کرده است. بیستاری  
استالین رانه سازماندهی ترور س. م. کیروف  
در ۱۹۳۴ - بخاطر حمایتش از سیاستهای  
"ملائی" تر - و همچنین تلاش ماکیاولیستی  
جهت پی ریزی سرکوب اپوزیسیون متهم  
می کنند. گنتی نشان می دهد که خط کیروف  
بر خط سیاسی استالین منطبق بوده و در این  
مورد، لن و نفرین جالبی را از سوی تروتسکی  
نقل می کند: "تروتسکی، سه سال بعد از  
ترور کیروف در نوشته ای وی را دیکتاتور  
بی پروا و زرنک لنینگرادی نماینده و  
نمونه بارز بنگاه خود می خواند و تأکید می -  
کند که حملات تروتسکیستی مانند قتل کیروف  
بتوسط نسل جدید، اهمیت زیادی دارد." این  
نکته باید کسانیکه اتهام شرکت تروتسکی  
و پیروانش در فعالیتهای ضد انقلابی جنایت -  
کارانه را مضحک قلمداد کرده و نفی می  
کنند، بفکر بیانند!

به هر حال، بزرگترین خدمت گنتی  
تصویر کردن جو عمومی حاکم در دوران  
"تصفیه ها"، و تشریح نسبتاً بصیرانه  
"قربانیان" تصفیه می باشد. نظر کلیشه ای  
رایج مبنی بر وجود بوروکراسی سفت و سخت  
و فادار به استالین که به جنایات از سوی وی  
گوش بزنک داغان نمودن هرنشانه ای از  
مخالفت می باشد، با حقیقتی که گنتی بصورت  
قانع کننده عرضه می نماید، مغایرت دارد.  
قسمت اعظم اثر گنتی بر اساس مطالعه  
موشکافانه آرشو حزبی در در مسولنسک،  
پایتخت ناحیه غربی ابلاست Oblast از

شده بود بدست آورد، بسیاری از افراد  
رزمنده پارتیزان بدون رهبر و اغلب با  
روحیه ای ضربه خورده باقی ماندند. بنظر  
می رسد که حمله تت بخشی تاکتیک عمومی  
با هدف دست یابی به یک توافق از طریق  
مذاکره می بود (که بالاخره نیز اینطور شد)  
با چنین خط سیاسی تعجب آور نیست که  
در چند سال آخر جنگ رهبری و بینامی ها  
تأکید کمتری در بیچ توده ها و دهقانان و  
تشریفشان به ادامه دادن کار تسلیح خویش  
توسط سلاحهای دشمن داشتند.

علیرغم این واقعیت اندوهبار که  
فداکاری ها و قهرمانیهای خلق ویتنام هر  
روز بیشتر از روز پیش خط سانتر یستی  
و در نهایت رویزور نیم از طرف رهبری  
ویتنامی ها مورد خیانت قرار گرفت، اما  
جنگ ویتنام نه تنها بعنوان یک منبع  
الهام بخش برای کمونیستهای انقلابی امروز  
باقی ماند، بلکه همچنین گنجینه پرارزشی  
از تجارب مثبت و منفی را برای پیشبرد جنگ  
انقلابی بجای گذاشت. بدون شک تجربه  
در پیشبرد گسترده جنگ توتل،  
برای آینده ای که در پیش است بسیار  
ارزشمند خواهد بود.

ا. س.

ریشه های تصفیه های بزرگ

ج. آچ گنتی

انتشارات دانشگاه کمبریج

۱۹۸۵

در تاریخ مدرن کمتر موضوعی می توان  
یافت که به اندازه تاریخ مبارزه طیفانی  
در اتحاد شوروی به سالهای ۱۹۲۰ - مورد  
تحریف وسیع و عامدانه قرار گرفته باشد.  
خیل یاد نوشته ها و تحقیقات که تغییر  
استالینس و حزب کمونیست اتحاد شوروی  
را هدف قرار داده اند و به قلم تروتسکیستها،  
سوسیال دمکراتها، بورژوا - لیبرال یا  
سرپرندگان دلبسته تزار ایسم نظیر سولژ -  
نیستین Solzhenitsin نگاشته شده اند  
همگی در یک نکته مرکزی مشترکند: بدنام  
کردن و بهتان بستن به دیکتاتوری پرو -  
لتاریا و تلاش برای ازمیان بردن اعتبار  
وسیع که سیستم سوسیالیستی طی آن دهه  
پراشوب بدست آورد. در این معرکه و در  
جریان این تلاش هماهنگ نمی توان از  
ظهور کتابی نوشته جی گنتی شادمان نگشت،  
اثری که می خواهد در فاصله ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۸ را  
"بررسی" نماید (یعنی دورانی که اغلب به آن  
همانطور که آچ گنتی نیز به غلط نام -

مشکلات عظیمی در رهبری ساختمان سوسیالیستی در کل کشور مواجه بود. آرشیو مناطق غربی در بسیاری از نواحی میانگین تعداد اعضای حزب را یک نفر برای هر دوازده کلکتیو نشان می دهد!

در خود حزب نیز ممانعی چند در مقابل کار بستن خط استالین وجود داشت. گتسی تضاد غالباً شدید بین مقامات رسمی منطقه - ای و محلی و دستگاه مرکزی حزب و همچنین تضاد بین رهبران و رهبری شوندگان در هر منطقه را نشان می دهد. گتسی همچنین با کمک اسناد نشان می دهد که چگونه مقاومت از سطوح پائینی و میانی سازمانهای حزبسی اغلب قادر بوده که رهنمودهای مرکزی را بلااجراء گذارد.

از بحث گتسی مشخص می شود که هدف "تصفیه ها" در واقع زدن بوروکراسی حزبی بوده است. کلمه "تصفیه" (شیستاکا = پاک کردن) ابتداء در مورد جنبشهایی که پی در پی توسط حزب برپا می گشت بکار رفت، که اولین آن در سال ۱۹۲۱ بوقوع پیوست. همان طور که این عنوان نشان می دهد، هدف شیستاکا، "پاک نمودن" حزب توسط برکنار نمودن کسانی بود که لیاقت عضویت را نداشتند. در دوره ۱۹۲۱ - ۱۹۲۹، از آنجا که درهای حزب بناگهان در طول مبارزه بزرگ کلکتیویزه کردن کشاورزی و اولین برنامه پنجساله گشوده شد، تعداد اعضا، بیش از دو برابر افزایش یافت. تعجب آور نیست که در میان یک میلیون اعضای جدید، تعداد نه چندان ناچیزی از آنها که به عللسی مشکوک به حزب پیوسته بودند وجود داشته باشد. به این عده باید اعضای فاسد شده را نیز افزود. امتیازات نسبی بیدک کشیدن لقب عضویت حزب، باعث می شد که بسیاری از این عناصر تمایلی به رها کردن رده های سازمانی حزب نداشته باشند. هر چند که از مدتها پیش مواضع ایدئولوژیکی حزب را رها کرده باشند، بنا بر این به هیچ وجه تعجب آور نیست که حدود ۱۸ درصد اعضای حزب در ۱۹۲۲ "تصفیه" شد. گتسی ملاحظه کرد که زمان برقراری شیستاکا بکار گرفته شد، ذکر می کند:

۱ - طبقه بیگانه، عناصر متخاصم که فریبکارانه تلاش مینمایند روحیه حزب را تضعیف نمایند.

۲ - دورویانی که فریبکارانه در سیاست حزب تخریب میکنند.

۳ - ناقضان بیسیلیکن که از انجام تصمیمات حزب سر باز میزنند و کسانی که بخاطر "غیر عملی بودن" سنجشهای حزب ناامید گشته اند.

۴ - فاسدینی که علیه کولاک ها (دهقانان ثروتمند) به مبارزه بر نمیخیزند و با آنان اختلاط می کنند، ولگردان، دزدان و غیره.

۵ - جاه طلبان و خودپرستانی که از توده ها جدا شده اند و به احتیاجات مردم بسی اعتنا هستند.

۶ - فاسدین اخلاقی که رفتار زنده شان حزب را بی اعتبار می نماید.

روشن است که شیستاکا بعنوان بخشی از جنبش ضد بوروکراسی و جنبش دخالت توده ها در امور درک می گشت. از روزنامه های محلی و کارخانه ای (ویطور جالبی از روزنامه های دیواری) خواسته شد که دلایل تصفیه را شرح دهند. جلسات حزب که در آن هر عضو مورد آزمون قرار می گیرد بروی مردمی که عضو حزب نبودند گشوده شد و از آنان خواسته شد که انتقارات خود را مطرح کنند. اطلاعیه رسمی تصفیه، درخواست "انتقاد از خود باز و صادقانه توسط اعضا" را درخواست نمود.

همه اینها که گفتیم، همه این دستورات رسمی بنظر می رسد که بعمل در آورده شده - اند و بهیچوجه پرده ساتری برای پوشاندن زشقیها نبوده اند. گزارش مشهور و مهمی نوشته لوتیتر استرانگ در دست است که، دوران استالین نام دارد. در این گزارش، شرح تعدادی از این "سیاست تصفیه" آمده است. جلساتی که با انتقاد جانانه و بدون گذشت از مقامات رسمی توسط اعضا، و کارگران غیر حزبی مشخص می گردد. (جای تأسف است که گتسی به گزارش استرانگ مراجعه نمی کند). دوران استالین که بلافاصله پس از حمله خروشچف به استالین نوشته شده یکی از مهمترین منابع غیر شوروی می باشد. این مسئله که خود آنالوتیتر نیز در آن دوران بدروغ به جاسوسی متهم گردیده و زندانی شده بود، هر چه بیشتر بر اعتبار کتاب می افزاید.

با توجه به طبیعت و اهداف شیستاکا، تعجب آور نیست که این امر (و "تصفیه" های بعدی) با اشکال مختلفی از مقاومت عناصر بوروکرات در حزب و رهبری روبرو شد. گتسی بعضی از اینها را مطرح می کند - جلوگیری از شیستاکا در پشت درهای بسته و بدور از توده ها، یا همانطور که انقلابیون چینی در دوران انقلاب فرهنگی عنوان کردند "سر نیزه ها را رویه پائین نشان رفتن". یعنی تلاش برای منحرف نمودن انتقاد از خود با توسل به اخراجهای دسته جمعی اعضا و بدنه. با وجودی که کمیسیون تصفیه مرکزی علیه این امر اخطار کرده بود، اما ۷۰،۰۰۰ هزار

نفر از اعضا، منجمه بسیاری از کارگران و دهقانان بدلیل "پاسیویته" بیرون انداخته شدند.

به هر حال، رهبری مرکزی حزب گفت که اکثریت این افراد در واقع افراد حزبی سر سخت بودند. در واقع، بسیاری از اخراجهای اعلام شده در سطح محلی بعدها بر اساس ارزیابی مجدد مورد تجدید نظر قرار گرفت. گتسی همچنین یک سلسله دیگر از "تصفیه ها" بی را که بعد از شیستاکا، ۱۹۲۲ انجام گرفت را بررسی میکند: تنظیم اسناد حزبی (یا پرووکا) در ۱۹۲۵، و مبارزه اسناد حزبی (آیمن پارتی داکویما) در ۱۹۲۶ این جنبشها در اصل متوجه برقراری نظم در اسناد اعضای حزب بوده بود، در این پروسه بود که تعداد غیر قابل صرف نظری از اعضا، که کلاهبردانه کارت عضویت حزب را بدست آورده بودند، اخراج شدند بنظر می رسد که پیشبرد پرووکا حیطة مهمی از مبارزه بوده است. در ۱۹۲۵ رهبری مرکزی لازم دید که مستقیماً از مقامات ناحیه غربی برای سد کردن بور - وکراتیک جنبش پروو کا انتقاد نموده و از اعضای بدنه بخواهد که امر انتقاد را پیش برند.

تصفیه ها، فتنها متوجه اپوزیسیون سیاسی نبود (در اینجا ما مشخصاً در باره جنبش توده ای که قبلاً ذکر آن رفت صحبت می کنیم و نه محاکمات بعدی) بلکه بنظر می رسد تلاشی برای جلب توجه به مسائل سازمانی (یعنی ترکیب و عملکرد حزبی که بدرجات زیادی از مبارزه جاری

در حیطة خط سیاسی جدا شده بود) را نمایندگی میکرده است. و بالاخره آنکه، دوره مورد مطالعه، دورانی از مبارزه طبقاتی شدید در اتحاد شوروی بوده که مبارزه دوخط در حزب تمرکز داشت - مبارزه بر سر صنعتی نمودن و کلکتیویزه کردن، مبارزه با بوخارین، مبارزه برای هر چه پرولتریزه کردن فرهنگ، جنبش پراهمیت استخانوفی که داغان نمودن پایگاه متخصصین بورژوا در حیطة تکنیک اهداف قرار داده بود، و غیره.

گنجی ایدئولوژیکی از جانب استالین و رهبری شوروی در مورد ماهیت مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی در این مبارزه وجود داشت. استالین پایه مادی ظهور یک بورژوازی جدید در درون اقتصاد سوسیالیستی را ضعیف فهمید و به این ترتیب تنها بقایای طبقات استثمارگر قدیمی و امپریالیسم جهانی را بعنوان خطر جویت

داری را احیاء نماید، بوده است. تعجب آور نیست که بسیاری از مقامات رسمی حزب با متمم کردن دیگران خیال محافظت از خود را داشتند. با گذشت چندماه، موضوع کاملاً از کنترل خارج گردید و استالین و کمیته مرکزی مجبور بانجام اقداماتی قطعی منجمله بازداشت شخصی یزوف گشتند. کتی این امر را تلاشی عوامفریبانه از جانب استالین جهت سلب مسئولیت از خود و انتقال آن بدوش دیگران می نامد. اما در واقع این حرکت گاه بگاه متضاد و سنجیده رهبری کبیر است که برای دامن زدن به مبارزه طبقاتی و ایجاد کمونیسم می کوشد اما ماهیت دشمنی که با وی درنبرد است برایش روشن نیست.

عمل تصفیه های بزرگ بررسی سودمندی از جامعه شوروی در سالهای ۱۹۲۰ می باشد. تلاش انکارناپذیر نویسنده در گزینش برخوردی "سیاسی" به این مسئله سودمند بوده اما، متأسفانه کتی به جهانی بینی و شیوه ای آویخته است که وی را از جوهر مطلب دور ساخته و به عوامل درجه دوم مشغول میدارد. او درباره تضاد بین "مرکز و محیط" و "باین" میانه رها و رادیکالها سخن می گوید، اما مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی را از قلم می اندازد. داخل ملاحظاتی غالباً "بسیرانه" کتی بایک بررسی غیر طبقاتی (یاد در واقع بورژوازی) در آخرین پاراگراف اثرش خود می نمایاند:

"رادیکالیسم سالهای ۱۹۲۰ ادامه پیدا نکرد. اگرچه آئین کرپتیکا لیا ماکریوتیکسا (انتقاد / انتقاد از خود) به یک عمل روزمره حزبی تبدیل گردید اما مرکز مجدداً نتیجه ای را که در ۱۹۲۷ داشت حاصل نکرد. اگرچه سیاستهای سالهای ۲۰ اغلب پوپولیستی و حتی خرابکارانه بودند، اما ضروریات جنگ جهانی دوم، در آمیزش با الزامات عملی اداره یک اقتصاد پیچیده، بمعنای آن بوده که رادیکالیسم وضیعت با بوروکراسی، رفته رفته کنار رفته و جای خود را به احتیاطی جدید به آتوریته خواهد داد. در سالهای ۱۹۲۰، استالین یک پوپولیست بهتان زن بود، و آنطور که آوورخانف بخاطر می آورد، او چهره کسی را مجسم می کرد که از کراوات منتفراست. آنجساد واقعی سیستم استالینی، طی جنگ و متعاقب آن بوقوع پیوست، یعنی زمانی که کیسار- یاما به وزارت خانه ها مبدل شد، رهبر حزب به نخست وزیر بدل گردید، و مردی که از کراوات منتفر بود، به بزرگی ارتشداران تبدیل گشت."

ا. س.

سیاست جدا گردیده بود - کوئی بوروکراسی مسئله شیوه بودونه خط. بعلاوه این درک بنظر می رسد که به تضعیف تلاشهای استالین جهت مبارزه با بوروکراسی در طول جنبشهای تصفیه، انجامید. در این زمینه، جالب است اگر شعار استالین یعنی "کادرها همه چیز را تعیین می کنند" و شعاری که مائو و انقلابیون چین در طول انقلاب فرهنگی بر آن اصرار می ورزیدند، یعنی "صحت یا عدم صحت خط سیاسی و ایدئولوژیک همه چیز را تعیین می کند" را در مقابل یکدیگر قرار دهیم. بنظر نمی آید که ساختمان موازی وهم شکل این دو نقل قول امری تصادفی باشد.

کتی به بخش پایانی آنچه که عموماً بعنوان "تصفیه ها" شناخته شده، یعنی بازداشت و محاکمه رهبران اپوزیسیون حزبی و برکناری گسترده مقامات سطوح میانه بعد از ۱۹۲۷ نیز می پردازد. او بحث از این می کند که یزوف شچینا (یادوران یزوف یکی از رهبران حزبی و مسئول امنیت دولت) نتیجه بوروکراسی فسیل شده ای که اختلاف نظرات را درهم شکسته و انقلابیون رادیکال قدیمی را نابود می ساخت، نبوده. در واقع ممکن است درست عکس این باشد. باتوجه به واقعیات در دسترس، بی اساس نیست اگر گفته شود که یزوف شچینا یک دوره رادیکال و حتی هیستریک در عکس العمل به بوروکراسی را نمایندگی می کرد. پشت میز نشینان جاخوش کرده، از بالا و پائین باموج خروشان شدت عمل انقلابی و آوانتوریسم نابود گشتند.

در مجموع بنظرمی رسد که یزوف شچینا همان اهدافی را داشت که جنبشهای تصفیه قبلی در پیش رو داشتند. به هر حال تلاش مشخصی نیز در جریان بود تا اپوزیسیون سیاسی را با اشکال مختلف اعمال جنائی، بخصوص جاسوسی و خرابکاری مربوط سازد. بخش زیادی از این امر را می توان با اوضاع متشنج حاکم بین المللی در آستانه جنگ جهانی دوم (عاملی که کتی آنرا از قلم می اندازد) توضیح داد. دوباره اشاره می کنیم که گزارش استرانگ در این باره بهتر است (مسلماً این حقیقتی است که بخشی از هر دیکتاتوری، منجمله دیکتاتوری پرولتاریا، تورویبیا شدت تحت شرایط مشخصی ممکن است این جنبه بیشتر برجسته شود. معذالك بنظر می رسد که حداقل بخش گسترده ای از یزوف شچینا شاهد تلاشی برای نشان دادن ترور بجای مبارزه ای عمیقتر و وسیعتر علیه خطی بورژوازی که در نظر داشت سرمایه -

احیای سرمایه داری میدید. اگرچه هر دو این منابع قطعاً در سرنگونی نهائی حاکمیت پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی مشارکت نمودند، اما این بورژوازی خواسته که از نظر سیاسی توسط دارودسته خروشچف نمایندگی می شد) بود که نقش مرکزی در ضد انقلاب را بازی کرد.

استالین مرکز زدند. مبارزه طبقاتی با زناپستاده، اما نظر گاه متافیزیکی و از جامعه سوسیالیستی (ناترانی او زدردک تضادها) بدین معنی بود که او اغلب نمیدانست چگونه باید مبارزه طبقاتی را به پیش برد. مثلاً، با خواندن شش ماده شستا کای ۱۹۲۲ متوجه می شویم که هدف تصفیه قطعاً عناصر بورژوا بوده اند، اما هدفی فراتر از این روشن نگشته است. در واقع انسان بیاد گفته رفیق نزدیک مائو، چان چون چیائو می افند: "زمانی که گرکها در قدرت هستند، فایده انتقاد از روباهان چیست؟" عبارات دیگر صحیح و لازم است که عناصر بورژوا درست راستی در حزب مورد انتقاد قرار گیرند، اما تکلیف رهبرانی در حزب که راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند، مائو علیه آنان اخطار نمود، چه می شود؟

بیانیه ها و نظرات ظاهر متضادی که کتی از استالین نقل می کند (فراخوانهای متناوب وی جهت هوشیاری بیشتر و مخالفت با بوروکراسی محلی، یا توجه به "زیاده رویها" و غیره) عمدتاً نتیجه ناروشنسی استالین درباره مسائل انقلاب سوسیالیستی است. همانطور که مائو مدت کوتاهی پیش از مرگش در اخطار به ای به حزب کمونیست چین گفت: "شمار حال ساختمان انقلاب سوسیالیستی مستقداً منعی دانید که بورژوازی کجاست. او درست در حزب کمونیست است!" کتی احساس می کند که شعار استالین مبنی بر اینکه "کادرها همه چیز را تعیین می کنند" در ۱۹۲۵ اهمیت سیاسی دارد، اما محدودیتهای نویسنده او را از رسیدن به کنه مطلب بازمی دارد. استالین مشخصاً شعار "کادرها همه چیز را تعیین می کنند" را در مخالفت با شعار قبلی "تکنیک همه چیز را تعیین می کند" بجلو گذاشت، چرا که آن شعار را کهنه شده می دانست. استالیس این شعار را با انتقاد از بوروکراتهایی که "ارزش دادن به ماشین آلات" را آموختند، اما از "ارزش دادن به مردم، ارزش دادن به کارگران، ارزش دادن به کادرها" غافل ماندند، مربوط ساخت. بهر حال این درک مهم از نقش تعیین کننده بشر در ساختمان سوسیالیسم، تا حدود زیادی از

ب - کار آکتر مشخصه انقلاب پروه در مرحله کنونی، انقلاب پرویک انقلاب دمکراتیک می باشد که وظایف مبارزه ضد فئودال، ضد امپریالیستی را عهده دار است. با به انجام رسانیدن این مرحله، انقلاب پرو بدون انقطاع، راهش را برای انقلاب سوسیالیستی ادامه خواهد داد. که در این مسیر، انقلاب های فرهنگی متعددی برای ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تارسیدن به جامعه بی طبقه (کمونیسم) در پیش رو خواهد بود.

ج - ابزار سه گانه انقلاب: برای انقلاب کردن، بایدیک حزب کمونیست، بمثابه رهبری کننده و عالی ترین فرم تشکیلاتی، یک ارتش انقلابی، بمثابه فرم اصلی تشکیلات، و یک جبهه متحد انقلابی، بمنظور مبارزه مسلحانه داشت. این جبهه که بر مبنای اتحاد کارگر - دهقان است، شامل این طبقات که در صف خلق هستند می باشد: پرولتاریا - دهقان - خرده بورژوازی و بورژوازی ملی، مارکسیسم معتقد است که صف "خلق" در شرایط مختلف می تواند تغییر کند. بعداً راجع به این که چه کسانی عملاً امروز در جبهه متحد هستند صحبت خواهیم کرد.

د - کار آکتر مشخصه انقلاب دمکراتیک همانطور که قبلاً اشاره کردیم، انقلاب دمکراتیک باید دو وظیفه مهم یعنی مبارزه علیه فئودالیسم و امپریالیسم را به انجام رساند. این انقلاب بورژوازموکراتیک نوع نوین، همانطور که صدر مائو گفت، انقلاب دمکراتیک نوین است.

ه - خط مشی توده ای: برای هربخش از توده های وسیع مردم، خط مشی ویژه ای بکار میرود: کارگران - دهقانان، زنان، جوانان، روشنفکران و غیره.

برای پیش بردن انقلاب، خط نظامی باید در مرکز قرار گیرد. همانطور که رفیق مائو اعتقاد داشت، خط نظامی در حین پیش برد جنگ شکل می گیرد و در طول مبارزه تکامل می یابد. در دوره تدارک، با پیروی از خطی که توسط رفیق گونزالو ترسیم شده، حزب کمونیست پرو خود را تبدیل به ستاد نظامی کرد، و اسلحه را در مرکز وظایف خود در دستور کار قرار داد. خط نظامی باید در ارتباط با تئوری جنگ خلق با ساختمان قوای مسلح انقلابی و با استراتژی و تاکتیک جنگ خلق، متحقق شود.

۲ - برنامه حزب کمونیست پرو: در رابطه لاینفک با مرحله انقلاب پسرو می باشد: به سرانجام رسانیدن انقلاب



زاغه نشینی در نزدیکی لیما

پایه ای سیاسی برای پیش بردن انقلاب دست یافت. اینها عبارت بودند از:

۱ - قهر انقلابی: حزب آثار آموزگاران بزرگ پرولتاریا، از مارکس تا مائو تسه دون را دقیقاً مطالعه کرد. از لزوم بکارگیری قهر انقلابی برای کسب قدرت، تا تئوری جنگ خلق، که دستاورد بی غایت متکامل پرولتاریا در عصر تئوری نظامی است.

۲ - خط عمومی انقلاب و خط نظامی در مرکز آن: رفیق گونزالو، باتکیه بردست آورد های مائوئیسم، افکار ماریاتگی را تکامل داد و خط عمومی انقلاب پرو را منسجم نمود. در ۱۹۷۹، این خط توسط حزب کمونیست پرو اتخاذ شد. خط عمومی پنج جنبه دارد:

الف - مشخصه کار آکتر جامعه پرو: جامعه ما جامعه ای نیمه فئودال - نیمه مستعمره است. نیمه فئودال، بخاطر داشتن توده های وسیع دهقانی، که تحت انقیاد دوگانه مالکین فئودال و زمین می باشند. نیمه مستعمره، زیرا اگرچه کشور ما نسبتاً از زاویه سیاسی مستقل است، از زاویه اقتصادی به امپریالیسم، مخصوصاً امپریالیسم آمریکا وابسته می باشد. سرمایه داری بورکرات، درون این جامعه نیمه - فئودال - نیمه مستعمره توسعه می یابد. این سرمایه داری انحصاری است که با مزاران رسته به فئودالیسم و امپریالیسم گره خورده است.

از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۹، دوره تصمیم - گیری در بازسازی بوده. راهنمای حزب در این دوره، خط استراتژیک محاصره شهرها از طریق روستاها بود. در ۱۹۶۹ موافقت شد که حزب بر اساس وحدت به حصول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه، دون، خوزه کارلوس ماریاتگی و کنفرانس پنجم حزب، بازسازی شود.

از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۵، دوره تحقق بازسازی تحت هدایت خط استراتژیک سازماندهی مجدد حزب بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، برای انجام دادن جنگ خلق است.

از ۷۵ تا ۷۹، دوره تکامل پروسه بازسازی است که خط استراتژیکش به اتمام رساندن بازسازی و برپایی مبارزه مسلحانه می باشد.

با اتمام بازسازی، حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو، جنگ خلق را در ۱۷ می ۱۹۸۰ برآه انداخت و با اینکار گامی مهم در گشایش یک دوره تاریخی نوین در پسرو برداشت.

این یک زمینه تاریخی است که بر مبنای آن، حزبی تراز نوین رشد یافته است. حزبی که برای کسب قدرت سیاسی، یختگی و آمادگی سیاسی لازم راداشته، از درون مبارزه دوخط، بازسازی شده و مبنای وحدت آن بعنوان یک حزب، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه راهنمای رفیق گونزالو است.

حال راجع به دوره های مختلف مبارزه مسلحانه در پسرو صحبت کنیم.

دوره اول - تصمیم گیری تعیین کننده: در سال ۱۹۷۹، برآه اندازی مبارزه مسلحانه همزمان شد با مبارزه علیه آنهاپی که خیال داشتند شروع مبارزه مسلحانه را به تعویق انداخته، بازسازی را ادامه دهند و حزب را بجای ماشین جنگنده به ماشین سازمان - دهنده تبدیل کنند. تحت رهبری مصمانه رفیق گونزالو، در حین این مبارزه، صفوف حزب شکاف برداشت و آنگاه که موضع - گیری های ارتجاعی آن افراد با شکست روبرو شد، و مخالفت با شروع مبارزه مسلحانه را اعلام کردند، آنها بعنوان رویزبونیهستهای منفرد صف فشرده حزب راترك کردند.

بنابراین یک مرحله جدید، یک مسیر متفاوت معین شد.

دوره دوم - تدارک: از ۱۹۷۹ تا آغاز ۱۹۸۰، حزب به یک سلسله استراتژی

شهرها متمرکز شود می گفت که حزب دارد "خروج ایسم" را بکار می بندد. در آن موقع، حزب دست به برداشت جمعی محصول زد. عملیات مهم دیگر، در "ایزارکا" در ۲۴ دسامبر ۱۹۸۰ بود. این اولین عملیات نابود کننده بود که به نیروهای انسانی دشمن حمله می برد. برای اولین بار بود که چندی از عناصر دشمن که منفور مردم بودند، اعدام انقلابی شدند.

در این سومین مرحله، یعنی برپایی مبارزه مسلحانه، پنج مرحله عملیاتی تعیین شدند: (تعیین نقشه، نیروها، ابزار، تدارک، اجرا و جمع بندی). جوخه ها دسته - های مخصوصی بوجود آمدند.

مرحله چهارم - گسترش جنگ چریکی. این دوره، که در ۱۹۸۱ شروع شد، از آنجا که تمامی دفاع استراتژیک را در بر دارد، طولانی ترین مرحله جنگ خلق است. نقشه های نظامی زیادی، یکی بعد از دیگری به عمل درآمد.

الف - نقشه باز کردن قلمرو چریکی از ژانویه تا آوریل ۱۹۸۱. بعمل در آوردن این نقشه به باز کردن هشت قلمرو چریکی و قلمروی عملیاتی رهنمون شد. مناطقی چریکی مناطقی هستند که چریکهای مسلح با ارتجاع برای قدرت سیاسی درگیر هستند. قلمرو عملیاتی، جاهایی هستند که نیروهای انقلابی وارد می شوند، ضربه می زنند و عقب نشینی می کنند. در این دوران پنج گام برای پیشبرد مبارزه مستحکم شدند: تدارک، واکنش های خرد کننده، یعنی (نیروهای اولیه)، جنگ چریکی و عملیات کامل کننده.

نقشه های استراتژیکی برای باز کردن قلمروهای چریکی در یک سطح ملی پیاده شده اند. کمیته مرکزی نقشه های عملیاتی استراتژیک را تدوین می کند. سپس، در هر منطقه تاکتیک هابه شیوه غیر متمرکز تدوین شده و به پیش برده می شوند. هر یک از این گام ها، آمادگی، واکنش های خرد کننده و غیره همزمان در سراسر کشور به پیش می رود.

ب - نقشه برپایی جنگ چریکی، از مه ۱۹۸۱ تا دسامبر ۱۹۸۲. اجرای این نقشه از سه مرحله مهم می گذرد:

- اول: بچنگ آوردن سلاح و ابزار و وسایل جنگی. سلاح ها از طریق حمله به پست های نگهبانی پلیس و وسایل دیگر، مثل دینامیت از طریق حمله به معادن به دست می آید.

- دوم: روستاها را با عملیات مسلحانه

مسلحانه، به شعار بزرگ حزبی پیسش گذاشته شد. اول، مبارزه مسلحانه دوم، حکومت کارگران و دهقانان سوم، با این حکومت ارتجاعی جدید بچنگید. مبارزه انقلابی بمثابة وحدتی از مناطق روستایی و شهر، بجلو گذاشته شد، عمده، مناطق روستایی و کامل کننده، شهرها. تصمیم بر این شد که دهقانان را تحریک کرده که برای به چنگ آوردن زمین به مبارزه بیاخیزند. و این مبارزه، نطفه دولت جدید را با خود حمل کند. قوانینی برای براندازی مبارزه مسلحانه مقرر شد: پیش بطرف مصادره خرمن و محصولات و تسخیر زمینهای مالکین، عملیات چریکی، و تحریم انتخابات. در ۱۹ آوریل ۱۹۸۰، حزب کمونیست پسر و به دشمن اعلان جنگ داد.

سومین مرحله مهم و برجسته شروع مبارزه مسلحانه، دوره ای که تا آخر ۱۹۸۰ به اتمام رسید. این مرحله در واقع برآه اندازی مبارزه مسلحانه بر طبق نقشه اولیه و شروع جنگ چریکی است. صدر مائو گفته است که هر جنگ انقلابی سه مرحله دارد: دفاع استراتژیک، تعادل استراتژیک و تعرض استراتژیک. از نظر نظامی، حزب دفاع استراتژیک اش را شروع کرده بود که همزمان از نظر سیاسی، یک حرکت تعرضی بود. این دوره از ۱۷ مه ۱۹۸۰ بپایورش و پیران کردن یک حوزه رأی گیری در یک شهر کوچک در آباکوچوبنام "کزکی" شروع شد، جایی که دشمن قصد داشت نمایش انتخاباتی اش را در روز بعد برآه بیندازد. بنا بر این، راه نوینی در عمل گشوده شد، راه رهایی بخش مبارزه مسلحانه در مقابل راه ارتجاعی و دستگیرانه حفظ نظم کهن از طریق انتخابات.

در کمتر از ۱۵ روز، با پایان مه ۱۹۸۰ ۹۸ عملیات صورت گرفت و اولین دسته ها شکل گرفتند. این دسته ها، همانطور که لنین گفت، گروههای مسلح بدون سلاح برای رهبری توده ها هستند. چیز جدیدی سر بر آورده بود. شکل عمده مبارزه، مبارزه مسلحانه، خود را در این اولین ۹۸ عملیات بیان کرده و شکل عمده تشکیلات، از طریق این دسته ها متبلور شد.

عملیات چریکی متحرکی علیه مالکان ارضی آغاز یافت. مثلا، یک ملک فئودالی در "آیرابامبا" در ژوئیه ۱۹۸۰، همزمان، درون حزب، با موضعی برخورد شد که نمی توانست درک کند که مبارزه مسلحانه باید در روستاها متمرکز باشد و بغلط ادعا می کرد که این مبارزه باید در

دمکراتیک، آغاز نمودن انقلاب سوسیالیستی و سپس انجام دادن انقلاب های فرهنگی به منظور دست یابی به کمونیسم.

۴ - بنا کردن ابزار سه گانه: حزب - ارتش خلق - جبهه متحد.

- درباره حزب. برنامه تبدیل حزب به ستاد نظامی بعنوان نقشه استراتژیکی تصویب شد. این خدمت با ارزش رفیق کونزالو در سطح جهان است. لنین می گوید که مادر عصر امپریالیسم زندگی می کنیم و امپریالیسم در میان جنگ ها سرنگون خواهد شد. رفیق ماشو در دهم ۱۹۶۰ گفت که جهان طی ۵۰ تا ۱۰۰ سال اخیر، وسیعاً دگرگون می شود و احزاب باید خودشان را با این دگرگونی ها تطبیق بدهند. رفیق کونزالو می گوید، از اینرو حزب کمونیست نباید خود را به ستاد نظامی تبدیل کند، حزب باید پیشتاز این جنگ ها علیه امپریالیسم باشد و با مرکز قراردادن اسلحه حرکت های کوچک را وسیعاً گسترش دهد. - درباره جبهه متحد. همگونی بین جبهه متحد و دولت مشخص شد. این دو در واقع بر حسب ترکیب طبقاتی شان، مثل هم هستند.

پسر و امروز تحت یک دیکتاتوری فئودال - بورکرات است. دیکتاتوری زمینداران بزرگ و بورژوازی بزرگ، دولت، انعکاس جبهه ارتجاعیون می باشد. عین همین در مورد انقلاب صادق است: جبهه متحد از چهار طبقه تشکیل شده، و این در دولت جدید منعکس می شود که تحت رهبری حزب کمونیست قرار دارد. با شرکت پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی امروز بورژوازی ملی در جبهه متحد نیست اما جبهه منافع او را نیز نمایندگی می کند. - درباره مبارزه مسلحانه. در دوره تدارک، وظیفه طرح کردن یک نقشه نظامی برای پیش برد جنگ ارضی لازم آمد.

۵ - تصمیم برای تشکیل رسته های اولیه از درون عملیات نظامی. در سال ۱۹۸۲، بعد از موافقت با این استراتژی سیاسی، عملیات قهرمانانه چریکی حمله به زندان آباکوچو انجام یافت. عملیاتی که موفق شد صد ها زندانی جنگ را آزاد کند.

۶ - جهت گیری سیاسی. حزب تصمیم بر آن گرفت که جهت گیری پایه ای، گسترش نظامی کردن حزب در جریان عملیات، برای انجام دادن عملیات و تشکیل دسته ها باشد.

۷ - نقشه برآه انداختن مبارزه



بلرزانید: عملیات اصلی آن موقع در حمله به زندان آباکوچو در سال ۱۹۸۲ شروع شد، که قبلاً به آن اشاره کردیم .

– سوم: ضربه به دشمن. این مرحله خیلی مهم است چگونه در جهش برای تشکیل کمیته های خلقی مخفی، حلقه کلیدی است. در برابر بورش حزب، نیروهای پلیس همراه با اولیاء ارتجاعی شان، پایه فرار گذاشتند و در نتیجه بیک خلاء قدرت در مناطق روستائی ایجاد شد. این زمانی بوده که کمیته های خلقی شکل گرفت. این دوره، شامل ویران کردن اشکال فئودالی، و نشان فرتن پیکان حمله علیه نیروهای حاکمین فئودال، بوجه عبارت دیگر، علیه نیروی سیاسی فئودال در مناطق روستائی می بود. در دسامبر ۱۹۸۲، نیروهای مسلح ارتجاع (اسارتش و نیروی دریایی و همینطور نیروی هوائی)، برای از بین بردن کمیته های خلق و دوباره برقرار ساختن قدرت سیاسی کهن وارد عملیات شدند. نیروهای نظامی خونخوار و جنایتکار "مسناداها" را، که در واقع باند های نظامی هستند، سازمان دادو رهبران کمیته های خلق را قتل عام کرد. در قرون وسطی مسناداها، باند های مسلح فئودالها برای سرکوب دهقانان بودند. در رویارویی با این اوضاع جدید، حزب دستور داد این باند های مسلح باید نابود شوند. در اوایل ۱۹۸۲، عملیات تنبیهی علیه آنها بعمل آمد و موجب خنثی کردن نقشه های ارتجاع برای سازمان دادن مسناداها شد.

ج – نقشه بزرگ برای فتح مناطق پایگاهی: مناطق پایگاهی انقلابی، جوهر جنگ خلق است. در ۱۹۸۲، بیک نقشه نظامی با چهار وظیفه سیاسی جلوی پا قرار گرفت. وظیفه اول – سازماندهی مجدد تشکیلات حزب بطور کلی .

وظیفه دوم – بوجود آوردن ارتش چریکی خلق و تلفیق میلیشیا با آن .

وظیفه سوم – گسترش جبهه در مناطق روستائی، جبهه انقلابی و در شهرها، جنبش انقلابی برای دفاع خلق برقرار شد. بنا بر این قدرت دولتی نوین در میان کمیته های خلق برخاسته و مناطق پایگاهی انقلابی را شکل می دهد و جمهوری دموکراتیک نوین خلق را پیش می برد.

وظیفه چهارم – نقشه بزرگ، به کلامی دیگر، تدارک نقشه های استراتژیک در سطح ملی. در این نقشه بزرگ برای کسب مناطق پایگاهی، محورهای عمده و درجه دوم معین شدند. محور، خط حرکت جنگ چریکی است.

چهار شکل مبارزاتی و بازده شیوه معین شد:

۱ – عملیات چریکی: بشکل کشتن جمعی زمین و برداشت جمعی محصول، بورش. ها، کمین کردن، گرفتن شهرها، مصاف ها، حمله به زندان ها و بالاخره جنگ های خیابانی تاکتیکی .

۲ – خرابکاری .

۳ – تروریسم در برخی موارد که شامل اعدام های انقلابی و دادگاه های خلق است .

۴ – جنگ روانی، از طریق تبلیغ و بیسیج .

در جهت گیری کلی این نقشه بزرگ برای بدست آوردن مناطق پایگاهی، دو کارزار برای دفاع از کمیته های خلقی، گسترش مناطق پایگاهی و ساختن جمهوری دموکراتیک نوین خلق راه افتاد. اولی در ژانویه ۱۹۸۲ شروع شد و دومین آن در آوریل ۱۹۸۴ پایان یافت .

مهمترین چیز در حین این دو کارزار این بود که مبارزه بین انقلاب و ضدانقلاب بر سر بازپس گرفتن مناطق پایگاهی گره خورده بود. پایه بیان دیگر، جنگ ضد انقلابی برای نابود کردن قدرت سیاسی نوین و جنگ انقلابی برای دفاع از آن، گسترش آن و تحکیم آن تا، رفته رفته نظم ارتجاعی کهنه و فرسوده را نابود کند. در این مرحله مبارزه حاد می شود و ابزار سه گانه انقلاب گسترش عظیمی می کنند: صفوف حزب گسترش یافته، هزاران نفر مخصوصاً دهقانان فقیر به ارتش چریکی خلق پیوسته و صدها کمیته خلق ایجاد می شوند.

از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴، در کرماکریم این مبارزه بین انقلاب و ضدانقلاب بر سر بازپس گرفتن مناطق پایگاهی، قدرت سیاسی جدید گسترش یافت و همچنین ما شاهد انفجار و رشد مبارزه در شهرها بودیم. در ۱۹۸۴ ارتجاع، حمام خون و حشتناکی بسراه انداخت. هزاران دختر و پسر به وحشیانه ترین وجهی بقتل رسیدند و اجساد آنها به گودالهای دسته جمعی انداخته شد که طعمه حیوانات وحشی شوند. "نابود شدن" ما آغاز شد. جنایت های وقیح، آشکار و منزجر کننده شروع شدند.

د – برنامه برای جهش بزرگ – این برنامه، که قسمتی از نقشه کلی گرفتن مناطق پایگاهی است، پیش گذاشته شد. ژوئیه ۱۹۸۴ شروع اجرای آن بود. استراتژی سیاسی آن منسجم کردن و گسترش مناطق پایگاهی انقلاب است. با نزدیک شدن گره گاه سیاسی انتخاباتی، این کارزارها

به اجرا درآمد.

– کارزار اول – در ژوئن ۱۹۸۴ برای آغاز جهش بزرگ و فتح فضای سیاسی ای که در تضاد بین دولت نوین و کهنه، دولت نوین را به جنبه عمده تضاد تبدیل کند، شروع شد. در تقابل با ادامه جاده بوروکراتیسم از طریق انتخابات، حزب راه دموکراتیک را از طریق مبارزه مسلحانه به پیش گذاشت، راهی نه مبتنی بر انتخابات، بلکه متکی بر اسلحه. ارتجاع می گفت که این انتخابات علیه تروریسم است. تمام کاندیداهام آترا پذیرفته، در مبارزه علیه حزب کمونیست متحد شدند، که خود این، انعکاس موفقیت حزب در این کارزار بود.

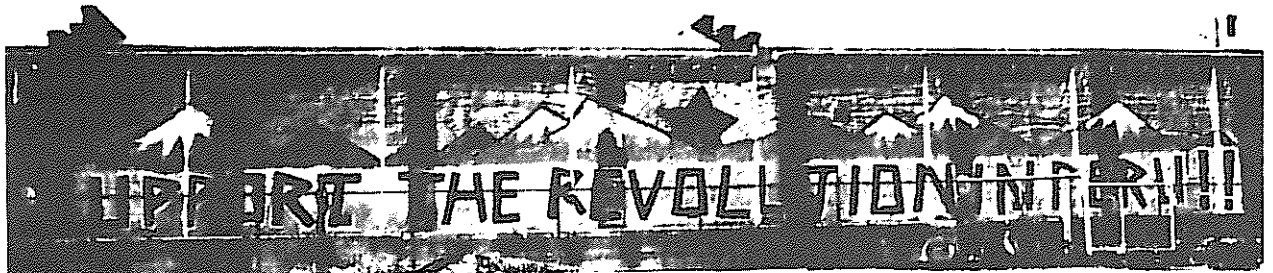
– کارزار دوم، از ژانویه تا ژوئن ۱۹۸۵، برای گسترش و وسیعتر آغاز جهش بزرگ و مخالفت با انتخابات، با شعارهای "رای ندهید – از انتخابات جلوگیری کنید" براه افتاد .

– کارزار سوم، که از ژوئیه ۱۹۸۵، شروع گشت، برای گسترش و وسیعتر جنگ خلق و مخالفت با نمایندگان جدید دولتی بود. این کارزار تاکنون با موفقیت به کار خود مشغول است .

مادوباره در قسمت دوم به این کارزارها بر خواهیم گشت .

امروز ارتجاع، دهقانان را بزور جمع می کند. اول، دسته هایی برای خراب کردن و نابود کردن براه می اندازد و بعد با تهدید به مرگ، عده ای از دهقانان را بزور باهم در یک نقطه متمرکز می کند تا صحنه ای بیافریند که با اصطلاح جنگ بین دهقانان بوده است. در حالیکه در واقع، این عملیات تجاوزکارانه، اقتیاس از "هکده – های استراتژیک" و "یتنام یا باصطلاح "تشکیلات دهقانی" که در گواتمالا تحت نظارت مستشاران آمریکایی شکل یافتند، می باشد. نیروهای نظامی ارتجاعی به تعداد سربازان خود افزوده اند و کمپ هایی در مزارع برقرار کرده اند. باید خوب در نظر داشت که مبارزه مسلحانه هیچوقت در یک خط مستقیم به پیش نمی رود، بلکه بیشتر از خلال پیشرفت ها و عقب نشینی ها که در آن روند عمده، پیش روی است، به جلو میرود.

کارزار دوم، علیه انتخابات، هدفهای خودش را با موفقیت برآورده ساخت. امروز حزب کمونیست سررو می خواهد خود را در مناطق کوهستانی گسترش داده، حوزه جنگ چریکی را وسعت دهد تا بتواند جریان متحرک عملیات چریکی را از "کایامارکا"



نقاشی دیواری، سان فرانسیسکو - منطقه خلیج

تا "پروژه" برساند. این یعنی گسترش دادن جنگ خلق.

برای نتیجه گیری وبمنظور بدست دادن يك تحليل روشن از پروژه جنگ خلق درپرو، ما قصد داریم که نکات زیر را خاطر نشان کنیم:

- حزب کمونیست پرو یک جنگ توده ای را در روستا و شهر به پیش می برد.  
- حزب، مسئولیت کسب قدرت را با کاربست مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم اندیشه راهنمای رفیق گونزالویعهده میگیرد.  
- جنگ خلق موفقیت ها و عقسب - نشینی هایی دربردارد، اما روند کلی آن پیشروی است.

- جنگ خلق درپرو به مبارزه در دیگر کشورهای جهان کمک می کند.  
- بخوبی دیده می شود که در آمریکای لاتین، اوضاع برای یکار بستن مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم آماده است.

- حزب کمونیست پرو دارد نیروی رهبری کننده انقلاب دمکراتیک می شود، و در آینده به پیشتاز شناخته شده و مرکز انقلاب تبدیل خواهد شد.

- در خلال مبارزه مسلحانه، حزب کمونیست در کوره جنگ آبدیده می شود، اینکه دهقانان فقیر در جنگ، وزن اصلی را بدوش گرفته اند، انعکاس این واقعیت است که این یک جنگ دهقانی است که توسط حزب رهبری می شود. این توده ها هستند که تاریخ را می سازند.

- دست آورد عمده این جنگ، قدرت دولت نویسن می باشد.

- حزب، سیاست اتکاء بخود را به پیش می برد، که به این معنی است که جنگ خلق، ادامه مبارزه طبقاتی است.

- حزب سیاست تصمیم گیری برای خود را بکار می بندد، که این به این معنی است که به ابر قدرتها یا امپریالیسم کردن نخواهد گذاشت.

### درباره ساختمان سه ابزار انقلاب

صدر مائوئوسه دون به ما می آموزد که کاربست صحیح ابزار سه گانه، نشانده رهبری درست است.

برای ساختن حزب، ارتش و جبهه، حزب کمونیست پرو خودش را برپایه اصول زیر استوار می کند:

ساختن تشکیلات برپایه سیاست و ایدئولوژی، دردل مبارزه طبقاتی و مبارزه دوخطه، منظور مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی.

نگاهی به چند جنبه از ایجاد این ابزار سه گانه بیندازیم:

۱- درباره حزب  
الف - جنبه ایدئولوژیکی - سیاسی  
حزب تز پراهمیت رفیق گونزالو درمورد نظامی کردن حزب را بکار می بندد. همان طور، که قبلا گفتیم، ما وارد عصر تاریخی جنگ ها شده ایم، چنانکه مائوئوسه دون پیش بینی می کرده، در دوران تغییرات اجتماعی ۵۰ تا ۱۰۰ ساله ای بر می بریم و بنابراین باید خود را برای اشکال متفاوت مبارزه آماده کنیم. باید در نظر داشت که حتی بعد از اینکه امپریالیسم شکست خورد هنوز هم سرمایه داری وجود خواهد داشت. پرولتاریا، بدون شک قدرت سیاسی خود را مستحکم می کند. این، تعرض استراتژیک انقلاب جهانی است. از آنجایی که ایسن دوران جنگ ها و دگرگونی های عظیم است

حزب دستخوش تغییراتی می شود که به نظامی شدنش رهنمون شود.

اجازه بدهیم تأکید کنیم که مارکس از لزوم شکل پرولتاریا در حزب خود سخن می گفت. لنین ساختمان یک حزب از نوع نوین را بنا آموخت. رفیق مائو نشان داد که چگونه باید حزب را در رابطه با جبهه متحد و مبارزه مسلحانه ساخت. امروز رفیق گونزالو می گوید: حزب باید یک ستاد جنگنده باشد. احزاب کمونیست باید خودشان را نظامی کنند. به این معنی که، با در نظر گرفتن پیشرفت ناموزون اوضاع انقلابی، باید با قرار دادن اسلحه در مرکز کارشان، خود را تحکیم یا بازسازی کنند و به عملیات مسلحانه روی آورند. شرایط تاریخی، این تغییرات را مطالبه می کنند. حزب جنگنده در کساکش جنگ پیشروی کرده و سه چیز را ممکن می کند:

۱- به کمونیسم جنگی پامی دهد. که در واقع به معنی نفی کامل منافع شخصی است و روحیه ای را می آفریند که آتش انقلاب را همیشه شعله ورنگاه می دارد.

۲- به حزب اجازه می دهد که از احیاء سرمایه داری جلوگیری کند، چرا که حزب بر اسلحه کنترل کامل دارد. ۲- یک جامعه جنگنده را رشد می دهد که به معنی مسلح شدن عمومی توده است.

تجربه حزب کمونیست پرو، درستی تز رفیق گونزالو را نشان داد. حزب از میان یک پروژه ۱۵ ساله بازسازی، تکامل یافت که با هدف روشن و مشخص رهبری نمودن قیام دهقانی به پیش برده می شود. حزب این پروژه را بوسیله فرموله کردن یک مجموعه از استراتژیهای سیاسی عمده طی کرد. استراتژی برای پیش بردن انقلاب،

آغاز نظامی کردن خود، قرار دادن سلاح در مرکز آن، و بنا بر این آماده ساختن خود برای برپایی مبارزه مسلحانه. سپس حزب تصمیم به برپا داشتن عملیات مسلحانه، از کوچک تا بزرگتر آن، شکل دادن دسته - ها، سپس جوخه ها، رسته ها و گروهها و غیره، ساختن واحدهای نظامی در خلال عملیات ها و بنا بر این ساختمان ارتش چریکی خلق گرفت.

به این طریق حزب در خلال نظامی کردن خود در دوره جنگ خود را آماده کرد تا همانطور که رفیق مائو آموخت، مسئولیت های پرولتاریا را برای رهبری انقلاب در عصر جنگ ها و تغییرات عظیم که در آن امپریالیسم سرعت بطرف نابودی خود می رود و عصری که در آن روند اصلی انقلاب است بهمهده گیرد.

ب - جنبه تشکیلاتی - به چهار مسئله بهر دایم:

- مسئله اول: تشکیلات متحدالمرکز حول محور حزب: ارتش کاملاً تحت رهبری حزب است. حزب ستون فقرات ارتش است. ارتش، ستون فقرات دولت و دولت توسط دیکتاتوری مشترک سه طبقه، پرولتا - ربا، دهقان و خرده بورژوازی رهبری می شود. دولت بر مبنای سیاست سه سوم ساخته می شود، که یک سوم اعضای آن کمونیستها یک سوم دهقانان و یک سوم آن اقشار مترقی می باشد. - مسئله دوم: ساختمان تشکیلاتی که اساس آن سانترالیزم دموکراتیک است. برای پیشبرد جنگ حول یک استراتژی واحد، سانترالیزه و در تاکتیک غیر متمرکز است. امروز ترکیب اجتماعی حزب تغییر کرده است. و ترکیب طبقاتی آن از نوعی نوین است یعنی اساساً دهقانان فقیر. هر عضو حزب سه عملکرد دارد: سیاسی، نظامی، و اجرایی. عضو حزب از نوع نوین، در جنگ آبدیده شده است و بوسیله نیروی اسلحه، و با تحقیر مرگ انقلاب را به پیش می برد. - مسئله سوم: سیستم تشکیلاتی. این مربوط به آرایش نیروها بمنظور جنگ است. امروز حزب می کوشد که منطقه از "کایا - مارکا" گرفته تا "پونسو" را با عملیات مسلحانه ادامه دار و پراکنده و با مستقر بودن کمیته های محلی اصلی حزب در فقیرترین مناطق، بیوشاند. وظیفه حزب عبارتست از پیش روی کردن از میان دره ها، در بلندی - های جنگل ها، و مسمب رودخانه ها، و همزمان پیش بردن کار در شهرها.

- مسئله چهارم: کار تشکیلاتی. حزب کار علفی و مخفی را همزمان پیش می برد.

ج) جنبه رهبری. حزب یک سیستم رهبری حزب شامل یک کمیته مرکزی، یک دفتر سیاسی، یک کمیته دائم و دبیر کل حزب است.

د) - جنبه مبارزه دوخط - در درون حزب کمونیست، پرو، خط سرخ، خط مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی در رهبری است.

عالیترین بیان آن صدرگوزالواست. راست روی، که خطر اصلی است در هم کوبیده می شود که در واقع به این معنی است که راست اجازه ندارد سرش را بالا بگیرد. راست را باید مجبور کرد که بر روی پرچم های سیاه خودش کام زنده به منجلابی که لایقش است برود.

ه) - جنبه کار توده ای. حزب، سازماندهی ارگانیزم های نوینی که در برابر حمله های ارتجاع پایداری کند هدف خود قرار داده است.

۲ - درباره ارتش چریکی خلق - ارتش چریکی خلق از درون ضرورت سیاسی بنا شده و از سه نیرو تشکیل یافته است: نیروهای اصلی - نیروی منطقه ای و نیروهای محلی. این به نیروهای انقلابی اجازه داده است که به تعداد خود بیفزایند و با نیروهای مسلح ارتجاعی مقابله کنند. ارتش چریکی خلق کاملاً تحت رهبری حزب است و سه عملکرد دارد: جنگیدن - تولید و بسیج، بسیج نمودن یعنی ترویج را بین توده ها پیش بردن، متحرک نمودن آنها و مسلح کردنشان.

میلیشیا در درون ارتش چریکی خلق ادغام شد. لنین گفت که دولت، میلیشیا خلق است که سه عملکرد را بر آورده می کند: عملکردهای یک ارتش، یک نیروی پلیسی و یک نیروی اجرایی. این با هدف جلوگیری از شکل گیری کاست ها و طبقات است. با این حال، علیرغم این، لنین مجبور به ساختن ارتش سرخ شد، چونکه ۱۴ ارتش خارجی در صدد اشغال اتحاد شوروی بودند. ارتش سرخ آنچنان رشد کرد، که بعد از تبدیل اتحاد شوروی به ابر قدرت سوسیال امپریالیستی توسط رویزیونیسم، امروز یک دستگاه قدرتمند متجاوز که اسلحه در مرکزیتش قرار دارد، مبدل گردیده است. چپ درون حزب کمونیست چین، مطرح کرد که حزب باید میلیشیا را کنترل کند و بعد ارتش را بیلد. همانطور که لنین مطرح می کرد: مردان نظامی که پرولتاریزه نشده اند، که بعنوان کمونیست تربیت نشده اند، مستبد خواهند شد. آنها

فکر می کنند که قدرت سیاسی به آنها تعلق دارد و آنها ارث پدری خود می دانند. صدرگوزالو، باهید تاریخی باز، این مشکل را درون ارتش پیش بینی کرد و برای جلوگیری از بروز چنین مشکلی، میلیشیا را درون آن ادغام نمود.

ساختمان ارتش عمدتاً ایدئولوژیکی - سیاسی است. امروز به اندازه کافی سلاح و ابزار لازم موجود نیست، اما حزب اسلحه نمی خرد چرا که نمی خواهد زندگی انقلاب را در گرو بگذارد. حزب به توده - ها اتکاء می کند. انقلاب پرو بسا دینامیت به پیش برده میشود. رفته رفته سلاحهای ارتجاع بدست خلق می افتد. (۲) درباره دولت

امروزه کمیته های خلق، وظایف واقعی یک دولت را به اجرا در آورده و سیستم دولتی نوینی را تشکیل می دهند. این امر از طریق یک دیکتاتوری مشترک تحت رهبری حزب بعنوان نماینده پرولتاریا بمثابة یک سیستم حاکمیت جدید و تشکیلات قدرت نوینی که برانجمنها استوار است، انجام می شود. نمایندگان تشکیلات مختلفی که بوجود می آیند، انجمن نمایندگان را تشکیل می دهند. این انجمن را پنج کمیتر مخفی انتخاب می کنند که کمیته اجرایی را می سازند. این کمیترها عبارتند از:

- کمیتر سیاسی که از اعضاء حزب است. - کمیتر امنیتی که عضو حزب بسوده و به همراه ارتش چریکی خلق واکنشهای در مقابل ارتجاع را هماهنگ می کند. - کمیتر امور محلی که دهقان و مسئول محاکمات، تولد، ازدواج و غیره می باشد. - کمیتر جبهه که از خرده بورژوازی (مثلاً مغازه دار یا روشنفکر) بوده و مسئولیت او متشکل کردن مردم درون تشکلهایی است که بوجود می آیند. - کمیتر تولید، دهقان بوده و کشت، برداشت، اشتراکی محصول و غیره را سازماندهی می کند.

کمیته های خلق در هر منطقه بهم ملحق شده کمیته سازماندهی جمهوری دموکراتیک نوین خلق را تشکیل می دهند که سه وظیفه بعهده دارد: رهبری، برنامه ریزی، ساختمان.

در روستاها استحکامات سنگرهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی انقلاب در حال شکل گرفتن هستند. دموکراسی نوین رویاروی دموکراسی کهن قرار گرفته است. زندگی اجتماعی توده ها، تولید، اجرای عدالت، تجارت، آموزش، خلاقیت

شدید انقلاب بخطر افتاده می‌گوشد دست به اعمال جنایتکارانه ای از قبیله کشتارهای دسته جمعی می‌زند که تاکنون به کشته شدن بیش از ۱۷ هزار نفر از فرزندان خلق انجامیده است.

مبارزه مسلحانه تحت رهبری حزب کمونیست پرو، دروازه سومین دوره جامعه معاصر پرو را کشته است. دوره نابود کردن سه کوهی که بر شانه مردم سنگینی می‌کنند، امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک. اولین دوره از سال ۱۸۹۵ تا پایان جنگ جهانی دوم را دربر می‌گیرد، یعنی پیدایش و تکامل سرمایه داری بوروکراتیک تحت هدایت بورژوازی کیمرا دور، دوره دوم حدوداً از سال ۱۹۴۵ شروع شده، مشخصه اش عمیق شدن ریشه های سرمایه بوروکراتیک و حضور افزاینده بورژوازی بوروکرات است دوره سوم که بسال ۱۹۸۰ با شروع مبارزه مسلحانه آغاز گشت دوره بحران و نابودی سرمایه داری بوروکراتیک می باشد.

به این ترتیب ۱۲ قرن حاکمیت دولتهای ارتجاعی بکنار زده می‌شود. این عظیم ترین و فراگیرترین حماسه تاریخ ماست. امروز استعمار شدگان شروع به ایجاد دولت خویش کرده اند. اکنون توده های پروری پیشگراول خود را یافته اند مسئله اصلی نیز همین است. حزب کمونیست پرو، برآورنده نیاز ستمیدگان و بخصوص دهقانان فقیر تحت رهبری پرولتاریا می باشد. اینن جدی ترین نبردی است که ارتجاع تاکنون بخود دیده است. حزب تاکنونون اعلام آتش بس نکرده و مرکز نیز نخواهد کرد. مبارزه مسلحانه جنگی بی امان است. معامله ای در کار نیست. امور نوین از طریق مبارزه مسلحانه تکامل یافته، نظم کهن رادرم می‌کوبند.

### مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

#### و مبارزه مسلحانه

چندکلی می درباره آموزه ها و اساس فلسفی راهنمای حزب کمونیست پرو بگوئیم. پرولتاریا، آخرین طبقه تاریخ، طبقه ای که مأموریت تاریخی اش نجات خویش و بشریت برای دستیابی به کمونیسم می باشد و به این دلیل قادر به انجام مأموریت خویش است که آموزه ای بس قدرتمند دارد: مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم. لنینیسم،

باندعا را در واحدهای شبه نظامی متشکل کردند. نیروهای نظامی پس از ورود به منطقه با مشکلات مختلفی روبرو شدند، آنها آتوریته کافی نداشتند، از حمایت اقتصادی توده ها برخوردار نبوده و در ارتباط با مرزهای کشور نیز با مشکلاتی مواجه بودند. آنها از اینکه به جنگ داخلی کشیده شوند می‌راسیدند.

در نوامبر ۱۹۸۲، نیروهای مسلح ارتجاعی شروع به قتل عام و کشتارهای دسته جمعی نمودند. آن سال تقریباً همزمان با انتخابات شهری، اولین گورهای دسته جمعی پیداشده و "نابودشدن ها" آغاز گشت. در سال ۱۹۸۴، طرحی برای مطیع کردن توده ها به اجرا گذاشتند. آنها در کمیته های خلقی نفوذ کرده، کوشیدند دهقانان را در کسب های انتقالی جمع کنند. به این ترتیب آنها عده ای از مردم را در شبکه های نظامی - فاشیستی خود درگیر کردند. دولت کهن به دو تقسیم شد: دولت بورژوا دموکراتیک با دموکراسی پارلمانی و یک شبکه نظامی فاشیستی که

بربیش ۱۰٪ جمعیت پرو حکم می‌راند و این مردود، در مقابل جمهوری بالنده دموکراتیک نوین خلق قرار گرفتند. حزب در کار بسر افروختن شعله قیام در میان توده های که در کسب های ارتجاع اسیر شده می باشد. در ژوئیه ۱۹۸۴، دولت به فرماندهی مشترک نیروهای نظامی آتوریته داد که در سراسر کشور، هر کجا که اراده کنند با چریکها بجنگند. در پایان سال ۱۹۸۴، ارتجاع صحبت "تحکیم" را پیش کشید و ادعا کرد که به وضعیت اضطراری خاتمه داده قدرت سیاسی را به اولیای غیر نظامی بازمی گرداند. ولی واکنش حزب و تهاجم وسیع ژانویه ۸۵ آنها را وادار ساخت تا با اصطلاح "تحکیم" شان را به تأخیر بیاورند. در ماه مه ۱۹۸۵، ارتجاع قانونی در مورد وضعیت اضطراری و حکومت نظامی گذراند که دست فرماندهی مشترک را در مقابل با چریکها کاملاً باز می گذاشت. به این ترتیب نیروهای نظامی ارتجاع، بعنوان نیروی اصلی وارد نبرد شده و نمرات ارتش خود را که بهنگام پراکندگی در برابر کمینها آسیب پذیرتر است، افزایش دادند.

اتحاد چپ برهبری منشویک چاکرماب رسوا، بارانتر، بنویز خود خواهان درهم کوبیدن چریکها و مدافع نظم کهن می باشد. ارتجاع چنین نومیدانه برای نجات هیئت حاکمه ای که موجودیتش با حمله

و غیره همه در حال سازمان یافتن است. امروزه تنظیم قوانین مربوط به زمین و حقوق مردم امری ضروری گشته است. روابط تولید و اجتماعی نوین، قدم بقدم موجودیت می‌یابند.

حزب در شکل گیری این سکرها، قدرت یابی ستمیدگان را می‌بیند. آنها از میان خود افرادی را بیرون می‌دهند، که قادرند عملکردهای یک دولت را انجام بربانند.

از این تحلیل کوتاه در مورد ساختمان ابزار سه گانه انقلاب چنین نتیجه می‌گیریم:

مبارزه مسلحانه در حال بوجود آوردن امور و پدیده های نوین است. حزب کمونیست پرو با درک چگونگی رهبری امور جدیداً بنا خاسته، دیدگاه سیاسی خود را تکامل داده است. امروزه حزب، رزمنده قهرمانی است که هم مبارزه مسلحانه و هم جبهه را رهبری می‌کند. البته واضح است که کار ساختن حزب، در تعاقب خط پرپیچ و خم جنگ است.

### تأثیر مبارزه مسلحانه

#### بر مبارزه طبقاتی

حال ببینیم ارتجاع چگونه در مقابل مبارزه مسلحانه واکنش نشان داده و مبارزه مسلحانه چه تأثیر عمیقی به تکامل مبارزه طبقاتی در پرو گذاشته است.

ارتجاع که وفادارانه رهنمودهای امپریالیسم آمریکا را بکار می‌بندد از "تروریسم" خواندن حزب کمونیست پرو آغاز کرد باید بخاطر داشت که آموزگاران کبیر پرولتاریا تروریسم فردی قرن نوزدهم را محکوم کرده اند. ولی زمانی که بمب به اسلحه ای در دست توده ها تبدیل می‌شود، همچنان که امروزه در پرو چنین است، استفاده از آن شکل صحیحی از مبارزه می باشد. پس از آن، ارتجاع پلیس را وارد معرکه کرده، توگویی با جنایتکاران معمولی مبارزه می‌کند. در فواصل زمانی مختلف سه عملیات پلیسی مختلف انجام شده که همه یکی پس از دیگری بطور فزاینده به شکست انجامید. هدف این عملیات مثنایب جمع آوری اطلاعات از حزب و یافتن چریکها بود. در ژانویه ۱۹۸۲، نیروهای مسلح ارتجاع با استفاده از باندهای مسلحی که از مستبدین فئودال، خرده مستبدین و دنباله روانشان تشکیل شده بودند، وارد میدان شدند. بعدها نیروهای نظامی، اینن

مارکسیسم رابه سطح نوینی تکامل داد، و صدر مائوئیتسه دون، مارکسیسم - لنینیسم را در اجزاء سه گانه آن، فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی، به سطح عالی - تری تکامل داد. حزب کمونیست پرو برای باز شناساندن مائوئیسم در سطح جهان مبارزه می کند، بدین ترتیب بار - دیگر در سراسر دنیا مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بعنوان ایدئولوژی رهبری - کننده انقلاب جهانی شناخته خواهد شد. مائوئیسم یعنی: موضع، جریان و مکتبی جهانشمول.

انديشه هدايت کننده صدر گونزالو تطبيق مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم با واقعیت پرو، وکلیدی برای انقلاب پرو می باشد. این اندیشه راهنما محصل کار جمعی نبوده بلکه مختص صدر گونزالو است که در جریان بازسازی حزب تدوین شده و در جریان مبارزه مسلحانه تکامل یافته و خدمات مهم و جهانشمولی عرضه داشته است. از جمله: در مورد تهاجم - استراتژیک انقلاب جهانی، نظامی کردن احزاب کمونیست، جنگ خلق، ساختمان ابزار سه گانه حول مرکز حزب، تحلیل از فاشیسم، تحلیل از سرمایه داری بورژوازی و کرات و سازش و تخاصم جناحهای درون بورژوازی بزرگ، مبارزه در خط و غیره.

برای دستیابی به یک تکامل جهان - شمول یعنی، مرحله چهارم مارکسیسم، کمونیستهای بسیاری در جهان بایکدیگر همکاری می کنند و این امر به مرحله چهارم منتج خواهد شد.

مبارزه مسلحانه و انقلاب جهانی - انقلاب جهانی که توسط پرولتاریا و از طریق احزاب کمونیست رهبری می شود، پیرویه ای در از مدت است. ۲۰۰ سال طول کشید تا انقلاب بورژوازی پیروز شود، به تخمین حزب کمونیست پرو، تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا ۲۰۰ سال طول خواهد کشید و این از سال ۱۸۷۱ یعنی زمانیکه پرولتاریا برای اولین بار در کمون پاریس قدرت را بدست گرفت.

انقلاب جهانی پرولتاریا مراحل بسیار مهمی را از سر گذرانده است:

- سال ۱۸۷۱، کمون پاریس - مارکس مطرح کرد که پرولتاریا باید خونسخت بیشتر، یعنی دیکتاتوری قاطعانه تر اعمال می کرد.

- سال ۱۹۱۷، با انقلاب روسیه عصر نوینی در انقلاب جهانی پرولتاریا آغاز گشت.

- سال ۱۹۴۹، پیروزی انقلاب چین - دولت دموکراسی نوین تحت دیکتاتوری مشترک برقرار شده و چین به انقلاب سوسیالیستی گذر کرد. بدین ترتیب تناسب قوا در سطح جهان بفتح سوسیالیزم تغییر نمود.

- سال ۱۹۶۶، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا مسئله ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را حل کرد.

امروزه ما در دوران تعرض استراتژیک انقلاب جهانی بسر می بریم، در این دوره ۵۰ تا ۱۰۰ ساله، تضاد عمده، تضاد ملل تحت ستم با ابر قدرتها و امپریالیسم است. به این ترتیب روند عمده جهان امروز، انقلاب است. بنابراین برای کسب قدرت باید کمر همت بست، احزاب کمونیست باید خود را نظامی کنند، ملل تحت ستم که نقش مهمی در ساختن تاریخ دارند باید بمقابله نیروی عمده، تحت رهبری احزاب کمونیست پیشروی کنند. برای دست یابی به کمونیسم، همه ستم دیدگان باید خود را آزاد سازند. انقلاب پرو بخشی از انقلاب جهانی بوده و حزب کمونیست پرو در خدمت انقلاب جهانی است. چرا که انترناسیونالیست است. به همین دلیل است که حزب کمونیست پرو به جنبش انقلابی - انترناسیونالیستی پیوسته و از طریق آن دوباره به جنبش کمونیستی بین المللی ملحق می شود.

انقلاب پرو، بخصوص توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از حمایت انترناسیونالیستی برخوردار گشته است. برای مثال کمیته هایی برای دفاع از انقلاب پرو تشکیل شده اند. حزب کمونیست پرو، بیک حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست مسلح می باشد و به این ترتیب مسئولیت بزرگتری دارد. چرا که باید از طریق مبارزه مسلحانه، اعتبار مائوئیسم رابه جهانیان نشان دهد.

## اوضاع کنونی برای مبارزه مسلحانه و دورنماهای آتی

تکامل ابزار سه گانه انقلاب، حزب، مبارزه مسلحانه و جبهه متحد، بیان خود را در قدرت دولتی نوین می یابد. برای تکامل امر نوین، سه مسئله ضروری است: اول: خط صحیح یعنی خطوط سیاسی و نظامی صحیح و سیاست مشخص. دوم: تکامل اشکال سازماندهی. سوم: انرژی سرشار

و حتی زیاده از حد، چرا که امر کهنه، گرایش به تجدید تحکیم خود در میان امر نو دارد. حزب در جریان بکار گرفتن همه نیروی خود جهت جذب توده ها در اشکال مختلف سازمانی است. تا جنگ خلق رابه پیش برده و راسخ و استوار جنگ چریکی را شدت بخشیده در تمام مناطق کوهستانی گسترش یابد و مواضع از دست رفته را در کمیته منطقه ای اصلی باز پس گیرد.

آخرین وقایع نشان میدهند که جنگ خلق در حال تکامل و پیشروی است. همانطور که در نامه ای که حزب کمونیست پرو در ماه مه ۱۹۸۵ به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نوشت آمده است:

"امروز حزب کمونیست پرو ۵۰ سال جنگ خلق را پشت سر می نهد. در جریان این پنج سال این حزب حدود ۲۵۰۰۰ عملیات مسلحانه انجام داده و در کوره این مبارزه ارتش چریکی خلق را تشکیل داده که ستون فقرات مناطق پایگاهی قدرت دولتی نوین و دموکراسی نوین است که راه خود را در میان مردم می گشاید. در این مدت ده هزار نفر در میدانهای نبرد جان سپرده و یا "مفقود" شده اند و این خود بیان فشرده مشکلات موجود است. با وجود این، علیرغم تشدید کشتار از طرف نیروهای مسلح ارتجاعی، در عرض سال گذشته فعالیت ما در مناطق جدیدی گسترش پیدا کرده و در مناطق پیشین نیز فعالیتمان را تداوم بخشیدیم. جهت گیری ما اینگونه بود: آتشی بزرگ بیافروزیم، شعله ها را دامن زنیم، مبارزه توده ها را اساساً به سطح مبارزه مسلحانه تکامل بخشیم. بگذارید تا مهمیز سرکوب ما رابه پیش راند. بدین طریق، جنگ خلق همچنان در کشور ما بسوی شعله های درخشان، جسورانه به پیش می رود و گسترش می یابد، ریشه می دواند و وظایفی جدیدتر و عالی تر را تدارک می بیند. این جنگ در همه حال تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم قرار داشته و بخاطر برابری مردم ما، بمنظور انقلاب جهانی و برای خدمت به آن جریان دارد. ما به وظایف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خدمت کرده ایم و همچنان خدمت می کنیم. ما بیش از پیش خواهان هر نوع کمک به هدف ظفرمند خویش که برابری برای پرولتاریا و غلبه کمونیسم بر سراسر جهان است هستیم و قادر به اینکار می باشیم." ●